

چراغ

C H E R A G H

سالنامه



سالنامه
۱۳۸۴

سخن اول

سال گذشته این روزها بود که با روشن شدن چراغ گامی بلند را در نزدیک شدن به هموطنان همجنسگرایان، دوجنسگرایان و دوجنسگوانگان ایرانی برداشتیم و به جامعه اقلیت های جنسیتی ایرانی و دیگر جمعیت های همجنسگرایان در سطح جهان نزدیک تر شدیم.

اهدافی که در پیش داشتیم یکی روشن نگه داشتن چراغ و صدای مان بود که با برنامه ریزی مناسب به جهت آشنایی هم احساسان به گرایششان ادامه پیدا کرد. تلاش کردیم در مدت یکسال گذشته سطح آگاهی های اجتماعی، فرهنگی و اجتماعی ارتقا یابد و همجنسگرایان، دوجنسگرایان و دوجنسگوانگان را با حقوق انسانیشان بیشتر آشنا کنیم.

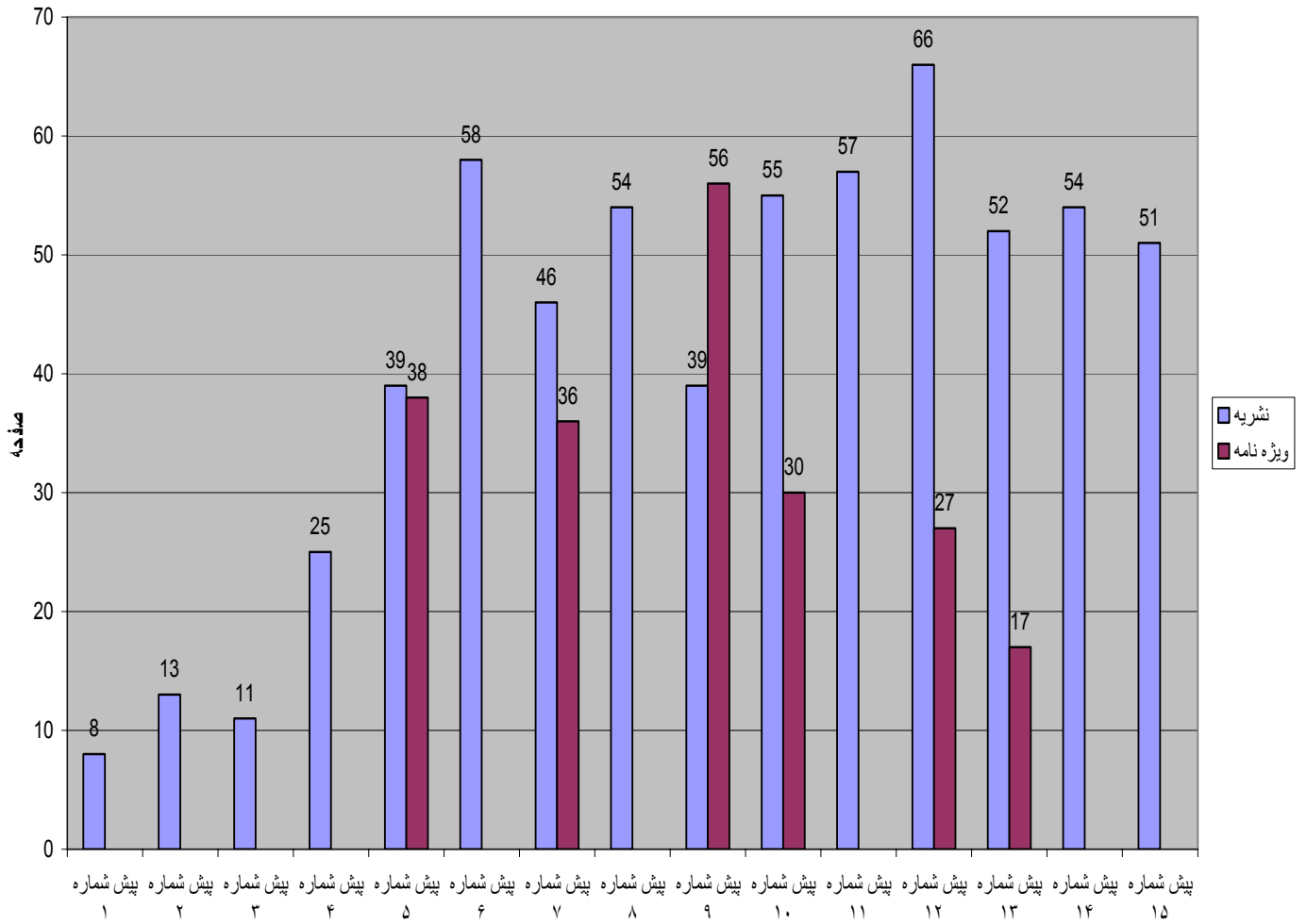
در طول این ۱۲ ماه با ۱۵ پیش شماره و ۶ ویژه نامه نزدتان آمدیم. با توجه به امکانات محدودی که در ابتدای کار با اولین پیش شماره ها داشتیم و نگاهی به روند رو به رشد چراغ، نتیجه ای جز همکاری پی در پی و پشتیبانی شما دوستان به دست نخواهد آمد.

در سال ۱۳۸۴ با زیباترین خاطرات و تلخ ترین وقایع در کنار شما بودیم و موضوعات مختلف حقوقی، اجتماعی، بهداشتی، سینمایی، سیاسی، فرهنگی و نوآوری اندیشه و روش زندگی را به محضرتان تقدیم کردیم.

سعی شد به مسایل گرایشات مختلف در شماره های ویژه ای اشاره گردد و توضیحاتی کامل در زمینه اعتیاد، ایدز، هوموفوبیا، مد و عشق را ارائه کنیم. برای پایدار ماندن کنار شما عزیزان نیاز به پشتیبانی و دریافت نظرات منتقدانه و امیدوار کننده شما هستیم و هرگونه همکاری را به دیده منت خواهیم گذاشت.

راه دراز و ناهمواری را در پیش رو داریم و باید با اتحاد و همسو سازی در رفع این ناآگاهی ها و کاستی ها کوشا باشیم و این میسر نخواهد شد مگر با مشارکت همگانی تمامی مدافعان حقوق اقلیت های جنسیتی.

در این سالنامه سعی بر آن شده است که گزیده از مقالات و مطالبی که در پیش شماره های قبل منتشر شده را جمع آوری کنیم و به شما دوستان تقدیم نماییم. با انتشار این مطالب می توان سهم قابل توجهی در بیدارسازی و آشنایی افکار عمومی با گرایشات جنسی را ایفا کرد. همچنین به دلیل توجه به حجم فایل سالنامه از تصاویر استفاده نشده است.



به دلیل بروز پاره ای از مشکلات آدرس سایت سازمان
همجنسگرایان ایرانی تغییر کرد. کلیه همکاران ما تنها از آدرس
ایمیل سازمانی خود استفاده می کنند

www.pglo.net

...@pglo.net

واژه نامه جنسی

با توجه به اشتباه استفاده نمودن واژه های انگلیسی برای بیان گرایشات هم چنین سوالات زیاد دوستان عزیز بر آن شدیم که واژه نامه ای را ارائه نماییم تا از این طریق علاوه بر آگاهی رسانی در جا افتادن و کاربرد صحیح آن اصطلاحات کوشا باشیم.

Gender

جنسیت، جنس‌گونگی. بیانگر خصوصیات و علایمی است که یک جامعه به عنوان خصوصیات "زنانه" و یا "مردانه" قبول دارد. برخلاف باور عمومی، جنس‌گونگی در جوامع مختلف و زمان های مختلف متفاوت است.

Gender Identity

به معنی هویت جنسی است. به احساسی گفته می شود که شخصی از مرد یا زن بودن خودش دارد.

Sexual Orientation

به معنی شناخت جنسی می باشد. به علاقه و آگاهی جنسی و روانی یک شخص و روابط جنسی او گفته می شود که شامل سه زیر شاخه است:

۱- هتروسکشوال یا دگرجنسگرا

۲- بایسکشوال یا دوجنس گرا

۳- هموسکشوال یا همجنس گرا

Heterosexual

به معنی دگرجنس گراست و پس از عام شدن واژه هموسکشوال از سال ۱۸۶۹ این واژه در مقابل آن ایجاد شد که نشانگر افرادی است که ارضای روحی، جنسی و جسمی شان با جنس مخالف مقدور است.

Metro sexual

زیرشاخه ای از دگرجنسگرایان هستند که به وضعیت پوشش، پیرایش و زیبایی خود اهمیت خاص می دهند و از حساسیت ویژه ای نسبت به این امر برخوردار هستند.

Straight

به معنی صاف و مستقیم است. هم واژه ی دیگری است برای مشخص کردن دگرجنس گرایان در مقابل کلمه ی منحرف و یا کج (mislead) استفاده می شود.

Bisexual

کلمه ای است ترکیب شده ی انگلیسی و پسوند **Bi** لاتین که به معنی عدد دو می باشد و نشان گر آن دسته از افرادی است که خشنودی جنسی شان را از هر دو جنس موافق و مخالف کسب می کنند.

Homosexual

به معنی همجنس‌گرا می‌باشد. برای انسان‌هایی کاربرد دارد که رضایت روحی، جسمی و جنسی خود را در نزد همجنس خود می‌بینند. این واژه برای اولین بار در سال ۱۸۶۸ توسط کارولی م. کرتبنی در مکاتبات شخصی‌اش استفاده شد و یک سال بعد در یک سری دفترچه‌هایی که به جهت روشن‌سازی ماجرای لوط‌پیامبر و اقوام سدوم و عماره منتشر شده بود استفاده شد و نسل به نسل گشت و اکنون با گذشت بیش از ۱۳۰ سال رسمیت خودش را پیدا کرده است.

Asexual

به معنی بی‌جنس است و بر خلاف تمامی دسته‌های دیگر این گروه در روابط جنسی کاملاً خنثی هستند و هیچ لذتی از داشتن آن نمی‌برند و کاملاً خود را کنار کشیده و مجزا می‌کنند. در واقع این افراد حامل ناهنجاری در دستگاه جنسی خود (تولید مثل داخلی) هستند.

Heterosexism

این کلمه به معنی مکتب‌دگرجنس‌گرایی می‌باشد. یعنی ایجاد و گسترش پیش‌زمینه فکری دگرجنس‌گرایی در جامعه به گونه‌ای که همجنس‌گرایی یا دوجنس‌گرایی، رفتاری غیرطبیعی و ناهنجار تلقی بشود.

Transgender

این کلمه برای مشخص کردن افرادی است که به نحوی مثل پوشیدن لباس جنس مخالف یا عمل جراحی جنسیت خودشان را کم‌رنگ کرده و جنس مخالف را نشان می‌دهند و به عبارت دیگر افرادی که هویت جنسی آنها با جنس‌گونه فیزیولوژیک آنها هم‌گونی نداشته باشد و شامل سه گروه دوگانه‌پوش، دگرپوش و دگرجنس شده می‌باشند. مخاطبین این سه گروه عموماً دگرجنس‌گرایان و یا دوجنس‌گرایان هستند.

Cross-dresser

این کلمه به معنی دوگانه‌پوش می‌باشد و برای مشخص کردن افرادی عنوان می‌شود که از هر دو پوشش جنسی موافق و مخالف خود استفاده کرده و لذت می‌برد.

Transvestite

این کلمه به معنی دگرپوش است و به کسانی گفته می‌شود که از پوشیدن و نمایش خود به صورت جنس مخالف احساس رضایت و خشنودی دارند. برخی اوقات این واژه و همجنس‌گرا مترادف یکدیگر استفاده می‌شود که اشتباه است، هر کدام معنای متفاوتی را می‌سازند.

Transsexual

این کلمه یعنی دگرجنس شده و برای مشخص کردن افرادی به کار می رود که به طور راسخ جنسیت خودشان را انکار می کنند و جنسیت متضاد را انتخاب می کنند. عموماً به کسانی گفته می شود که با عمل جراحی جنسیت خودشان را تغییر داده اند.

GAY

قدمت این کلمه شاید به قدمت تاریخ باشد. در گذشتگان دور به معنی "به خوبی همان طور که تو هستی" استفاده می شد تا قرن ۱۴ میلادی که معنای خوشحال و شاد را به خود گرفت.

در سال ۱۶۳۷ همراه شد با توضیح شخصی که زندگی بی توجه و بی امیدی دارد.

در سال ۱۸۲۵ به معنی زنان جیب بر استفاده شد.

در اواخر قرن ۱۹ معنای دوره نقاهت یا زمانیکه بیماری می گذرد و سلامت جایگزین می شود استفاده شد و با تعبیر مجازی همچون "خانه عفاف" جای کلمه فاحشه خانه (**Gay House**) را گرفت.

اما معنی **Gay** با کاربرد امروزی که همان همجنس گرایی مردان است اولین بار در سال ۱۹۳۳ در نمایش "جوان و شریر" (**Young & Evil**) استفاده شد. پس از آن کری گرانت کارگردان فیلم "پرورش بچه" (**Bringing up baby**) در سال ۱۹۳۸ از آن برای نشان دادن یک دگرپوش استفاده کرد. تا اینکه همجنس گرایان این کلمه را به عنوان یک رمز و یا کد بین خودشان استفاده می کردند، عمومیت پیدا کرد. در ابتدا به عنوان صفت کاربرد داشت اما پس از جا افتادن و به رسمیت رسیدن همجنس گرایان از تاریخ ۱۹۵۳ به بعد به عنوان اسم استفاده شد.

بعضی افراد این کلمه را شامل **Bisexual** و **Lesbian** هم می دانند که این اشتباه است و آنها هر کدام واژه های مجزای خودشان را دارند.

Lesbian

این کلمه برای تعریف همجنسگرایان زن استفاده می شود که لذت روحی، جسمی و جنسی خود را با یک همجنس زن کسب می نمایند. ریشه این کلمه از "لذبوس" (**Lesbos**) نام جزیره ای در یونان است، که شاعر زن معروف یونانی بنام "سافو" در قرن هفتم قبل از میلاد در آنجا می زیست. بیشتر آثار به جای مانده از سافو اشعار عاشقانه وی خطاب به زنان است.

Top

به معنی بالا می باشد و برای روابط همجنس گرایانی استفاده می شود که مایل هستند نقش کننده و یا فاعل را ایفا نمایند.

Butt

به معنی کپل می باشد و برای روابط همجنس گرایانی استفاده می شود که مایل هستند نقش شونده و یا مفعول را ایفا نمایند.

Versatile

به معنی چندسوگرد یا همه کاره می باشد و برای روابط همجنس گرایانی استفاده می شود که مایل هستند چیزی ما بین **Top** و **Butt** باشند و هر دو نقش را ایفا می نمایند.

Active

به معنی فعال و متحرک می باشد و به افرادی گفته می شود که در روابط جنسی خود فعال تر و متحرک تر از شریک خود می باشند. این صفت بدون توجه به **Top** و **Butt** و یا **Versatile** بودن فرد استفاده می گردد.

Passive

به معنی غیر فعال و بی حال می باشد و به افرادی گفته می شود که در روابط جنسی خود کم فعال و کم تحرک تر از شریک خود می باشند. این صفت بدون توجه به **Top** و **Butt** و یا **Versatile** بودن فرد استفاده می گردد.

Soft Sex

به معنی رفتارهای ملایم جنسی است. به آن روشی گفته می شود که نیاز کمتری برای هارد سکس دارند و ترجیح می دهند که با شریک جنسی خود از همین راه به ارگاسم یا ارضای جنسی برسند.

Hardcore

به رفتار جنسی ای گفته می شود که علاوه بر عشق بازی یا به اصطلاح سافت سکس تمایل به اینترکورس یا دخول نیز دارند و ترجیح می دهند که از این راه به ارگاسم یا همان ارضای جنسی برسند.

Pedophilia

به معنی بچه باز است و افراد بالغی را شامل می شود که گرایش جنسی به کودکان و نابلغان دارند. این گرایش می تواند با جنس موافق و یا مخالف شکل گیرد. بسیاری به اشتباه این واژه را زیر مجموعه ای از واژه همجنس گرایی می دانند چون که این واژه شامل گرایش بالغین به بالغین همجنس است یعنی شامل دو مشخصه همجنس و رشد یافته می باشد در حالی که در پدوفیلیا این چنین نیست. لازم به ذکر است که سازمان بهداشت جهانی (W.H.O.) پدوفیلیا را بر خلاف همجنس گرایی در دسته انحراف های جنسی قرار داده است.

Homophobia

معنی دقیق این کلمه ترس از همجنس گرایی است. مخالفان همجنس گرایی، فرهنگ و زندگی همجنس گرایان که عموماً این مخالفت به عمل تبدیل شده است می باشند. ماخذ دیگری اشاره می کند ترس و خشونت و جرم قلمداد کردن همجنس گرایی و دشمنی با همجنس گرایان می باشد.

Transphobia

به معنی دگرجنس گونه ستیزی است و خصومت و ترس از دگرجنس گونگان بدلیل تعصب و پیش داوری می باشد.

Heterosexual Privilege

به معنی مصونیت دگرجنس گرایی می باشد و به کسانی گفته می شود که حقوق ویژه ای را به دگرجنس گرایی ارائه می نمایند به نحوی که همجنس گرایی و یا دوجنس گرایی را رد می نمایند.

Ally

به معنی متحد و هم پیمان است و به افرادی گفته می شد که برای دگرجنس گرایی حق و حقوق خاصی را شامل می شوند و از فراوان شدن همجنس گرایان در جوامع نگرانی دارند. این افراد معیار طبیعی بودن و اعتدال جامعه را دگرجنس گرایی می دانند.

Institutional Oppression

به معنی ستم رسمی سازمان دهی شده است که از طرف اجتماع به گروهی خاص بدلیل زبان، آموزش، نژاد، جنسیت و... وارد شود.

Internalized Oppression

به معنی ظلم و ستم درونی است که به شخص به دلیل زبان، آموزش، نژاد، جنسیت، مذهب و... وارد می شود و نمی تواند آن چه را که هست و خشنودش می کند و در درون دارد را نمایان سازد.

In the closet

به معنی پنهان می باشد و به همجنس گرایان و یا دوجنس گرایانی گفته می شود که به دلیل شرایط اجتماعی نمی تواند در بین دوستان، همکاران و... آن چه که هویت جنسی اش است را نشان دهد.

Coming Out (Outing)

به معنای برون ریزی است و به مرحله ای گفته می شود که همجنس گرایان تلاش می کنند که هویت جنسی شان را به خانواده و یا اجتماعشان در میان بگذارند.

LGBT

این کلمه کوچک شده ای است از واژه انگلیسی **Lesbian, Gay, Bisexual, Transgender** می باشد که معمولاً به جوامع "غیر دگرجنسگرا" گفته می شود.

DRAG

به دوگانه پوشی گفته می شود که عموماً شامل رابطه جنسی نمی گردد.

Fag

این واژه ای بود که از بسیار قدیم دگرجنس گرایان برای توهین کردن و خشمگین ساختن همجنس گرایان مرد استفاده می کردند. اما بین همجنس گرایان با جنبه مثبت استفاده شد و اکنون آن چنان زشتی و گستاخی قدیم را در ادبیات انگلیسی ندارد.

معنی واژه ای این کلمه همال و خدمتکار است اما در این جا به معنی هیزم استفاده می شود چرا که از واژه **Fog out** به معنی دسته هیزم گرفته شده است. آن هم به این دلیل که در گذشته باور بر این بود که همجنس گرایان را باید سوزاند و آن ها می توانند هیزم خوبی برای جهنم باشند. با گذشت زمان واژه **fog** تغییر کاربرد کرد تا جایی که حتی دانش آموزان دبستانی نیز به شاگردان سال پایین خود **fog** خطاب می کردند به معنی آن که شما زر دست مان هستید. در حال حاضر **fog** به کسی گفته می شود که مایل است در روابط جنسی اش مفعول واقع شود.

Camp

به معنی گردش و اردو است و نشان گر موضوعی است که بین همجنس گرایان بیشتر رواج دارد.

Closet

یعنی پستو یا جایی که معمولاً لباس ها و وسایل گذاشته می شود. در بین همجنس گرایان به محلی گفته می شود که بتوانند راحت جنسیت خودشان را ابراز کنند.

Sugar daddy

به معنی بابای بامزه است و به مرد همجنس گرای مسنی گفته می شود که در بین مردان جوان همجنس گرا حضور بیشتری دارد.

Drag Queen

شاهزاده ی زورکی و به مردان همجنس گرایی گفته می شود که احساس خوش تیپی زیادی دارند و معمولاً به پوشیدن لباس های زنانه علاقه نشان می دهند.

Fogdog

یعنی عجوزه و به زنان دگرجنس گرایی گفته می شود که سعی می کنند با گشتن دور و بر مردان همجنس گرا دوستی برای خود دست و پا کنند.

Family

به معنی فامیل و خانواده می باشد و اصطلاح و رمزی است بین همجنس گرایان که به دگرجنس گرایان گفته می شود.

Flame

به معنی شعله می باشد و به مردان همجنس گرایی گفته می شود که بیش از حد رفتار های زنانه دارد و در هر جا انجام می دهد و فرقی برایش ندارد.

Her

ضمیر اشاره مونث است که همجنس گرایان در جوامع خود برای شوخی یکدیگر را خطاب می کنند.

Bear

به صورت غیر رسمی به مردی که پشم آلود و پر مو باشد گفته می شود.

Basher

به صورت غیر رسمی به اشخاصی که به همجنس گرایان پرخاشگر و توهین گرند گفته می شود.

Breeder

به معنی زایشگر است و به صورت غیر رسمی عموماً جهت کوچک شمردن هتروسکشوال ها عنوان می شود

Butch

به معنی گردن کلفت هست و به صورت مجازی به همجنس گرایان مرد عضلانی گفته می شود. در برخی مواقع از واژه un-butch نه به عنوان غیر عضلانی بلکه به شوخی به گی های مرد با رفتارهای زنانه گفته می شود.

Lipstick dyke

واژه ای است که به شوخی برای زنان همجنس گرایی که رفتار زنانه بسیار دارند گفته می شود.

Mary

نام مستعاری است که عموماً مردان همجنس گرا یکدیگر را خطاب می کنند.

Nelly

عموماً جهت نشان دادن مفهوم مردان همجنس گرایی که بسیار زن گونه هستند بکار می رود.

Queer

واژه "فراهنجار" یا "Queer" به افراد با گرایش جنسی در اقلیت - از قبیل همجنس گرایان زن و مرد، دوجنس گرایان و دگرجنس شدگان - اطلاق می شود. کلمه Queer در اصل در زبان انگلیسی به مفهوم غیرعادی و عجیب و لفظ توهین آمیزی بود که در اواخر قرن ۱۹ میلادی در مورد همجنس گرایان مرد بکار برده می شد.

امادر سالهای ۸۰ میلادی، در جریان مبارزات همجنس‌گرایان در آمریکا، بعضی مبارزان و گروه‌های همجنس‌گرا، بخصوص گروه Nation Queer شروع به استفاده از این واژه بجای واژه‌های رایج "گی" و "لزبین" برای بیان هویت خود کردند. آنها شعار می‌دادند: "این است که هستیم، ما همجنس‌گراییم باید با آن بسازید" و اکنون آن چنان حساسیتی ندارد و برخی مواقع به جای گی استفاده می‌شود.

این گذار نشانگر تغییر و تحول هویت و موقعیت اجتماعی-سیاسی-فرهنگی همجنس‌گرایان در آمریکا و بعضی دگر کشورهای غربی بود. از نظر آنها "گی" و "لزبین" بیانگر هویت‌هایی محدود و ناقص بودند. بعلاوه لفظ فراهنجار عصیانگر و نشانگرخواست این افراد به متفاوت بودن، وعدم نیاز آنها به پذیرش از طرف باقی جامعه و تحلیل در آن بود

Size Queer

به معنی شاهزاده‌ی سانتی است و به کسی گفته می‌شود که عموماً قضاوت‌هایش را از روی اندازه و بزرگی آلت تناسلی آن‌ها انجام می‌دهند.

Twinkle

به معنی چشمک است و به همجنس‌گرایانی گفته می‌شود که بسیار جذاب و تو دل برو هستند.

منابع:

- 1- Glossary for reading about witches ، Mid-Wives and magic
- 2- Etymologies & world origins.
- 3- Gregory word ، studies on gay & lesbian language – bibliography

پایان یک اشتباه، او مرد است یا زن؟

نوشته : لین کانوی - ترجمه: علی ملائکه

هویت جنسی، یکی از بنیادی‌ترین بخش‌های هویت یک فرد به مثابه موجودی انسانی است. اولین سوالی که هر کس در رابطه با ما می‌پرسد این است که "او مرد است یا زن؟؟" در عین حال اغلب افراد عمیقاً به هویت جنسی‌شان نمی‌اندیشند. در مورد درکشان از دختر یا پسر بودن، مرد یا زن بودن به تامل نمی‌پردازند. خرد متعارف به ما می‌گوید که افراد پسر یا دختر هستند، دخترها بزرگ می‌شوند و به زن تبدیل می‌شوند و پسرها به مرد. تنها دو امکان وجود دارد و شامل این هستید یا آن. پسر یا دختر بودن در هنگام تولد از روی دستگاه تناسلی خارجی آشکار است. اما آنچنان که خواهیم دید حقیقت به این سادگی نیست.

چه چیز جنسیت ما و چه چیز هویت جنسی ما را تعیین می‌کند؟!

جنسیت یک انسان در ابتدای بارداری هنگامی معین می‌شود که در صورت وجود ترکیب کروموزومی XY، نمود جنسی اولیه جنین تستسترون ترشح خواهند کرد و در نتیجه دستگاه تناسلی داخلی و خارجی شکل مردانه خواهد یافت و اگر ترکیب کروموزومی XX باشد، غدد جنسی اولیه تستسترون ترشح نخواهند نمود و در غیاب تستسترون دستگاه تناسلی داخلی و خارجی شکل زنانه خواهند یافت. در عین حال انواع مختلفی از بیماری‌های مختلف نیز ممکن است در قسمت‌های مختلف این مسیر نمو اختلال ایجاد کند و اشکال مختلفی از ایهام دستگاه تناسلی خارجی و نقصان‌های دستگاه‌های تناسلی داخلی را بوجود آورند.

مسئله دیگر هویت جنسی یا **Gender** است یعنی درک ما از مرد و زن بودن مان است. کودک در حدود سه سالگی هویت جنسی پیدا می‌کند و خود را پسر یا دختر می‌خواند. اما این هویت جنسی چگونه بوجود می‌آید؟

وجود نوزادانی که از لحاظ کروموزومی مرد بودند اما به دلایل مختلف ژنتیکی که به طور مثال عدم پاسخ دهی بافت‌های دستگاه تناسلی به هورمون مردانه می‌شود، دستگاه تناسلی خارجی زنانه پیدا می‌کردند و بعد هم به صورت دختر بار می‌آمده‌اند و نیز بسیاری از حقایق ابتدایی در مورد اینترسکس‌ها (افراد دارای دستگاه تناسلی خارجی مبهم یا مخالف با جنسیت ژنتیکی آنها) در چندین دهه گذشته باعث شده بود که دانشمندان این نظریه را بپذیرند که هویت جنسی در هنگام تولد خنثی است و بعد در ابتدای کودکی، هنگامی که کودک نوع دستگاه تناسلی‌اش را می‌شناسد و سپس در روند بزرگ شدن در خانواده و جامعه هویت جنسی زنانه یا مردانه را بدست می‌آورد. واضح و طرفدار اصلی این نظریه دکتر "جان مانی" از دانشگاه جانزهاپکینز آمریکا بود.

بر اساس این نظریه، کودکی که دستگاه تناسلی خارجی زنانه دارد و به صورت یک دختر بزرگ می شود، مستقل از آنکه ژن هایش چه باشند، هویت جنسی زنانه پیدا می کند و به همین ترتیب مردان. بنابراین اگر اختلالی در هویت جنسی کودک ایجاد گردد و یا اشکالی در نوع رفتار خانواده با او به عنوان پسر یا دختر موجود بوده است یا اینکه کودک به نوعی اختلال روانی یا هذیانی مبتلا است پس تصحیح مشکلات هویت جنسی از طریق روانپزشکی ممکن است، با فرض که این "اختلال روانی" قابل درمان است.

تحول دیگر به دهه ۱۹۶۰ مربوط می شود. پیشرفت های زیادی در جراحی پلاستیک صورت گرفت امکانات جدید جراحی پلاستیک همراه با این نظریه که هویت جنسی اساسی صرفاً روانی- اجتماعی دارد، باعث شد که پزشکان جراحی های "تصحیحی" را برای انواع مختلف ابهام های دستگاه تناسلی یا اینترسکس ها در دوران نوزادی توصیه کنند. تصور بر این بود که اگر در دوران نوزادی دستگاه تناسلی خارجی با جراحی پلاستیک به شکل مردانه یا زنانه درآید و کودک مطابق با این دستگاه تناسلی خارجی ایجاد شود، در خانواده و جامعه بزرگ شود، نهایتاً هویت جنسی طبیعی خواهد داشت.

دکتر "جان مانی" از دهه ۱۹۵۰ به تدریج به مرجع مسلط در مطالعات هویت جنسی تبدیل شد و طرفدار اصلی چنین درمان هایی بود. او طرفدار پروپاقرص روانشناسی رفتارگرا بود که بر مبنای آن ذهن نوزاد چون تابلوی سفیدی است که هیچ خصلت ذاتی و شخصیتی در آن وجود ندارد.

انگیزه جراحی های تصحیحی فوق حل کردن به اصطلاح "اضطراب اجتماعی" بوجود آمده بوسیله تولد نوزادان با دستگاه تناسلی مبهم بود. خود وجود چنین نوزادان اینترسکس در طبیعت با گوناگونی های مختلف در دستگاه تناسلی، دو شعبگی دقیق مرد - زن را در فرهنگ ما دچار مخاطره می کند. بنابراین تصور این نظریه پردازان این بود که وجود این نوع نوزادان بسیاری از قید و بندهای مورد سوال قرار خواهد داد. والدین و پزشکان تحت فشار بسیار شدید اجتماعی قرار داشتند که این ابهام و گوناگونی را بر طرف کنند و جان مانی هم منطق تئوریک این اعمال جراحی تصحیحی را فراهم آورده بود و به آنها ظاهری علمی بخشیده بود. از آن پس هزاران جراحی به اصطلاح "تصحیحی" بر اساس این نظریه که هویت جنسی ساخته اجتماع است در امریکا انجام شد. نکته تعجب آور عدم وجود یک پیگیری سازمان یافته علمی در مورد سرنوشت بعدی این نوزادان بود. در همان سالهای اول این جراحی ها، بسیاری از دانشمندان حفظ احتیاط را در مورد آنها گوشزد کردند. چهره بارز این افراد پژوهشگر جوانی به نام "میلتون دیاموند" بود که اکنون استاد دانشگاه هاوایی امریکا است. او زمانی که دانشجوی رشته دکترا بود در مقاله ای در سال ۱۹۵۹ تحت عنوان "ارزیابی

انتقادي انتوژني رفتار جنسي انسان" به انتقاد از نظرات دكتر جان ماني پرداخت. نظرات دياموند بر اساس مشاهدات در تجربيات با حيوانات بود. او در آن زمان نوشت "شواهد زيست شناختي، روانشناختي، روانپزشكي، انسانشناختي و غدد شناسي بيانگر آن است كه هويت جنسي از همان دوران جنيني در مغز به طور ذاتي پياده سازي مي شود." اما اين برداشت ها كه انسانها "در مسئله جنسيت از تاثيرات تكامل زيست شناختي فراتر رفته اند" و اين جنسيت و هويت جنسي بر اساس اجتماع شكل مي گيرد آنقدر در جامعه پزشكي نفوذ داشت كه كسي به سخنان دياموند گوش نداد. تحت تاثير جان ماني، مبلغ بزرگ اين حوزه اين نظريه بر تمام نيمه دوم قرن بيستم حكم فرمايي كرد. تنها در اواخر قرن بيستم بود كه پرسش هاي سرکوب شده دوباره سربراورد و يك مورد نادر اتفاقي پيگيري يكي از نوزادان تحت جراحي تصحيحي قرار گرفته، آشكار كرد كه هيچ گاه مسير زندگي اين نوزادان آنچنان كه دكتر ماني پيش بيني کرده بود، نبوده است.

مهمترين اقدام جنسي آلت تناسلي نيست

مورد جان / جون

دكتر جان ماني دهه ها قبل به والدين نوزادي پسر به نام جان كه در يك حادثه پزشكي آلت تناسلي خود را از دست داده بود پيشنهاده كرد كه نوزاد را با جراحي به دختر تبديل كنند. بر اساس اين نظريه كه در اينصورت مي توان نوزاد را به دختری طبيعي پرورش داد و نه "پسري غير طبيعي". اين مورد براي پژوهش هاي علمي بسيار با ارزش بود زيرا اين نوزاد داراي دوقلوي همسان بود كه از لحاظ ژنتيكي كاملا مشابه او بود و به اين ترتيب اين مورد مي توانست اساسي براي مطالعه رشد هويت جنسي باشد. در هر حال اولين گام باقيمانده آلت تناسلي پسر برداشته شد و او بصورت يك دختر بزرگ شد و جان به جون تبديل شد. جان ماني ده ها سال مورد جان/جون را مداوماً به عنوان يك پيروزي نظريه اش ارجاع مي داد. دكتر به بهانه حفظ رازداري به هيچكس اجازه نمي داد كه "جون" نزديك شود و جزئيات زندگي او را دريابد. مورد جان/جون به تدريج آنقدر افسانه اي شد كه به سنگبناي پشتيبان نظريه او در مورد هويت جنسي بدل شد. در طول اين سالها در آن هزاران جراحي تصحيحي بر اساس نظريه او بر روي نوزادان انجام شده بود. فرجام ماجرا را ميلتون دياموند، همان دانشجوي جواني كه ۴۰ سال پيش شجاعانه به چالش با نظريه هاي جان ماني برخاسته بود رقم زد. ميلتون كه اكنون پروفيسور دانشگاه بود هميشه به نتايج كارهاي ماني

مشکوک بود. در طول سالها او مطالعات پژوهشی بسیاری انجام داد و مقالات متعددی به چاپ رسانده بود تا دست کم دیگران را قانع کند که ان امکان وجود دارد که هویت جنسیتی ذاتی و هنگام تولد تعیین شده باشد. اما در غلبه نظریه مانی در این حوزه مطالعاتی کسی به حرف او گوش نمی کرد. دیاموند در ابتدای دهه ۱۹۹۰ سعی کرد که "جون" را که احتمالا اکنون می باید زنی بالیده بود و اساس نظریه مانی بود را پیدا کند. دیاموند که صرفا به دنبال مطمئن شدن از گزارش های جان مانی از سیر زندگی "جون" بود، وقتی او را یافت با شگفتی دریافت که "جون" هیچگاه خود را دختر نمی دانسته و اکنون مردی متاهل است.

مهمترین اندام جنسی مغز است

معلوم شد که جون از همان دوران کودکی خود را پسر می دانسته و در برابر فشارها برای وارد کردنش برای رفتار دخترانه مقاومت می کرده است. جون که در سن بلوغ هنوز از جراحی اش بی اطلاع بود در برابر تلاش های پزشکان و خانواده اش برای زبانه کردنش با هورمون های جنسی و جراحی های بیشتر مقاومت کرد. او بعد ها با جراحی مجدد تغییر جنسیتی، خود را مرد بدل و ازدواج کرد. به این ترتیب دستگاه تناسلی خارجی دخترانه و بار آمدن به صورت دختر نتوانست حس سرشتی او را از هویت جنسی واقعی اش تغییر دهد. جان مانی در طول این سالها به خوبی از وقایع زندگی جون آگاه بود اما عامدانه شواهد مخالف نظریه اش را برای ده ها سال مخفی کرد. دیاموند با همکاری سیگماندسون کاری طاقت فرسا را پیش گرفتند که آنچه را که واقعا برای جون که اکنون دوباره جان شده بود، رخ داده بود را مستند کنند و مقاله ای را برای انتشار آماده کردند. ان مقاله آنقدر بحث برانگیز بود که بسیاری از نشریات پژوهشی از چاپ آن خودداری کردند. آنها نمی توانستند شواهدی را که در جلوی چشمان قرار دارد باور کنند. این مقاله نهایتا با عنوان "تغییر جنسیت هنگام تولد: بازبینی مجدد و دلالت های بالینی" در نشریه ای به چاپ رسید. سپس طوفانی در رسانه ها و جامعه پژوهش گران به پا خاست. جان مانی به خاطر ارائه شواهد دروغ و پنهان کردن شواهد مخالف در موردی که اساس کل نظریه هویت جنسی اش بود علنا مفتضح شد. دو سال بعد جان کالپینتو مشروح داستان را در کتابی پرفروش "آنطور که طبیعت آن را ساخت" به چاپ رسانید. جان کولپینتو برای اولین بار در مقاله ای در نشریه "رولینگ استون" در ۱۱ دسامبر ۱۹۹۷ با نام داستان حقیقی جان/جون توجه عموم را به قضیه جلب کرد. او در آخرین

صفحه مقاله اش نوشت : "... داستان جان بنای نظریه هایی را که جان مانی از دهه ۱۹۵۰ ساخته بود به لرزه درآورده و مشخص شده است خطای اصلی در نظریه ای است که بر بیشتر قرن بیستم حاکم بوده است." زیگموند فروید بود که در ابتدا اظهار کرد رشد روانشناختی سالم یک کودک به صورت دختر یا پسر عمدتاً به حضور یا غیبت آلت تناسلی مردانه بستگی دارد. برداشتی که به محور نظریه مانی درباره رشد جنسی بدل شد و دلیل غایی برای تبدیل کردن "جان تیسن" به یک دختر. برداشتی که امروز برداشت های عصب - زیست شناختی در حوزه جنسیت آن را به کناری نهاده است و دانشمندان پیشگام را به همان نتیجه رسانده است که دکتر راینر از پژوهشگران این حوزه این طور بیان کرده است: "مهمترین اندام جنسی، آلت تناسلی خارجی نیست، مهمترین اندام جنسی، مغز است."

پس هویت جنسی چگونه بوجود می آید؟

شواهد علمی فزاینده ای در دست است که ساختارهای تثبیت شده مغز پیش از تولد احساسات ذاتی هویت جنسی را بوجود می آورند. به نظر می آید که بخشی از مغز (هیپوتالاموس در ناحیه **BSTC**) تعیین احساس درونی هویت جنسی است. این ناحیه در مراحل اول دوره بارداری بر حسب محیط هورمونی مردانه یا زنانه موجود در جنین یا رحم، در یک فزاینده نقش پذیری ساختاری خاص بدست می آورند. اگر ساختارهای مغزی در این مرحله بارداری مردانه یا زنانه شوند، فرد با هویت جنسی پسر یا دختر بوجود می آید، جدا از آنکه ترکیب کروموزومی یا دستگاه تناسلی خارجی او چه باشد. بنابراین کاملاً امکان پذیر است که فردی هویت جنسی مخالف ترکیب کروموزومی خود داشته باشد.

مثلاً در اختلالی به نام نشانگان عدم پاسخ دهی کامل به اندروژن به رغم ترشح تستسترون از غدد جنسی جنینی که ترکیب کروموزومی **XY** دارد بافت های هدف به دلیل اختلالی ژنتیکی به اندروژن پاسخ نمی دهند. در نتیجه احتمال دارد مانند دستگاه تناسلی خارجی که به علت عدم پاسخ به اندروژن زنانه می شوند ساختارهای مغزی شکل زنانه بخود بگیرند بنابراین نوزاد برغم کروموزوم **XY** هویت جنسی دختر را در سالهای بعد بروز می دهد. این مشاهدات تاثیر گذار، غیر قابل انکار و بی سابقه پارادایم پیشین اندیشه را جابجا کرده است و همچنین حوزه ای از علم را که پیش از این تحت سلطه اطلاعات غلط بود. این جابجایی در مورد گالیله از "جهانی زمین مرکز" به "جهانی خورشید مرکز" بود، در مورد تکوین هویت جنسی این جابجایی از نظریه "دستگاه تناسلی خارجی + نحوه بزرگ شدن کودک" به نظریه تکوین "عصب - زیست شناختی" است.

استلزامات این جایابی پارادایم بسیار گسترده است بخصوص در مورد نحوه برخورد با افرادی که از اختلالات هویت جنسی رنج می‌برند. به جای آنکه احساس هویت جنسی را "روانشناختی" بشماریم، اکنون می‌توان هویت جنسی را ماهیتاً "عصب‌شناختی" شمرد. در پایان نتیجه‌گیری‌های دکتر ویلیام راینر متخصص اطفال و پژوهش‌گر بیمارستان جانز هاپکینز، که بر اساس کارهایش در مورد کودکان با دستگاه تناسلی مبهم است، که در مقاله‌ای تحت عنوان "مرد بودن یا زن بودن، مسئله این است" آمده است می‌آوریم که چشم اندازی کلی از چگونگی برخورد با مسئله جنسی بدست می‌دهد: "در مرتبه آخر این خود کودکان هستند که می‌توانند و باید تعیین کنند که هستند و چه هستند. وظیفه ما پزشکان و پژوهندگان گوش دادن و آموختن است. تصمیم‌گیری‌های بالینی باید نهایتاً نه بر اساس پیش‌بینی‌های کالبد شناختی و نه بر اساس "تصحیح" کارکرد جنینی باشد، چرا که پرسش موجود نه مربوط به اخلاق است و نه به عواقب اجتماعی، بلکه پرسش بر سر مناسب‌ترین مسیر برای محتمل‌ترین الگوی رشدی روانی جنسی یک کودک است، به عبارت دیگر به نظر می‌رسد اندامی که تعیین‌کننده تکوین روانی - جنسی است، نه اندام‌های تناسلی خارجی بلکه مغز است."

خانواده درمانی برای بحران ناشی از همجنسگرایی افراد همجنس گرا و خانواده

نویسنده: میشل لاسالا
مترجم: نیکی - پرنیان

والدین معمولاً هنگامی که از جهت گیری جنسی فرزندان همجنس گرای خود آگاه می شوند، تمایل دارند که به آنها به گونه ای دفعی واکنش نشان دهند و در رفتارشان، نوعی ناامیدواری و شرمساری را می توان دید. این افشاگری، اغلب بحران دردآور خانوادگی را تشدید می کند که این بحران می تواند به قطع ارتباط میان اعضای خانواده بیانجامد. این مقاله به دنبال توصیف تئوری های خانواده درمانی است که می تواند به درمانگرها کمک کند تا مراحل آغازین این بحران درپیش را طی کنند. خانواده درمانگرها در تصدیق کردن و پرداختن به این نیازهای عاطفی متمایز ناشی از اینگونه افراد و والدینشان، از جایگاه خردمندان ای برخوردارند. در این روش درمانی، والدین باید از این نوع رفتارشان متأسف شوند و اطلاعات درستی پیرامون شیوه زندگی همجنس گرایی به دست آورند. افراد همجنسگرا به عنوان کسانی که کوشش می کنند تا بر این واکنش های منفی والدینشان فائق آیند، باید مورد حمایت قرار گیرند. باید به اعضای خانواده آموزش داد که بعد از آن افشاگری بر ارتباطات غیرستیزانه خود باقی بمانند، حتی در برقراری ارتباط هایی که به صورت مختصر و سطحی باشد. نمونه های مثالی در این مقاله - که همگی از تجربیات بالینی نویسنده، مطرح گشته است - نشان خواهد داد که نیازهای متمایز و تفکیک شده افراد همجنس گرا و والدین آنها چگونه باید مورد پرداختن قرار گیرند، و در ضمن روابط خانوادگی را حفظ (یا بازسازی) کند و سرانجام اعضای خانواده را به سوی یک نتیجه گیری و تجزیه و تحلیل نیک فرجام و موفق از این بحران راهنما شود. در حالی که این افشاگری برای افراد همجنس گرا و روابط آنها، بسیار خوب و مناسب است ولی برای والدین، اغلب تجربه رویارویی با اشخاص همجنس گرا، تجربه ای تنش زا و استرس زا است. در واقع، والدین وقتی که متوجه می شوند فرزندشان همجنس گرا هست، واکنش هایی همراه با ضربه و شوک، عذاب وجدان و احساس گناه، برآشفتگی، شرمساری، و عدم پذیرش فرزندشان، از خود نشان می دهند. واکنش های افراطی تر همچون قهر و دوری، خشونت، و حتی تهدید به کشتن، نیز می تواند در این مواقع امکان بروز یابند. خانواده درمانی، تنها در صورتی می تواند به خانواده هایی که درگیر با این بحران می باشند یاری رساند که آنها مزیت و فایده خانواده درمانی را درک کنند و همچنین قادر به فهم خطرات و مشکلات ناشی از فرآیند بروز قویترین احساسات و هیجاناتی که بعد از گفتن عبارت: «پدر، مادر، من یک همجنسگرا هستم.» فراخوانده و پیش کشیده می شوند، باشند.

یکی از واکنش های والدین: هراس و سرزنش خود

راث و باب - زوجی که از طبقه متوسط جامعه و دارای شغل آزاد می باشند - اخیراً یک دوره زوج درمانی را برای بهبود ارتباطات خود با موفقیت به پایان رساندند. آنها به علت نگرانی از وضعیت دختر ارشدشان - سندی (۲۱ ساله) - که دانشجویست و دور از منزل زندگی می کند، دوباره به درمانگرشان رجوع کرده اند؛ دختر آنها زمان طولانی مدتی را با زنی که به نظر یک همجنسگرا می آید سپری می کند. این احتمال که سندی یک همجنسگراست از سوی والدین او قابل پذیرش نیست. راث و باب که مسیحی متدی هستند احساس می کنند که شیوه زندگی همجنسگرایانه؛ خطرناک، افسرده کننده، و گناه آلود می باشد. اگر آنها زودتر از این به همجنسگرایی سندی پی می بردند، شاید می توانستند برای تبدیل او به یک دگرجنسگرا، از یک متخصص کمک بگیرند. آنها به همین خاطر نه تنها خود، بلکه یکدیگر را سرزنش می کردند. آیا راث، مادر بدي بوده است؟ آیا از باب، به عنوان پدر، عملی سرزده که موجب رویگردانی دخترش از مردها شده بود؟

با توجه به خصومت اجتماعی نسبت به افراد همجنسگرا، شگفتی آور نیست که خانواده ها واکنش بدي نسبت به آگاهی از جهتگیری جنسگرایي فرزندشان داشته باشند. حوزه دانش بهداشت روانی باید نسبت به واکنش های نامطلوب والدین در هنگام آگاهی از همجنسگرایي فرزندانشان، به سهم خود پاسخگو و حساس باشد. تا دهه ۱۹۷۰، روانپزشکان، همجنسگرایي را به عنوان یک بیماری روانی محسوب می کردند و پژوهش های ناقص و معیوبی به وسیله این فرض، جهت گرفته بود.

با وجود اینکه یافته های بعدی، افسانه خانواده همجنسگرا را نقض می کند، آن یافته ها بیشتر بیمارگونه بودند و امکان آن وجود دارد که تاریخ «تقصیر را به گردن والدین انداختن» در مورد مسئله همجنسبازی، علت معنی دار و با اهمیت این واکنش های منفی والدین باشد.

چرا افراد به آشکارسازی همجنسگرایي خود می پردازند ؟

تایل به راستگویی و صمیمیت: جو (۳۵ ساله) خود را اینگونه توصیف می کند؛ یک انسان خانه دوست (انسانی که اهل ماندن در خانه است) که به تدارک دیدن مهمانی های شام برای دوستان و اعضای خانواده علاقه شدیدی دارد. او به مدت ده سال با شریک زندگی (**partner**) خویش؛ تیم زندگی کرده است. تیم، مدیر هتلی است که گاه پدر جو را برای انجام امور تعمیراتی استخدام می کرد. تیم که پدرش را از دست داده است، در سنین نوجوانی، همجنسگرایي خویش را برای مادرش آشکار می کند و مادر تیم برخلاف بیشتر والدین، از همان لحظه که با همجنسگرایي پسرش روبرو می شود، آن را می پذیرد. جو به طور رسمی همجنسگرایي خویش را برای پدر و مادرش آشکار

نکرده، ولی معتقد است که آنها از جهت گیری جنسی او آگاهند و می دانند که جو با هیچ زنی معاشرت نداشته و به طور طولانی مدت با تیم زندگی کرده است. والدین جو اغلب مهمان خانه تیم هستند و تیم نیز در جشن هایی که روزهای تعطیلات در خانه والدین جو برگزار می گردد شرکت می کند. هر دو (جو و تیم) از اینکه می توانند روابط خوبی را با خانواده هایشان حفظ کنند احساس خوشبختی می نمایند. جو اینگونه فکر می کند که با آشکارسازی همجنس گرایی خویش برای والدینش، چیزی را برای آنها آشکار ساخته که از قبل، از آن مطلع بودند ولی عنوان نمی کردند. خوشبختانه هنگامی که جو دست به آشکارسازی زد، روابط میان او و والدینش گرمتر و صمیمانه تر شد.

علی رغم احتمال زیاد مخالفت ها، بررسی ها نشان می دهند که ۶۰ الی ۷۷ درصد افراد همجنس گرا میلند که همجنس گرایی خویش را برای والدینشان آشکار سازند. بسیاری از افراد همجنس گرا که دست به آشکارسازی می زنند امید دارند که این اقدام آنها، صمیمت و صداقت روابط آنها با والدینشان را افزایش می دهد. به طور کلی، از نظر روانشناختی، آشکارسازی برای بالا بردن عزت نفس مفید فایده است. به نظر می رسد که روابط رضامندانه با آشکارسازی همجنس گرایی چه از سوی مردان همجنس گرا و چه از سوی زنان همجنس گرا در ارتباط باشد. تحلیل پاسخ هایی که به پرسشهای باز در دو مطالعه داده شده، آشکار می کند که علی رغم آسیب یافتن روابط، آشکارسازی به منظور مخالفت و ضدیت با والدین از سوی فرزندان همجنس گرا، وسیله ای تلقی می شود تا بتوانند تعهد و حس مسئولیت خویش را نسبت به ارتباط داشتن با شریک های زندگی شان نشان دهند و از این باهم بودنشان دفاع و حفاظت کنند. برعکس، ناآگاهی یا مخالفت والدین تاثیری نامطلوب بر روابط مردان و زنان همجنس گرا می گذارد. برخی از افراد همجنس گرا از روابط طولانی مدت و پایدار دوری می گزینند، چرا که آنها هراس دارند که چنین درگیری ها و روابط پایدار، مخفی نگاه داشتن جهت گیری جنسی شان از خانواده را مشکل سازد. دیگر همجنسگرایان ممکن است به منظور مخفی نگاه داشتن جهت گیری شان، سعی کنند که از والدین شان فاصله بگیرند. همجنس گرایان ممکن است نیاز داشته باشند که راه هایی را پیدا کنند تا از طریق آن روابط خود را از نارضایتی و مخالفت والدین محافظت کنند تا مگر به گونه ای دیگر به اتحاد و یگانگی آنها آسیبی وارد نشود. هنگامی که جو، جهت گیری جنسی خویش را برای والدینش آشکار کرد، او فکر می کرد که چیزی را به آنها گفته است که پیشتر، از آن مطلع بودند. همچنین، بلافاصله پس از اینکه او آشکارسازی کرد، پدرش تهدید کرد که دست به خودکشی خواهد زد و مادر او نیز با یک وکیل دعاوی تماس گرفت تا نام جو را از وصیت نامه

آنها خارج کند. واکنش های والدین جو، او را میخ کوب و مبهوت کرد و سرانجام دچار افسردگی شد. به نظر می رسد تلاش های جو برای بحث کردن با والدینش و گفتن اینکه آنها باید این را درک کنند که او در تمام عمر خود يك همجنس گرا بوده، موجب بدتر و شدیدتر شدن واکنش های والدینش شود. جو نگران این بود که روابط او با والدینش روبه سردی بگراید. به تدریج او دچار مشکل خواب و ناتوانی در تمرکز توجه خود بر روی کارش شد و از طرفی هم، شريك زندگی او از اینکه جو خسته و تندخو به نظر می رسد اظهار نارضایتی می کرد. جو راه درمانی را جستجو می کرد تا بتواند با این تشویش و اضطرابش بر واکنش های والدین خود فائق آید.

فهم بحران خانواده

دختر یا پسری که دست به آشکارسازی می زند، در واقع شوک و ضربه ای را در سراسر نظام خانواده چه در سطح فردی و چه در سطح بین فردی و جمعی به جریان اندازد. مفهوم «تمایزگرایی» اشاره به راهی دارد که از طریق آن می توان فهمید که چه گونه توانایی افراد برای اینکه به صورت فکورانه و واقع گرایانه باقی بماند، به طور دورانی (چرخشی) به توانایی خانواده بستگی دارد چرا که توانایی خانواده، موجبات صمیمیت را فراهم می کند و از استقلال و خودگردانی حمایت می کند. «تمایزگرایی» از جایگاهی سخن به میان می آورد که در آن فرد، به تمایز قائل شدن بین فکر کردن و احساس کردن، قادر و تواناست. رفتار يك شخص به خوبی تمایزگرا شده، بیشتر به وسیله عقلانیت و خردورزی هدایت می شود تا به وسیله احساسات و عواطف. تفاوتها و اختلافها، به نظر واقع بینانه می آید و اعضای خانواده می توانند بدون اینکه به عواطفشان اجازه دخالت دهند با هم به مذاکره بنشینند و در مواردی که با هم اختلاف دارند به توافق برسند. به گونه ای تعاملی، هر استقلال و عدم وابستگی فردی زمانی ارزشمند و قابل احترام است که ارتباطات خانوادگی ادامه پیدا کند. سطح مناسبی از تمایزگرایی برای ایجاد روابط صمیمی و نزدیک ضروری به نظر می رسد. برعکس، همجوشگرایی (در مقابل تمایزگرایی) ناظر بر ناتوانی تفکر مجزا از عواطف و احساسات است. فرد همجوشگرا، غرق عواطف است، همانگونه که روابط او این گونه است. تلاش برای دستیابی به استقلال و صمیمیت، اغلب منجر به شکست می شود زیرا يك چنین فردی، در حالی که محکوم به شکست است اقدام به تمایزگرایی می کند. جر و بحثهای نامنظم (و بدون ساختار معین)، افزایش یا دور کردن تمایل فرد برای توافق و هماهنگی، راه هایی است که اعضای خانواده استقلال و خودگردانی را ضعیف می کنند و همجوشی را به گونه ای ایستا حفظ می کنند. از نظر مفهومی، مهم می باشد که ما این همجوشی را با سطح زیادی از صمیمیت که در بسیاری از روابط زنان همجنس گرا یافت می

شود اشتباه نگیریم. در واقع همجوشی با صمیمیت در تضاد است. افرادی که با همجوشی دست و پنجه نرم می کنند، به علت تشویش و وابستگی که دارند، از شناسایی و پرداختن به نیازهای شریک های جنسی شان، ناتوان می باشند.

در خانواده های همجوش، افرادی که بر فردیت خود پافشاری می کنند یا در جستجوی یک شریک عاطفی هستند، معمولاً یک «اجبار عاطفی نیرومندی» را که از سوی اعضای خانواده تحمیل می شود، تجربه می کنند. در این حالت اعضای خانواده این افراد را متهم به خودخواهی می کنند و احتمالاً با عدم پذیرشی که دارند آنها را وادار به «برگشت به گذشته» می کنند تا در این صورت تعادل خانواده باز گردانده شود. به عنوان واکنش نشان دادن به این وضعیت، افراد خانواده - به صورت تک تک و مجزا - ممکن است همه پیوندها و رابطه ها را بگسلند و به گونه ای نادرست با دوری گزیدن سعی در حفظ استقلال و خودگردانی خویش نمایند. اینچنین، به جای دستیابی به یک استقلال و بی نیازی واقعی، والدین و فرزندان که قطع رابطه کردند، از نظر روانشناختی، به آخرین نقطه تماس می رسند. افرادی که از خانواده های خود قهر و متارکه کرده اند ممکن است، سطح بزرگی از نیازهای عاطفی ارضاء نشده را داشته باشند که این نیازهای برآورده نشده آنها را به سمت شریک های زندگیشان سوق می دهد. فشار شدیدی که بر این روابط وارد می شود، احتمال اختلال (و کژرفتاری) را افزایش می دهد.

مورد رونالدو: احساس اضطراب (و تشویش) و افسردگی، تنهایی و مشکلاتی که در روابطش با شریک زندگی اش به وجود آمده، موجب شد رونالدو (۲۹ ساله) برای حل این معضلات به روان درمانی روی آورد. والدین رونالدو، پس از تولد او، از هم جدا شده اند. او تحت مراقبت و نگهداری مادر تنهایش رشد کرد ولی به طور مکرر پدر خود را می دید. هنگامی که کودک بود، از جهت گیری جنسی اش مطلع نبود. هم چنین، پدر رونالدو که حدس زده بود پسرش یک همجنس گراست، او را زیر مشت و لگد گرفت تا بدین ترتیب او را «مردتر» سازد. وقتی رونالدو هفده ساله بود، مادرش را از دست داد و در پی این رخداد، او به ندرت با پدرش صحبت می کرد. پس از انتقال به ایالات متحده (در ۲۱ سالگی)، رونالدو به مدت یک سال، با مردی که دارای یک فرزند جوان بود، ارتباط داشت. رونالدو، از اینکه شریک زندگی اش منفعل (و بی تفاوت) و از نظر عاطفی، سرد به نظر می رسید، اظهار نارضایتی می کرد، در عین حال او قادر به بهبود این روابط از طراوت افتاده (و تحلیل رفته) نبود. به علاوه، همانطور که او به نقش ناپدری ای که شریک زندگی اش برای او ایفا می کرد عادت کرده بود، اما به تدریج، افسردگی و عصبانیت را تجربه می کرد چرا که او می اندیشید فرصت های مناسبی را برای صمیمی شدن با پدرش، از دست داده است.

یافته های پژوهش ها پیشنهاد می دهند که تماس پی در پی (و دائمی)، صمیمانه (و معتدل)، و میان‌نسلی، به حال همسران مفید فایده می باشد در حالی که قطع ارتباط عاطفی با والدین، با اختلال امور همسری (و زناشویی) در ارتباط می باشد. در آخر، این نتایج تحقیقات می توانند، به طور جزئی، این را توضیح دهند که چرا رونالدو و بسیاری از افراد همجنس‌گرا که از سوی والدینشان رانده می شوند، خود را درگیر روابط با شریک های زندگی شان می بینند.

تلاش برای تمایزگرایی کردن، برای انجام موفقیت آمیز وظایف رشد دهنده مراحل یک زندگی خانوادگی، ضروری و اساسی است. مطابق آنچه که به وسیله کارتر و مک گولدریک (۱۹۸۸) مشخص شده؛ در مرحله «ترک خانه» یا برای والدین؛ مرحله «راه افتادن کودکان» درون یک محیط خانوادگی حمایت کننده، جوانان امیدوارانه باید برای خویش، مسولیت و وظیفه عاطفی اختیار کنند و یک هویت مستقل ایجاد کنند. در مرحله پایانی، روابط خانوادگی باید به گونه ای سازماندهی شود که اهمیت جوانان را همانند یک خویشاوند سببی، بدانند. بوون (۱۹۷۸) هشدار می دهد که اگر در این مرحله کشمکش و ناسازگاری های بیش از حدی وجود داشته باشد - به خصوص پیرامون انتخاب همسر برای پسر یا دختر -، خطر بزرگی برای شکست روابط وجود خواهد داشت.

خطر راندن (و قهر) خانوادگی

منفعت ها و مزایایی که آشکارسازی به وجود می آورد، به نظر می رسد که با این امور ذاتی و جدانشدنی در فرایند تمایزگرایی در ارتباط باشد، گمان می رود که افراد تمایزگرا شده به خوبی افراد سازگار شده باشند؛ توانا برای حفظ و ادامه روابط بین‌نسلی کارآ (و مفید) و پیوندی (و ازدواجی) سالم. همانطور که پیشتر بیان شد، افراد همجنس‌گرا بدین علت برای والدین خود آشکار سازی می کنند که این کار را از نظر روانشناختی، گواهی بر سلامت خویش می دانند، آنها با انجام این کار به دنبال نزدیکی و صمیمیت بیشتر با والدین خویش هستند و بدین سبب آشکارسازی برای روابط آنها با شریک های زندگی شان مفید فایده می باشد. آشکارسازی برای والدین، شبیه خود تمایزگرایی، ممکن است یک وظیفه رشددهنده انتقادی برای افراد همجنس‌گرا باشد.

به هر حال، افراد همجنس‌گرا، جهت گیری جنسی خویش را شناسایی می کنند و سپس آن را در یک دنیای ناپذیرا و بی رحم (و خشن) آشکار می کنند. والدین برای پذیرش این مولفه اساسی هویت دختر یا پسرشان که در حال حاضر از سوی جامعه به بدنامی کشیده شده و از نظر تاریخی آن را نتیجه اختلال (و کژکاری) خانواده می دانند، زیر سؤال قرار می گیرند. حتی

خانواده هایی که اعضای آن از درجه نسبتاً بزرگی از تمایزگرایی برخوردارند، رخدادهای استرسزا می‌تواند توانایی‌های تحمل‌کردن (و پذیرش) را از حرکت بیاندازد. آشکارسازی همجنس‌گرایی از سوی یک دختر یا پسر، ممکن است شوکی باشد که به اندازه کافی حتی سلامتین خانواده را متلاشی کند. خطرات و مشکلات فرایند تمایزگرایی، شبیه‌دشواری‌ها (و دردسرهای) آشکار سازی است. والدینی که به طور معنی‌داری با شیوه زندگی همجنس‌گرایانه مخالفند، ممکن است با فرزندان خود قطع رابطه نمایند تا آنها را وادار کنند که از شیوه زندگی همجنس‌گرایانه خویش صرف نظر کنند. اگر فردی در طول مرحله «ترک‌خانه» (یکی از مراحل رشدخانواده) دست به آشکارسازی زند و به عنوان نتیجه، با والدین خویش قطع ارتباط کند، به کمال رشد او لطمه خواهد خورد. روابط با شریک‌های زندگی هم چنین می‌تواند تحت تاثیر این دلسردسازی قرار گیرد. با این وجود، اگر یک همجنس‌گرا دست به آشکار سازی نزنند (و همچنان پنهان بماند) ممکن است هیچ‌گاه به طور کامل به بلوغ روانی نرسد. در صورتی که به طور سیستماتیک تفکر کنیم؛ اشتباه است اگر واکنش منفی والدین را به طور کامل نتیجه خود والدین و جامعه بدانیم. وقتی که پسر یا دختری با عصبانیت و در یک حالت عکس‌العملی دست به آشکارسازی می‌زند به عنوان یک حالت محکوم به شکست (و دارای نتیجه معکوس) برای تمایزگرایی، در واقع خانواده را تحریک می‌کند تا مخالفت کنند که این مخالفت می‌تواند به سمت دلسردسازی افزایش پیدا کند. آشکارسازی در میانه بحث‌ها و تلاش برای وادار کردن والدین برای پذیرش و موافقت بلافاصله و فوری با این شیوه زندگی همجنس‌گرایانه، به نظر همانند اقدامات در تمایزگرایی نیست، بلکه می‌تواند به عنوان نشانه‌های یک «خویشتن‌دروغین» ناشی شده از همجوشی در حال پیشرفت خانوادگی به حساب آید. به طور برعکس، پنهان سازی جهت‌گیری جنسی از سوی فرد، خانواده را از داشتن فرصتی برای به طور راستین صمیمی‌گشتن و حمایت‌کردن از یکدیگر، باز می‌دارد. این عقیده که نگرش‌ها و رفتارهای دخترها و پسرهای همجنس‌گرا می‌تواند تاثیری بر سازگاری و توافق والدین داشته باشد، از سوی یافته‌های پژوهشی‌ای که پیشنهاد می‌دهد؛ مادر برای پذیرش شیوه زندگی همجنس‌گرایانه دخترش (در صورتی که دخترش خوشحال و راضی، و بخوبی سازگار یافته به نظر رسد)، گزینه مناسب‌تری است، حمایت شده است. بنابراین متخصصین، خانواده‌هایی که با آشکارسازی روبرویند را کمک می‌کنند تا برای حفظ یک دیدگاه سیستماتیک از پویایی خانواده که تا حد امکان روابط بین‌نسلی حمایت می‌کند راهنمایی شوند.

مسائل مربوط به نحوه برخورد و رفتار

تأثیر بحران خانواده نه فقط به استرس و فشار روحی وابسته است بلکه همچنین به توانایی فائق آمدن شخص هم بستگی دارد. بوون معتقد است؛ فقط درحالی که سطوح تمایزگرایی در میان نسلها (والدین و فرزندان) انتقال داده شده باشد، آنها می توانند در طول عمر، به خصوص در واکنش به رخدادهاي زندگي يك فرد، افزایش یا کاهش یابند. درمان می تواند به يك خانواده کمک کند که نه فقط بر بحران ناشی از آشکارسازی چیره شود، بلکه هم چنین روابط و مهارت های مربوط به کنار آمدن را بهبود بخشد. تحقیقات پیشنهاد می دهند که سیستم های استرس زا می توانند بهبود بخشد و در نهایت رونق دهند اگر اعضای خانواده بتوانند واقع گرایی عاطفی خویش را حفظ کنند و با یکدیگر هم چنان ارتباط داشته باشند. برای خانواده هایی که در حال ضربه روحی خوردن هستند، گارین و پنداگاست (۱۹۷۶) توصیه می کنند که درمان گر ابتدا به اعضای خانواده کمک کند که احساسات خویش را بیان نمایند تا از این راه آنها بتوانند به تدریج «آرام گیرند» (و بهتر شوند).

با توجه به این نظرات اگر درمان گران نیازهای عاطفی جداگانه والدین و فرزندان را در نظر بگیرند می توانند به طور موثری به درمان خانواده ها بپردازند تا خانواده ها با بحران ناشی از آشکارسازی کنار آیند. در حالی که فرزندان همجنس گرا که اقدام به آشکارسازی کرده اند نیاز به پذیرش و تائید دارند والدین باید تصویر ذهنی دگرجنس گرا بودن فرزند خویش را فراموش کرده و پیرامون شیوه زندگی همجنس گرایانه مطالعه داشته باشند. علاوه بر این، کمک کردن به اعضای خانواده برای حفظ ارتباط در طول بحران ناشی از آشکارسازی امری ضروری است. (این مطالب ادامه خواهد یافت.)
فرایند متاسف گشتن والدین

بیشتر والدین تصور می کنند که فرزندانشان می بایست در بزرگسالی، دگرجنسگرا شوند و وقتی با خلاف این تصور روبرو می شوند لطمه شدیدی احساس می کنند. تحقق رویای شرکت در مراسم عروسی فرزندان و نوه دار شدن وابسته به این است که فرزندشان دگرجنس گرا باشد. توصیه می شود؛ والدین افراد همجنس گرا مراحل پنجگانه کوبلر - راس را به ترتیب زیر پشت سر بگذارند؛ شوک، انکار، اندوه، عصبانیت و در نهایت پذیرش جهت گیری جنسی فرزندانشان. تحقیقات نشان می دهد که نگرش والدین نسبت به همجنسگرایی فرزندان، در طول زمان، اصلاح خواهد شد. این تحقیقات، در خصوص سازگاری یا متاسف گشتن روزافزون والدین به هنگام مطلع شدن از همجنس گرایی فرزندان، شواهد بیشتری را ارائه می کند.

نیاز به جلسات انفرادی

در خانواده درمانی، روانشناسان بالینی باید به افراد کمک کنند تا افکار و احساسات خود را توضیح دهند، نقطه نظرهای خود بیان نمایند و در مورد راه های حل مشکلات و مسائل خود به مذاکره بنشینند. با این وجود، خانواده هایی که دچار فشارهای عصبی و روانی هستند ممکن است با ناموفقیت تلاش کنند تمام اینها را بطور هم زمان انجام دهند؛ زمانی که سطح اضطراب بالا باشد این کار ناممکن است. از آنجا که این خانواده ها گرایش به عدم ثبات و واکنش پذیری دارند، درمان، در درجه اول باید بر آرام نمودن اعضای خانواده تکیه کند تا آنها بتوانند نقش خود را در الگوهای خانواده بازشناسند. ملاقات نمودن اعضای خانواده بطور انفرادی یکی از راه هایی است که روانشناسان بالینی می توانند از طریق آن از سرعت این جریان بکاهند و تا زمان فروکش کردن این بحران، هر یک از وظایف فوق را بطور جداگانه مورد بررسی قرار دهند تا ثمر بخشی جلسات درمان زوجی هر چه بیشتر افزایش یابد. در کار با خانواده هایی که با بحران آشکارسازی مواجه اند، ممکن است بهتر باشد که ابتدا جلسات جداگانه ای با والدین و فرزندان برگزار شود و به هر یک اجازه داده شود تا آزادانه احساسات تند خود، که با فرآیند آشکارسازی همراه است را بیان نمایند. اعضای خانواده پس از بیان و اظهار احساس خود، برای پذیرش آموزش و میانجیگری هایی که برای حل و پشت سر گذاشتن بحران بدان نیاز دارند، آمادگی بیشتری خواهند داشت.

بدیهی است سندی و والدینش، اهداف متناقضی دارند که وقتی مطرح شوند، فرآیند اختلافات شدید دو سویه ای را در بر خواهند داشت. باب و راث نیاز داشتند درباره احساسات خود درباره همجنس گرایی دخترشان در غیاب او بحث کنند زیرا واکنشهای او ممکن بود مانع توانایی شان در پرداختن به این احساسات قوی شود. سندی هم نیاز به حمایت داشت و می بایست یاد بگیرد که چگونه در طی این دوره سخت بدون واکنش با والدینش ارتباط برقرار کند. او هم چنین نیاز داشت که مادر و پدرش به موقع گرایش جنسی او را بپذیرند. دیدار جداگانه با سندی و والدینش، و ایجاد امکان تخلیه احساسات طرفین بدون مزاحمت، اولین گام مهم در حل این بحران بود.

راث و باب می ترسیدند شیوه ای که سندی برای زندگی انتخاب کرده به طرد شدگی و تنهایی بیانجامد. آنها نگران این بودند که زندگی آشکارا بعنوان یک زن همجنس گرا به معنی غرق شدن در اجتماع همجنسگرایان و به مفهوم طرد شدن از خانواده باشد. آنها هم چنین با منطبق ساختن همجنس گرایی سندی با تعالیم کلیسا مشکل داشتند و مانند اکثر مردم، آنها با همجنس

گرایانی که با این گرایش کنار آمده و می توانستند برداشتهای اشتباه خود را اصلاح کنند، در تماس نبوده اند.

درمانگر به هنگام ملاقات انفرادی با باب و راث، آنها را به بحث در مورد احساسات شان ترغیب کرد. درمانگر نگرانی نسبتاً عادی آنها را تأیید نمود. بعضی از نگرانی های آنها حاکی از بی اطلاعی آنها از شیوه زندگی افراد همجنس گرا بود، و بدیهی بود که راث و باب به اطلاعات بیشتری در این زمینه نیاز داشتند.

آموزش والدین

با در نظر گرفتن تأثیر همه جانبه اطلاعات قدیمی و تبعیض آمیز، والدین احتمالاً نیاز خواهند داشت تا درباره شیوه زندگی همجنس گرایان مجدداً کسب اطلاع نمایند. تحقیقات نشان می دهد که هر چه پدر یا مادر درباره افراد همجنس گرا و روابط آنها بیشتر بدانند، آشکار سازی همجنس گرایی پسر یا دخترشان را راحت تر خواهند پذیرفت. به عنوان مثال، والدین باید بدانند که کارشناسان بهداشت روانی امروزه دیگر همجنس گرایی را یک بیماری نمی دانند (انجمن روانپزشکی آمریکا، ۱۹۹۴). شاید دانستن این نکته نیز برای والدین مفید باشد که افراد همجنس گرا، والدین شان، و حتی بعضی از روحانیون با تعلیمات مذهبی که همجنس گرایی را محکوم و مردود می شمارند، مخالف هستند. مطالعه کتاب های آموزنده ای که برای والدین افراد همجنس گرا نوشته شده اند نیز خالی از فایده نیست. بورهک و برنشتاین که هر دو دارای فرزند همجنس گرا هستند، مقالات حساس و آموزنده ای درباره مبارزات سخت خود و دیگران برای پذیرش داشتن فرزند همجنس گرا نوشته اند. خواندن این مطالب می تواند بسیار سودمند باشد زیرا این قبیل والدین غالباً خود را منزوی و تنها حس می کنند. بورهک در چندین فصل از یکی دیگر از کتابهای خود، "آشکار سازی برای والدین"، نصایح سودمندی برای والدین ارائه داده و درباره مسائل مذهبی مطالبی را ذکر کرده است. اطلاعات دقیق ممکن است والدین را قادر سازد تا کمتر به همجنس گرایی دختر یا پسرشان با نگاهی پردازش بنگرند.

وقتی راث و باب فرصت یافتند درماندگی و نگرانی خود را بیان نموده و احساسات خود را ابراز نمایند، درمانگر اطلاعاتی را به آنها عرضه داشت که عقاید تبعیض آمیزشان درباره شیوه زندگی زنان همجنس گرا را به چالش می طلبید. راث و باب سوالات زیادی درباره همجنس گرایی داشتند که می بایست در یک محیط بیطرف مطرح کنند. درمانگر به آنها اطمینان داد که گرچه دلایل همجنس گرایی نامعلوم است، اما امروزه همجنس گرایی دیگر نه یک بیماری روانی محسوب میشود و نه ناشی از قصور والدین می باشد. او به آنها هشدار داد که، مانند اکثر افراد همجنس گرا، بعید به نظر می رسد که دخترشان

قبول کند گرایش جنسی اش را تغییر دهد. با وجود این، همجنس‌گرایی سندی مانع از خوشبختی و سعادت او نمی‌شود. والدین از درمانگر خواستند کتابهایی که از نقطه نظر والدین دگرجنس‌گرا در رابطه با افراد همجنس‌گرا و آشکارسازی به رشته تحریر درآمده اند را به آنها معرفی نماید و او نیز چندین کتاب را به آنها توصیه نمود.

گرچه آنها کم‌کم درک می‌کردند که دخترشان به عنوان یک همجنس‌گرا می‌تواند زندگی شاد و سعادت‌آمیزی داشته باشد، اما این مسیری نبود که آنها برای دخترشان انتخاب کرده بودند. با کمک درمانگر، باب و راث تصور دگرجنس‌گرایی دخترشان که می‌توانست روزی با یک مرد ازدواج کرده و در یک خانواده سنتی زندگی کند، را به بوته فراموشی می‌سپردند. باب و راث همچنین می‌بایست آن دختر کوچکی که بی‌چون و چرا به والدینش تکریم میکرد را فراموش کنند، دختری که بعنوان یک زن جوان، قادر بود مستقلاً دست به انتخابی بزند که با ارزشهای والدین و جامعه در تضاد باشد.

دست آخر، والدین سندی می‌بایست امیدوار شوند که دخترشان را از دست نخواهند داد. درمانگر ترس آنها را نشانه علاقه آنها به دخترشان تلقی نموده و آنها را تحسین کرد؛ زیرا با وجود اینکه شیوه زندگی دخترشان برایشان قابل درک نبود با این حال می‌خواستند ارتباطشان را با او حفظ نمایند. درمانگر به آنها یادآوری کرد که سندی تمایلات جنسی خود را به این امید برای آنها آشکار ساخته که صداقتش، در نهایت، موجب تحکیم روابطشان شود. درمانگر، راث و باب را به خاطر تربیت کردن دختری شجاع و دوست‌داشتنی که مایل بود برای روابطی آزاد تر و خالص‌تر، خطر انتقاد شدید آنها را به جان بخرد، مورد ستایش قرار داد. مخالفت باب و راث کم‌کم جای خود را به موافقت داد.

بسیاری از والدین قبل از آموزش‌پذیری نیاز دارند در مورد واکنش‌های اولیه‌شان بحث کنند. با وجود این، این جنبه‌های درمانی، الگوهای سلسله‌مراتبی ثابتی ندارند. و ممکن است درمانگر در طول درمان مجبور شود گاه رفتار والدین را تأیید کرده و گاه اطلاعاتی را در اختیارشان قرار دهد. علاوه بر آموزش والدین و تأیید احساس آنها، درمانگر می‌بایست از سندی نیز حمایت می‌کرد. در طی جلسات انفرادی، درمانگر آزرده‌گی سندی از واکنش‌های والدین و نیز اینکه والدین او اطلاعات درستی در مورد شیوه زندگی افراد همجنس‌گرا ندارند را تأیید می‌کرد. درمانگر جلسات قبلی‌شان که در طی آن در مورد نارضایتی قابل‌انتظار والدین بحث کرده بودند، را برای سندی یادآوری کرد. ظاهراً با این یادآوری مقصداری از خشم و آزرده‌گی سندی تسکین یافت. درمانگر این موضوع را نیز به او یادآوری کرد که چگونه تقاضای او برای پذیرش فوری از سوی والدین، منجر به این شده

بود که آنها سعی کنند او را به کمک گرفتن تشویق نمایند. درمانگر سندی را متقاعد ساخت که عجلتاً بر این امر اصرار نکند، بلکه در عوض موقتاً از والدینش فاصله بگیرد و به آنها فرصت دهد تا به دور از نفوذ او، با احساسات خود کنار آیند. درمانگر همچنین از سندی خواست تا احساسات قلبی اش را نسبت به شریک زندگی اش بیان کند تا بدین طریق، تا اندازه ای او را از نگرانی ناشی از واکنش والدینش رها سازد.

دوری برنامه ریزی شده و تماس های کوتاه مدت

آموزش اعضای خانواده برای اجتناب از قطع روابط، کاری ضروری و اساسی است. در مورد سندی، دسترسی به والدین و دختر همجنس گرایی که تمایلات خود را آشکار ساخته، سود مند بود زیرا امکان این وجود داشت که هر دو طرف را به داشتن تماس های کوتاه و غیر واکنشی ترغیب نمود. می توان کنشهای متقابل خانواده را به دو بخش تقسیم نمود: نزدیکی در طی دوره های توافق نظر و دوری واکنشی هنگامی که اعضای خانواده با هم در تضاد هستند. با وجود این، در بعضی از مواقع می توان با برنامه ریزی، از طریق کنشهای متقابل مختصر و سطحی، فاصله موقت عاطفی ایجاد کرده و ارتباط اعضای خانواده با یکدیگر را حفظ نمود و در عین حال با ایجاد فضای عاطفی به آنها امکان داد تا به با احساساتشان کنار آیند.

به منظور ایجاد تماس کوتاه و دورادور میان سندی و والدینش، درمانگر باب و راث را ترغیب نمود تا با دخترشان ارتباط تلفنی برقرارکنند. درمانگر آنها را راهنمایی کرد که در مورد احساس شان نسبت به تمایلات جنسی سندی چیزی به او نگویند و نیز به او توصیه نکنند که برای تغییر احساس خود از کسی کمک بگیرد زیرا این نوع ارتباط فقط موجب می شود سندی عصبانی شده و حالت دفاعی بخود بگیرد. او به آنها تأکید کرد که عجلتاً موضوع همجنس گرایی سندی را فراموش کنند و روابط فعلی شان را با او حفظ کنند اما بصورت سطحی بطوری که راه های ارتباط باز بمانند. او همچنین سندی را تشویق کرد که تماس های مداوم اما کوتاه تلفنی با والدینش برقرار کند. درمانگر با تأکید از او خواست تا بحث کردن در مورد همجنس گرایی اش را به تعویق اندازد و در صورتی که والدینش سوالات شخصی نامناسی از او پرسیدند و یا کلمات رنجش آوری به زبان آوردند، با رعایت ادب حد و اندازه رانگه دارد.

باب و راث پس از چند هفته بیان و بررسی احساساتشان و نیز آموزش دیدن درباره شیوه زندگی همجنس گرایان آمادگی یافتند تا خود را با آگاهی از تمایلات جنسی دخترشان سازگار کنند. آنها علاوه بر کتاب هایی که درمانگر توصیه کرده بود، خود نیز کتاب هایی را یافته و مطالعه کرده بودند. آنها شروع به پرسیدن سوالاتی درباره رابطه اعتقادات مذهبی شان با همجنس

گرایی نمودند و با کشیشی روشن فکر صحبت کرده و او نیز آنها را به پذیرش دخترشان تشویق نموده بود. آنها رفته رفته در خصوص همجنس گرایی سندی کمتر احساس قصور می کردند و کمتر نگران خراب شدن زندگی او بودند. پس از چند جلسه انفرادی، خشم سندی از والدینش کاهش یافت و بنظر می رسید که او قادر است با حالت دفاعی کمتری در برابرشان واکنش نشان دهد. آنها آماده بودند تا جلسات گروهی را در طول تعطیلات بعدی مدرسه سندی ادامه دهند.

باب و راث سئوال های فراوانی داشتند که برای دخترشان مطرح کنند و درمانگر به آنها کمک کرد که نگرانی هایشان را چگونه ای بیان کنند که رفتارهای واکنشی دخترشان را به حداقل برسانند. او سندی را راهنمایی کرد تا بدون حالت تدافعی به نگرانی های والدینش گوش داده و به آنها پاسخ دهد. با کمک درمانگر، سندی یاد گرفت هرگاه از سوالات یا اظهار نظر های آنها بوی تحقیر یا تحمیل شدن به مشامش برسد، از عباراتی استفاده کند که با "من" شروع شده اند. کنش های والد فرزند تازه ای بر اساس علاقه خانواده به ارتباط صادقانه بوجود آمده بود و پذیرش روز افزون وضعیت جدید سندی بعنوان یک فرد بالغ جوان دارای اعتماد به نفس از سوی باب و راث، این کنش ها را بارور تر می ساخت.

وقتی باب و راث شریک زندگی سندی را به یک جشن تعطیلی خانوادگی دعوت کردند، نطقه عطف تازه ای بوجود آمد. افراد همجنس گرا شمول شرکای زندگی در مراسم خانوادگی را اولین نشانه پذیرش شیوه زندگی خود از سوی والدین می دانند. والدینی که شرکای همجنس فرزندانشان را به مراسم خانوادگی دعوت می کنند ممکن است هنوز هم قلباً از شیوه زندگی و روابط آنها ناراضی باشند، اما این اقدام را می توان پیشرفتی برای این خانواده ها بشمار آورد.

خانواده درمانی با یک فرد

حتی اگر تنها یک پسر یا یک دختر همجنس گرا برای درمان در دسترس باشد (بدون دسترسی به خانواده)، باز هم می توان اصول خانواده درمانی را بکار بست. متخصصین نشان داده اند که می توان از طریق ملاقات کردن تنها یکی از اعضای خانواده، با موفقیت دست به درمان خانواده ها زد. این نوع درمان، در موارد درمان جو، که خانواده اش صد مایل دورتر زندگی می کردند، و رولاندو، که پدرش در امریکای جنوبی سکونت داشت نشان داده شده است. در طی درمان، جو و رولاندو با فرآیندهای شکایت/ انطباق آشنا شدند و به آنها توصیه شد با خانواده های ناخشنودشان دست کم نوعی تماس را برقرار و حفظ نمایند.

کمک به جو برای درک نیاز والدینش به نارضایتی: جو می خواست والدینش همجنس گرایی او را بپذیرند. با وجود این، او قبول داشت که استدلال کردن

و بحث کردن با آنها فقط به مشاجره، خشم و حالت دفاعی منجر خواهد شد. درمانگر در طی درمان، جو را تشویق نمود احساسات شوک، ناامیدی و خشم خود را ابراز نماید. هرچند که واکنش‌های والدینش ظاهراً تند و زننده بود، با این حال، درمان‌گر به جو کمک کرد تا افسردگی پدر و عدم قبول مادرش را بخشی از یک فرآیند موقتی و گذرا در نظر بگیرد. مانند سندی و اکثر افراد همجنس‌گرا، جو می‌بایست برای وفق دادن گرایش خود با عدم پذیرش از سوی جامعه راهی بیابد. درمانگر جو را تشویق کرد تا از اطلاعاتی که از این فرآیند بدست آورده استفاده نموده و از زاویه‌ای غیر واکنشی تر و واقع‌بینانه تر به پاسخ‌های والدین خود توجه نماید. با پذیرش این نقطه نظر، جو شکیبایی بیشتری بدست آورد و راضی شد به والدینش فرصت دهد تا خود را با این اطلاعات جدید وفق دهند. جو از تلاش برای متقاعد کردن والدینش به پذیرش همجنس‌گرایی خود دست کشید و در نتیجه، مشاجرات مخرب خانوادگی فروکش کرد.

درمانگر به جو پیشنهاد کرد به مدت ۲ هفته به خانواده اش تلفن نزند و به خود و به والدینش فرصت دهد تا به مشاجرات تلفنی پایان دهند. در طول این مدت، جو هم‌چنان با درمانگر در تماس بود و درباره احساساتش در خصوص واکنش‌های والدین خود با او صحبت می‌کرد. در هفته سوم درمانگر به جو توصیه کرد که تماس تلفنی کوتاهی با والدین خود بگیرد و به او پیشنهاد کرد که از پیش کشیدن بحث درباره تمایلات جنسی اش خودداری کند و چنانچه والدینش این مسئله را مطرح نمودند، به آنها بگوید که میدانند که آنها برای خو گرفتن به این مسئله نیاز به زمان دارند.

کمک به جو و والدینش برای تماس مجدد: پس از چند تماس کوتاه مدت و ناخوشایند در طی یک دوره چهار هفته‌ای، جو و والدینش قادر بودند گفتگوی تلفنی مودبانه اما تصنعی با هم داشته باشند. پدر جو به توصیه کشیش محلی به یک مشاور حرفه‌ای مراجعه نموده بود و دیگر میل به خودکشی نداشت. مادرش نیز کمتر نگران و عصبانی به نظر می‌رسید. جو به آنها گفت که او درک می‌کند که آنها برای وفق دادن خود با این خبر به زمان نیاز دارند. متأسفانه، او و والدینش با هم توافق کردند که کریسمس آینده را با هم نگذرانند. با وجود این، مادر جو به او گفت که مایل است جو و شریک زندگی اش، تیم، را در هفتادمین جشن تولد پدر جو ببینند.

جو از پیام‌های به ظاهر جور و اجور و ناهمسان والدینش گیج شده بود اما از آنها توضیح خواست. در طی درمان معلوم شد که بحث نکردن درباره این اطلاعات گیج‌کننده می‌توانست آغاز یک شکاف و گسستگی روز افزون میان جو و والدینش باشد. بنابراین به جو توصیه شد که مجدداً با مادرش تماس بگیرد و منظور او را جویا شود. وقتی جو با مادرش تماس گرفت مادرش در پاسخ

گفت: "ما تو و تیم را دوست داریم. ممکن است ما هرگز روابط شما را تصدیق نکنیم، اما تا آن زمان، بیشتر با این ایده کنار خواهیم آمد."

کمک به رولاندو برای تماس مجدد: در طی دومین ماه درمان، خواهر رولاندو از امریکای جنوبی تماس گرفت و به او اطلاع داد که پدرش در چهار حمله قلبی شدیدی شده است. رولاندو می ترسید که هرگز فرصت نیابد تا با پدرش آشتی کند. این بحران، علاوه بر تجربه جدید ایفای نقش ناپدری برای دختر شریک زندگی اش، رولاندو را بر آن داشت تا به آن چه که موجب تیرگی روابط او و پدرش شده بود، بیندیشد. او به شدت مایل به برقراری مجدد روابط بود.

به گمان درمانگر زمان آن فرارسیده بود که مجدداً میان آن دو ارتباط برقرار شود. لذا به رولاندو پیشنهاد کرد که به پدرش در بیمارستان زنگ بزند. درمانگر رولاندو را راهنمایی کرد که بخاطر بیماری پدرش گفتگوش را محدود نماید. رولاندو نیز به این نصیحت عمل نمود و متوجه شد که گرچه او و پدرش بیش از ۵ سال با هم کدورت داشتند، اما ظاهراً پدرش برای خردار شدن از او حرکتی از خود نشان داده است. اندکی پس از این تماس، رولاندو تصمیم گرفت تا برای ملاقات پدرش به امریکای جنوبی برود. درانتظار این سفر، او احساس اضطراب می کرد. از نظر او پدرش موجودی خشمگین بود که با کج رفتاری، جسم و روح او را جریحه دار کرده بود. با وجود این، صدای پشت تلفن صدای یک مرد بیمار و نحیف بود. درمانگر با اضطراب و آشفتگی رولاندو همدلی نمود. رولاندو می ترسید که پدرش شیوه زندگی او را تقبیح کند، و نیاز به کمک داشت تا واکنشی از خود نشان دهد که هم از خود حمایت کرده باشد و هم ارتباطش را حفظ نماید. درمانگر رولاندو را راهنمایی کرد که احساساتش را با پدرش در میان بگذارد و هر گاه احساس کرد که مورد حمله واقع شده گفتگوش را قطع کند و هر وقت که احساس کرد پدرش آرامتر شده، مجدداً سعی نماید.

سه هفته بعد رولاندو بازگشت تا خبر موفقیت تجدید دیدارش را بدهد. رولاندو از دیدن آن دیو ترسناک که اکنون به پیرمرد نحیفی مبدل شده بود که قادر بود از خود محبت نشان دهد، سخت متحیر بود. موضوع همجنس گرایی اش مستقیماً مطرح نشده بود. با وجود این، پدرش درباره خرسندی او و این که آیا او خود را در برابر ایدز حفظ نموده، از او سوالاتی پرسیده بود. رولاندو این نگرانیها را پذیرش غیر مستقیم جهت گیری جنسی اش تلقی می کرد. رولاندو و پدرش اهل امریکای لاتین محصول فرهنگ کاتولیک امریکای لاتین بودند. فرهنگی که به نرینگی دگرجنس گرایانه بها می داد و رفتار همجنس گرایانه را محکوم می کرد. رولاندو می دانست که واقع بینانه نیست امیدوار باشد او و پدرش بتوانند بی پرده درباره جهت گیری جنسی او با هم صحبت کنند. با وجود این، او معتقد بود که امکان یک رابطه خوب هنوز وجود دارد.

رولاندو هر چند وقت يكبار به امريكاي جنوبي برمي گشت، و رابطه اش با پدرش رو به بهبود بود. درمانگر رولاندو را ترغيب نمود تا تماس با پدرش را حفظ نموده و علاقه اش را به داشتن ارتباط با او صراحتاً بيان نمايد. درمانگر عبارات پدر رولاندو را، علي رغم انكار اجتماعي و فرهنگي، دال بر اين مي دانست كه او هنوز به پسرش علاقه دارد و ماييل است مجدداً با او در ارتباط باشد.

رولاندو نيز هم چون بسياري از مراجعين، مردد بود كه آيا مطرح كردن خاطره بدرفتاري پدرش با او تا چه اندازه مي تواند در بهبود سلامت رواني او مؤثر باشد. پس از مباحثه طولاني، رولاندو و درمانگر به اين نتيجه رسيدند كه گرچه تخليه رواني مي تواند خشم او را براي مدت كوتاهي فرونشاند، اما ممكن است با اين عمل پدرش حالي دفاعي بخود گرفته و تجديد روابطشان، كه هر دو بدان تمايل دارند، را به مخاطره اندازد. ادامه كدورت نه رشد عاطفي رولاندو را بالا مي برد و نه به او كمك مي كرد تا رابطه پدر- فرزني، كه هر دو خواهان آن بودند، را برقرار كند. در طي جلسات انفرادي، درمانگر به درمان تأسف رولاندو براي برآورده نشدن نياز به توجه پدرانه در دوران كودكي پرداخت. رولاندو متوجه شد كه اگر او اكنون رابطه اي را با پدر خود برقرار كند، اين رابطه مي تواند تا اندازه اي اين نياز را برآورده سازد. او به عنوان يك فرد بالغ مي توانست با پدرش كنش متقابل اما محدود داشته باشد و در صورت لزوم براي حمايت از خود موقتاً از آن صرف نظر كند.

روحيه رولاندو و نيز روابطش با اشخاص مهم ديگر در حال بهبود بود. تأسف خوردن براي فرصت هاي از دست رفته براي تجارب مثبت با پدرش و نيز يادگيري روشهاي رفتاري مؤثر در روابط، به او فرصت مي داد تا با خيال آسوده روشهاي تازه اي را براي ارتباط با شريك زندگي اش بيازمايد. او هم چنين رفته رفته از ابراز محبت پدرانه، كه خود از آن محروم بوده، به ناختري اش احساس غرور مي كرد.

مراقبت هاي تكميلي

كنار آمدن با مسئله همجنسگرايي فرزند خود ممكن است پنج سال يا بيشتر بطول بيانجامد (مولر، ۱۹۸۷). مداخلات درماني بايد طوري برنامه ريزي شوند كه در بحران حادي كه بدنبال اين آشكارسازي بوجود مي آيد، به خانواده ها كمك نمايد. در هر يك از مواردی كه در بالا بحث گرديد، سازگاري بعد از پايان دوره درمان نيز همچنان ادامه مي يابد. درمان جو حدود دو ماه بطول انجاميد. در مورد خانواده هاي رولاندو و سندي، طول مدت درمان چندين ماه بيشتر بود. مراقبتهاي پس از اتمام دوره درمان نشان مي دهد كه پس از آشكار سازي روابط خانوادگي همچنان حفظ شده و بهبود مي

یابند. راث و باب متوجه شده اند که رابطه راحت تر و صادقانه تري میان آنها و دخترشان بوجود آمده است. جو اظهار میدارد که با وجود اینکه والدینش بار دیگر او و شریک زندگی اش را در مراسم خانوادگی شرکت میدهند، اما آنها همچنان سعی می کنند خود را با این مسئله سازگار نمایند. در مرحله پس از درمان ، جو اظهار می دارد که والدینش مخالفند که او خانواده گسترده خود را از جهت گیری جنسی اش آگاه سازد. لذا او تصمیم دارد انجام این کار را به تعویق اندازد تا والدینش فرصت بیشتری برای سازگاری داشته باشند. نکته جالب توجه اینکه ، از زمان آشکارسازی ، جو بیشتر احساس بالیدگی میکند و کمتر نگران پذیرش از سوی والدین خود است. نتیجه پیش بینی نشده دیگری که جو به آن اشاره میکند بهتر شدن روابط میان او و شریک زندگی اش میباشد:

” من و تیم به هم نزدیکتر شده ایم. من روابط میانمان را عادی نمیدانم. او سعی میکند از من حمایت کند. روابط مان به مراتب بهتر شده . در این جریان هر دوی ما خود را کنار یکدیگر حس میکنیم. حالت آرامش بخشی است. احساس می کنم ما یک تیم (گروه) هستیم. احساس خیلی خوبی است. “

این نزدیکی و صمیمیت حاکی از آنست که آشکارسازی جو سطح تشخیص او را بالا برده و در نتیجه ، او با آسودگی بیشتری توانسته با شریک زندگی اش صمیمی تر شود.

در یک مصاحبه پس از درمان ، رولاندو اظهار داشت که رابطه او و پدرش بهتر شده است. هر چند که آنها بندرت صراحتاً درباره همجنسگرایی رولاندو با هم صحبت میکنند ، اما او پدرش بطور مرتب تلفنی با هم در تماس هستند و در طی سفرهای مکرر او به امریکای جنوبی ، اوقاتشان را با هم سپری می کنند. رولاندو ، که اکنون از ماهیت سیستماتیک کنشهای متقابل ارتباطی آگاهی دارد، از آموخته های خود برای تقویت رابطه با شریک زندگی اش نیز استفاده می کند.

خلاصه کلام

بعضی از والدین، به دلایل متعددی ، ممکن است هرگز قادر نباشند با فرزندان همجنسگرای خود که به سن بلوغ رسیده و مبادرت به آشکارسازی نموده اند ، ارتباط داشته باشند ، و زمانی که دختر یا پسرشان مبادرت به آشکارسازی نماید ، تمام پیوندها را قطع خواهند کرد. با وجود این ، میانگیری های درمانی میتواند به بسیاری از خانواده ها کمک نماید تا از تیرگی روابط اجتناب ورزند. به منظور هدایت خانواده در این بحران، درمانگر باید نیازهای جداگانه شخص همجنسگرا و پدر و مادر (به عنوان یک سیستم فرعی) را مورد توجه قرار دهد. دیدار جداگانه با والدین و دختر یا پسر همجنسگرا و کمک به آنها برای بیان و توضیح احساسات خود ، روشی برای

ترویج عواطف قدرتمند در این بحران است. زمانی که این احساسات به رسمیت شناخته شدند، والدین راحت تر تلاشهای درمانگر برای آشنایی آنها با شیوه زندگی همجنسگرایان را خواهند پذیرفت، و دختران و پسران همجنسگرا نیز بهتر خواهند توانست واکنشهای والدینشان را درک کنند. هر دو بخش خانواده باید راهنمایی شوند تا در طی فرآیند آشکارسازی تا حدی تماسشان را با هم حفظ نمایند، حتی اگر این تماس کوتاه و سطحی باشد. سپس با کنار آمدن والدین با همجنسگرایی فرزندشان، والدین و فرزندان میتوانند به هم نزدیکتر شوند.

این میانجیگریها به منظور کمک به خانواده ها، در طی مراحل اولیه بحران آشکارسازی صورت میگیرد. در هر یک از مثالهای موردی این مقاله، سازگاری والدین با همجنسگرایی فرزندشان پس از درمان ادامه می یابد. گرچه ممکن است پذیرش کامل جهت گیری جنسی فرزندی همجنسگرا برای اکثر والدین غیرممکن باشد، با وجود این، اگر والدین و فرزندان همجنسگرایشان به روشی غیرواکنشی که منعکس کننده درک متقابل روابط خانوادگی و نیازهای عاطفی هر یک از اعضای آن است، به ارتباطشان ادامه دهند، رسیدن به بیشترین حد سازگاری و سطوح جدید صمیمت امکان پذیر خواهد بود.

از آنجا که والدین مخالف و شوکه شده، رنج عاطفی زیادی را به فرزند خود تحمیل میکنند، درمانگران ناچارند مراجعین همجنسگرای خود را تشویق نمایند تا در طول دوره آشکارسازی به شرکای زندگی خود اتکا کنند. درمانگر به سندی توصیه کرد در طول زمانی که والدینش با مسئله همجنسگرایی او دست به گریبانند، به حمایت شریک زندگی و دوستانش اتکا نماید. به پیشنهاد درمانگر، جو و رولاندو گهگاه شرکای زندگی شان را با خود به جلسات می آوردند تا در مورد اینکه چگونه می توانند به هنگام مواجهه با واکنشهای والدین جو و رولاندو از هم حمایت نمایند، بحث کنند. مخالفت والدین نیروی تحریک کننده ای برای روابط همجنسگرایان بود (لاسالا، ۲۰۰۰؛ مورفی، ۱۹۸۹). جو معتقد بود که بحران خانوادگی موجب بهبود روابطه او با شریک زندگی اش شده است. رولاندو نیز متوجه شده بود که پس از تجدید ارتباط با پدرش، رابطه او و شریک زندگی اش افزایش یافته است. شاید دلیل وقوع این امر آن باشد که جو و رولاندو در مدت زمانی که سعی میکردند برای حل مسائلی که با والدینشان داشتند، راه حلی بیابند، به حمایت عاطفی شرکای زندگی شان متکی بوده اند. همچنین این احتمال وجود دارد که آشکارسازی جو و آشتی رولاندو با پدرش موجب بالا رفتن سطح تشخیص آنها، و سپس منجر به افزایش صمیمیت شان با شرکای زندگی شان شده باشد.

میانجیگری های توصیف شده در این مقاله را میتوان برای سایر انواع بحرانهای خانوادگی نیز بکار برد. بعنوان مثال، احتمالاً زوجهای میان فرهنگی و میان نژادی با دشمنی خانواده های اصیل شان مواجه خواهند شد. خبر رابطه یا قصد ازدواج یک پسر یا دختر با فردی از نژاد، طبقه، یا مذهب دیگر، می تواند به اندازه آشکارسازی همجنسگرایی دختر یا پسر، به بحرانهای خانوادگی دامن بزند. آرام کردن اعضای خانواده از طریق ملاقات جداگانه با هر یک از آنها، گوش دادن به نگرانی هایشان و همدلی کردن با آنها، و تشویق آنها به تماسهای کوتاه و غیرواکنشی میتواند برای راهنمایی خانواده های گوناگون در طی دورانهای مختلف ناملازمات سودمند باشد.

همجنسگرایی اسلامی

خانه دوست

استفن موری (Stephen O. Murray) نویسنده مقیم سانفرانسیسکو دارای دکترای جامعه‌شناسی از دانشگاه تورنتو و فوق‌دکترای انسان‌شناسی از دانشگاه برکلی است. او نویسنده کتاب‌هایی چون "همجنس‌گرایی آمریکایی"، "پژوهش‌های همجنس‌گرایی"، "همجنس‌گرایی اسلامی"، "تئوری اجتماعی و حقیقت‌های همجنس‌گرایی" و کتاب‌های متعدد دیگری است.

متن سخنرانی استفن موری در کنفرانس الفاتحه در سانفرانسیسکو:

کل اطلاعات من در مورد همجنس‌گرایی در اسلام، در کتاب من بهتر بیان شده است. بعلاوه، من نسبت به افرادی که در اینجا حضور دارند کمتر در مورد مسلمان بودن می‌دانم. با وجود اینکه اسلام پایه اصلی تحقیقات من در بررسی سازمان‌های اجتماعی همجنس‌گرا در تاریخ جهان بوده است، اما نه تنها خود مسلمان نیستم، بلکه با وجود اینکه در این شهر چند فرهنگی زندگی می‌کنم، هیچ تحقیق شهودی هم در مورد مسلمانان همجنس‌گرا انجام نداده‌ام.

من در جامعه روستایی، همگن و اهل مذهبی کهن‌تر، در شرق میانه آمریکا بزرگ شدم. از آنجایی که به مذهب و اجتماع خود پشت کردم، هیچ تجربه شخصی از تطبیق همجنس‌گرایی خود با مذهب را ندارم و نمیتوانم نمونه و یا الگویی برای دیگران ارائه دهم. با این وجود، مدتی پیش که ایدئولوژی مسیحی - لیست دوازده‌باوری که زمانی در یک نفس از حفظ می‌خواندم - را مرور می‌کردم، به نظرم رسید که مسلمانان با داشتن دو باور الزامی، از قدرت مانور بیشتری نسبت به مسیحیان برخوردارند.

این فکر مرا به نوبه خود یاد مکالمه اخیرم با دوست پاکستانی به نام شاهد انداخت. شاهد به من یادآوری کرد که در طول تاریخ، جوامع مسیحی بودند - و نه مسلمان - که به طور فعال یهودیان را مورد آزار قرار داده‌اند، و رایش سوم مسیحی بود که در جهت نابودی یهودیان اروپا تلاش کرد.

هم‌چنین طبق تاریخ، تفتیش عقاید کلیسای مسیحی بود که سعی در از بین بردن همجنس‌گرایان و شبکه‌های همجنس‌گرایی داشت. با وجود اینکه در طول قرون، از زمان پیامبر اسلام، امواج گرایش‌های پرهیزکارانه دائماً در جوامع اسلامی ظهور و سقوط کرده‌اند، اما دول اسلامی هرگز سعی در از بین بردن همجنس‌گرایان و روابط‌شان را نداشته‌اند. طرز نظارت و بازرسی طالبان بر خلاف ادعای آنها اصلاً سنتی نیست. سعی آنها در کنترل مطلق تمام ابعاد زندگی افراد، امری مدرن است. ادعای روش‌های گمشده آنها، یادآور

نازی ها و استفاده آنها از تکنولوژی مدرن جهت آزار موثرتر یهودیان، برای اعاده بهشت اولیه آریایی است.

طالبان و رایش سوم را کنار بگذاریم، بر خلاف تلاش مسیحیت در تنظیم تمایلات جنسی افراد، در جوامع اسلامی این باور شایع وجود دارد که ارضای نیاز جنسی برای مردان امری الزامی است، و اکثر رهبران مذهبی مسلمان ازدواج می کنند، و بر خلاف پیروان مسیحیت کاتولیک رومی، در صومعه منزوی نمی شوند.

من قصد ندارم مانند بعضی تاریخ نویسان دیگر، اسلام را به عنوان مذهبی با نگرش مثبت به جنسیت معرفی کنم، با اینکه منکر این نمی شوم که نگرش مسیحیت نسبت به این مساله بسیار منفی است. بجای مثبت و یا منفی بودن، اخلاق جنسی عرب، در زمان محمد پیامبر، آن طور که در قرآن بیان شده است، محدود کننده است، اما زاهدانه نیست. همینطور که س.م. نعیم توضیح می دهد: "[اکثر تحلیل های غربی] سعی دارند ارزش گذاری منفی همجنس گرایی در غرب را در مقابل آن چه آن ها به عنوان مثبت در شرق، بخصوص در جوامع اسلامی، برداشت می کنند قرار دهند. اما صحیح تر است اگر جوامع اسلامی را در یک موقعیت بی تفاوتی بینابین در نظر بگیریم، که بسته به شرایط، یا همجنس گرایی را شهوت تلقی می کنند، و یا به شدت آن را رد می کنند. به عبارت دیگر، اگر واکنش اروپا در مقابل همجنس گرایی همیشه خصومت آمیز بوده است، شرق اسلامی نه از آن تجلیل کرده است، و نه نسبت به آن کاملاً بی تفاوت بوده است، بلکه بیش از هر چیز به آن نگاهی تحقیر آمیز داشته است. با این وجود، محکومیت همجنس گرایی توسط مذهب همواره تهدیدی زنده بوده است."

فکر می کنم این امر را می توان به زندگی دگرجنس شدگان (Transgender) هم تعمیم داد، و البته همانطور که صباح فتنا یادآودی می کند، نگرش اسلام به جنسیت، فقط برای مردان می تواند مثبت تلقی شود. با مقایسه برخوردهای واقعی تر جوامع مسیحی و مسلمان با مسایل جنسی به طور کلی، و همجنس گرایی به طور خاص، اهمیت دارد به این نکته اشاره کنم که مسلمانان قرن هاست که دارای رهبریت واحد مرکزی (مانند پاپ کاتولیک برای مسیحیان) نبوده اند. با عدم وجود رهبریت مرکزی، که قدرت تغبیر خواسته های خدا و کتاب مقدس را داشته باشد، در جوامع اسلامی همواره تعبیر متفاوتی از اسلام و قرآن وجود داشته است. بعضی حتی بجای اسلامی واحد، سنتی و مستقل از زمان، صحبت از اسلام هومی کنند. همان طور که انسان شناس لییود فالرز بیان می کند، اسلام مفاهیم متفاوتی برای اعراب، ایرانی ها، افراد ساکن آسیای جنوبی و یا آفریقا دارد، و در

داخل هر کدام از این سرزمین ها، بخش های مختلف جامعه برداشت متفاوتی از اسلام دارند.

هم چنین، در طول زمان، مفهوم اسلام برای جوامع مختلف متفاوت بوده است. خارج از مرز بین سنی و شیعه، مسلمانان این تصور را دارند که اسلام واقعی، اسلامی است که در آن بزرگ شده اند. تحقیقات من که در کتاب "همجنسگرایی اسلامی" چاپ دانشگاه شیکاگو جمع آوری شده است، این دیدگاه آکادمیک عرف - که قبل از همجنس گرایی به مفهوم "گی" امروزی، هیچ تمایل هوشیار همجنس گرا وجود نداشته، و یا غیر منسجم تر، پراکنده تر و بی اهمیت تر از آن بوده که بتوان با مفهوم همجنس گرایی امروز مقایسه کرد - را رد می کند.

استثناگرایی غربی - عادت به نمایاندن تاریخ اروپای غربی، به عنوان اوج تمام پیشرفت های بشر - مدتی است که مورد انتقاد قرار گرفته است. فکرمی کنم کتابی که من و ویل روسکو (Will Roscoe) به اتفاق هم در مورد همجنس گرایی در اسلام تهیه کردیم، نشان می دهد که هر سه الگوی اصلی همجنس گرایی، در طول تاریخ و مکان، در جوامع اسلامی مشاهده شده اند: (از عشق معبودانه به پسران در اشعار فارسی، ترکی، اردو و عربی گرفته، تا استفاده جنسی مردان جوان مطرب، رقاص و غیره) موقعیت جنسی خاص خنیث های مذکر در عمان و موسترجیل های (mustergil) مونث در جنوب عراق و باکره های قسم خورده بالکان و روابط بین بعضی افراد در رده های اجتماعی یکسان. این که تصور کنیم همجنس گرایی در جوامع اسلامی شکوفا شد، گزاره گویی در نوع گفتمان های شرق شناسان است. اما بدون مبالغه، می توان گفت که قبل از قرن بیستم، سرزمین های دارای متنوع ترین و آشکارترین نمونه های همجنس گرایی، کشورهای آفریقای شمالی و آسیای جنوبی بودند، نه اروپای شمالی. تنوع وسیع الگوهای همجنس گرایی در کشورهای مسلمان بیش از هر چیز نشان دهنده این است که الگوهای تک خطی برای بیان آن کافی نیست.

هیچ چیز بازدارنده رشد هویت همجنس گرای مدرن نیست. الگوهای همجنس گرا که در آن زوج ها بر حسب سن و یا جنسیت نمایان متمایز می شوند، همچنان وجود دارد. با این وجود، در جهت تطبیق با مفاهیم جامعه در حال تغییر، پرورش پیدا می کند. به عنوان مثال، رشد شهرها یکی از عوامل اجتماعی مهم در پیدایش همجنس گرایی مدرن و فرهنگ همجنس گرایی شناخته شده است. از طرفی، جهان شهری بودن (cosmopolitanism) از مشخصات مهم جوامع اسلامی، در دوران تاریک قرون وسطایی اروپا بوده است. در آن زمان، اروپا در مقایسه با جهان اسلام، سرزمینی غالباً روستایی نشین، عقب مانده و دورافتاده به نظر می رسید.

هویت همجنس‌گرای غربی معاصر، می‌تواند نمایانگر یک شکل هویت، سبک زندگی و گروه بندی باشد. اما همانطور که در همجنس‌گرایی اسلامی بیان شده است، هیچکدام از این عناصر مختص همجنس‌گرایی مدرن نیست، و در جوامع اسلامی در حد کافی الگوهای رفتاری همجنس‌گرای قابل طبقه بندی مشاهده شده است. مطرب‌های غیر مردانه عرب، که مخنث نام داشتند، مطمئناً دارای هویت خاصی بودند، به این دلیل که ایفا کننده نقش‌های اجتماعی با نامی مشخص بودند، و بی‌شک متعلق به یک حوزه فرهنگ اجتماعی نیز بودند. باکره‌های قسم خورده بالکان و موسترجیل‌های جنوب عراق نیز دارای هویت خاصی بودند. در حالیکه شعرای فارسی ایرانی، ترک و عرب از زیبایی مردان جوان الهام می‌گرفتند و به ابعاد معنوی عشق بین دو همجنس می‌اندیشیدند، نوع ادبی همجنس‌گرای خود آگاهی پرورش یافت که تا زمان‌های اخیر بی‌رغیب مانده بود.

بی‌شک نمونه‌های سنتی مشخص کننده موقعیت شخص، که همواره زوج‌های جنسی را بر حسب این که کدام فاعل و کدام مفعول است، طبقه بندی می‌کند، برخلاف نظریه همجنس‌گرای مدرن است. اما برخورد با الگوهای همجنس‌گرایی در جوامع اسلامی، به عنوان مقوله‌هایی کاملاً جدا از همه جوانب هویت همجنس‌گرای مدرن، فقط نمایانگر نگرش خود مرکزبین اروپایی است. امکان بیان میل به همجنس، پیگیری روابط با همجنس، اقتباس هویت غیر دگرجنس‌گرا و گراییدن به شبکه‌های افرادی با تمایلات مشابه، در دوران مختلف و مکان‌های مختلف، در جوامع اسلامی وجود داشته است. با این وجود، تساهل در قبال همجنس‌گرایی، در جوامع مسلمان، همواره همراه با نوعی انکار جمعی بوده است، که در آن شرط همجنس‌گرا بودن، حاشا کردن آن است. من از این امر تحت عنوان "میل به ندانستن (will not to know)" رفتار و روابط همجنس‌گرا یاد کرده‌ام.

بدرالدین خان در دو کتاب همجنس‌گرایی اسلامی و تعلق به یکدیگر و نه سکس (Belonging Longing and Not Sex) از فشار منکوب کننده خانواده صحبت می‌کند، که خواسته‌های شخصی را ناچیز نگاه می‌دارد، و شرکت در سازمان‌های اجتماعی خاص را از شخص سلب می‌کند. تساهل در قبال همجنس‌گرایی مستلزم این است که فرد سبک زندگی همجنس‌گرایانه مطالبه نکند، و یا خواستار روابطی پایدار با جنس موافق نباشد، بطوری که تهدیدی برای روابط با جنس مخالف به حساب بیاید، و یا با مسئولیت خانوادگی تداخل پیدا کند. تجزیه و تحلیل بدرالدین در مورد موانع در مقابل سازمان‌های همجنس‌گرا از نظر من قابل قبول است، و بجای اینکه بیشتر از این در مورد آن صحبت کنم، از شما دعوت می‌کنم مستقیماً به این فصل از کتاب او مراجعه کنید.

امروز من با بدرالدین تلفنی صحبت می‌کردم، و از او پرسیدم در اینجا چه بگویم. وی گفت روشی که لازم است مسلمانان مقیم آمریکای شمالی دنبال کنند شامل سه بخش است: قبول شخصی میل همجنس‌گرا، تطبیق هویت همجنس‌گرا با هویت مذهبی و حرکتی سیاسی در جهت کسب حقوق متفاوت بودن، و حق غیر دگرجنس‌گرا بودن. ممکن است بدرالدین خود در مورد نحوه‌های رسیدن به این استراتژی مطلبی بنویسد، اما تخصص محدود من فقط در حد جمع‌آوری اسنادی است که نشان می‌دهد تشکیلات مختلف جهت پذیرش همجنس‌گرایی و ناسازگاری جنسی، همواره در طول تاریخ و مکان‌های جغرافیایی مختلف در جهان اسلام، وجود داشته است. چگونگی بهره‌گیری از این میراث، از حیثه تخصص من خارج است و تنها می‌توانم برایتان آرزوی موفقیت کنم.

موضوع زنان به تازگی وارد گفتمان‌های اسلام‌شناسی/شرق‌شناسی شده است. در اکثر کشورهای مسلمان امروزی، که حتی روابط دگرجنس‌گرا موضوعی تابو محسوب می‌گردد، و به شدت سانسور می‌شود، روابط جنسی زن با زن شدیداً نهفته مانده است. بسیاری وجود همجنس‌گرایان در جوامع اسلامی امروز و حتی در طول تاریخ را انکار می‌کنند و عقیده دارند همجنس‌گرایی مساله مربوط به غرب و یا امری مدرن است.

متن زیر ترجمه‌ی بخشی از کتاب همجنس‌گرایی اسلامی نوشته **Stephen O.Murray**، مربوط به مشاهداتی از روابط همجنس‌گرای زنان در جوامع اسلامی در طول تاریخ است. اهمیت این نوشته‌ها، در تائید بر وجود این روابط است. متأسفانه به دلیل محدودیت دسترسی به ادبیات در این جوامع مردسالار در طول تاریخ، زنان هیچ اثر مکتوبی از رفتارها و احساسات خود به جای نگذاشته‌اند. به طبع این نوشته‌ها توسط مردان و بیان‌کننده پندارها و برداشت‌های آنان از این روابط است.

به گفته **Stephen O.Murray** از فسادهای جنسی که در رساله‌های کلاسیک اسلامی از دیدگاه مردان به آن اشاره شده است، امرسحق یا "طبق زنی" است. "سحق" به مفهوم "مالیدن"، در عربی، به رفتار همجنس‌گرای زنان اطلاق می‌شود. گفته شده است که در قوم لوط، زنان به مدت چهل سال پیش از مردان به این کار روی آوردند. گرچه وجود روابط جنسی در حرمسراها بیشتر از روی حدس و گمان بوده است تا مشاهدات عینی، اما هر از گاهی گزارش‌هایی دراماتیک مانند داستان مربوط به خلیفه عباسی موسی‌الهادی نقل شده است. گفته شده است که دو تن از زنان جوان و زیبای حرمسرای وی در حین ارتکاب جرم غافلگیر می‌شوند. خلیفه سر آن دو زن را از تن جدا کرده و سپس بر سر معطر آنها تاج می‌گذارد. همچنین در توضیح یکی از داستان‌های هزار و یک شب، که در آن مردی زن خود را در حال بوسیدن یکی از پیشخدمتان زن غافلگیر می‌کند. ریچارد بورتون ادعا می‌کند که حرمسراها

حیاط های پرورش دهنده همجنسگرایی زنان (**Sapphism**) بوده است: "هر زنی پس از بلوغ دوست دختری دارد که به او در سوریه میرتل (**Myrtle**) می گویند" و اضافه می کند "در بین اعراب وحشی که از عشق سقراطی و سافیک بی اطلاع هستند، معشوق بیشتر به معشوقه های دوست دخترش حسادت می ورزد، تا به مردان رغیب دیگر."

آلن ادواردز در مشاهدات خصومت آمیز خود از آداب مردمان دیگر در کتاب خود با نام گوهری در نیلوفرآبی (**The Jewel in the Lotus**) که تحقیقی فرهنگی-تاریخی از کشورهای شرقی است در سال ۱۹۵۹ ادعا می کند: "زنان که در حرمسراهای عظیم منزوی می شدند به "سافیزم" روی می آوردند و از بدل های قدیمی آلت تناسلی: زبان، شمع، موز و آلات مصنوعی استفاده می کردند. به این زنان به تمسخر سحقه گفته می شد. خیلی از اعراب بر این عقیده بودند که زنان بیشتر از مردان، زنان دیگر را خراب می کنند، بنابراین مرد محتاط عرب بیشتر نگران دوست دخترهای زنش بود، تا مردان دیگر."

وینسنت استکهنون در مورد رفتارهای همجنسگرایی زنان و مردان بومی در مصر در کتاب خود (۱۶۵۰-۱۶۴۳) می نویسد: "ساکنین این کشور شدیداً شهوت باز هستند، و بدتر از آن، لواط به حدی رواج دارد که مردان از زنان بیزارند و زنان نیز از مردان بیزارند و با زنان دیگر هم همخوابی می کنند و آنها بیشتر به این رفتار غیر طبیعی روی می آورند تا روابط طبیعی قابل احترام و مشروع!"

توماس هربرت به موردی اشاره می کند که شاه عباس ایرانی به همراه دو بیست تن از معشوقه هایش به شکار می رود. به گفته او بعضی از این زن ها شبیه آموزون های بی باک بودند و از تیر و کمان استفاده می کردند. هربرت نمی گوید آیا این زنان که او آنها را "آمazon" خطاب می کند، آیا با زنان دیگر روابط جنسی دارند یا نه، اما آموزون اصطلاحی است که معمولاً در مورد زنان همجنسگرا بکار برده می شود.

مالک جبل از عدم وجود اشاره به عشق همجنسگرا بین زنان در قرآن، به عدم وجود آن در سنن اولیه اسلامی و در نتیجه در عربستان در زمان ظهور اسلام اشاره می کند.

روسان عقیده دارد که در بین اعراب و ایرانی ها در قرون وسطی، روابط جنسی بین زنان کاملاً مستقل از مغایرت جنسی (**Gender Variance**) بوده است. نه در الجرجانی و نه در الرقیب، و نه در هیچ جای ادبیاتی که من در آن تحقیق کرده ام، این عقیده وجود ندارد که زنانی که با زنان دیگر رابطه جنسی دارند، دارای خصوصیات جنسی مردانه هستند. همینطور هیچ اشاره ای به نقش فاعل و مفعول در روابط زنان نیست. البته هر از گاهی اشاراتی به رفتارهای مردانه بعضی زنان وجود دارد مثل لباس های مردانه پوشیدن

و حمل شمشیر، اسب سواری و غیره، بخصوص در ابتدای دوران اسلام که ظاهراً انزوای زنان از مردان خیلی شدید نبوده است. این زنان گاه بخاطر قدم گذاشتن به عرصه مردان مورد تحسین و گاه مورد انتقاد قرار می گرفتند. اما رفتار آنها هیچ گاه به نوعی رفتار غیرمتعارف جنسی ربط داده نمی شده. حتی غلیمات، دختران کنیز خواننده ای که مانند پسران لباس می پوشیدند (حتی گاهی اوقات سبیل می کشیدند) و در قرن ۱۹ در دربار خلیفه بسیار مورد توجه بودند، به نظر نمی رسید روابط جنسی با زنان دیگر داشته باشند و یا حتی توجهی به زنان دیگر نکنند، بلکه ظاهراً با پسران برای جلب توجه مردان رقابت می کردند.

ابوخلیل، از لفظ عربی "سحقیات" بعنوان اصطلاحی قابل احترام برای زنانی که خود را همجنسگرا می دانند استفاده می کند، و اشاره می کند که بسیاری از اشعار "سافوی" عرب، ولده بنت المستکفی در تمجید از معشوقه اش موحجاج از بین رفته است، زیرا اکثر نویسندگان بدلیل زبان بی پروای او در بیان مسائل جنسی، از اشاره کردن به آن پرهیز کرده اند.

گیسلین اوگر ادعا می کند که مردان تُرک بدلیل شایعه وجود روابط همجنسگرا در حمام های عمومی، به زن خود اجازه رفتن به حمام را نمی دادند.

شریف الدریسی در نوشته های خود تاکید می کند که روابط زنان با زنان از روی انتخاب است و نه بدلیل عدم وجود رابطه جنسی با مردان. بعضی زنان از زنان دیگر باهوش تر هستند. آنها دارای خیلی از خصوصیات مردانه هستند و حتی بعضی رفتارهای آنها، طرز راه رفتن و صحبت کردنشان، مردانه است. این زنان می خواهند در رابطه جنسی فاعل باشند و بر زوج خود برتری داشته باشند. آنها از خود شرم ندارند و زوج خود را خودشان انتخاب می کنند. اگر این زنان راغب نباشند، هیچ مردی نمی تواند آنها را مجبور به رابطه جنسی کند. این امر باعث می شود که آنها نتوانند مطیع مردان باشند و بنابراین به عشق همجنس روی می آورند. اکثراً زنان با این خصوصیات بین زنان تحصیل کرده، متشخص، نویسنده و حافظین قرآن پیدا می شود. همانطور که در ابتدای این مقاله اشاره شد، از آنجایی که زنان هیچ آثارمکتوبی از خود بجای نگذاشته اند، تفسیر این نوشته های مختصر - که پندارهای مردان در مورد این روابط و یا نوشته های خصومت آمیز شرق شناسان است - بسیار دشوار است. مطمئناً این نوشته ها بیان کننده تمام "حقیقت" و یا تاریخچه روابط همجنسگرای زنان در این جوامع نیست، بلکه فقط اشاره ای است به وجود این روابط و به بخشی از تاریخ ناگفته زنان.

متأسفانه جو کنونی اکثر کشورهای اسلامی از جمله ایران، تحقیق عمیق تر و بررسی بی طرفانه موضوع زنان به طور کلی و همجنسگرایی بطور خاص، چه در طول تاریخ و چه در جامعه امروز را بسیار دشوار می سازد.

اعدام دو نوجوان همجنسگرا در مشهد و اهمیت فرادستی فرهنگی نیروهای دمکراسی خواه

جهانگیر شیرازی

اعدام دو نوجوان در مشهد موجی از خشم و نفرت جهانی را متوجه رژیم اسلامی نمود که نه تنها خود حکومت که خود من همجنسگرای ایرانی را هم غافلگیر کرد. نیروهای معترض جهانی عمداً همجنسگرایان غربی بودند و اعتراضات جهانی صورت گرفته آن چنان گسترده بود که از پرداختن به همه آنها می گذرم و صرفاً به مهمترین آنها اشاره ای گذرا خواهم داشت و بعد به موضوع اصلی می پردازم.

سازمان حقوق بشر همجنس گرایان جهان و ایلگا (جمعیت بین المللی همجنس گرایان) با انتشار بیانیه هایی اعدام دو جوان همجنس گرا را به شدت محکوم کردند، همجنسگرایان آمریکا، کانادا سفارت ایران در کانادا را فاکس و ایمیل باران کردند، همجنس خواهان روسیه ضمن ارسال فاکس و ایمیل به سفارت ایران در آن کشور همچنین طی نامه ای به پوتین از او خواسته اند که به اعدام همجنس گرایان در ایران اعتراض کند، در سوئد تظاهراتی در میدان مرکزی شهر استکهلم توسط همجنس گرایان آن کشور صورت گرفت، همجنس گرایان ایتالیا تظاهراتی در مقابل سفارت ایران در رم و کنسولگری ایران در میلان ترتیب دادند. گروه "اوت رایج" همجنس گرایان انگلیس با انتشار نامه شدید الخنی عمل "بربرمنشانه فوندامنالیستهای حاکم بر تهران که ملتی را به گروگان گرفته" محکوم کرده و از تونی بلیر خواسته اند که در روابط با ایران موضوع حقوق بشر از جمله حقوق همجنس گرایان را مد نظر قرار دهد. این سازمان برنامه تظاهرات جلو سفارت ایران در لندن را برای روز ۱۱ اگوست تدارک دیده است. همجنس گرایان ونزوئلایی هم طی نامه هایی به سفارت ایران در آن کشور عمل اعدام همجنس گرایان را محکوم کرده اند. سازمان حقوق بشر جهانی همجنس گرایان که مقر آن در آمریکاست طی نامه ای به کوندالیزا رایس از او خواسته است که اعدام ها در ایران را محکوم کند. سازمان عفو بین الملل و اتحادیه اروپا نیز تحت فشار لابی نیروها و سازمانهای همجنس گرایان غربی هر کدام با انتشار بیانیه هایی اعدام دو نوجوان مشهدی را محکوم کردند. علاوه بر این ها رادیوی "رنگین کمان" همجنسگرایان استرالیا به مدت یک ساعت تمام به پخش برنامه درباره ایران و وضعیت همجنسگرایان آن پرداخته است. از این ها گذشته هزاران هزار سایت اینترنتی گروهی و شخصی همجنسگرایان سراسر جهان هم به انعکاس خبر و گزارش پرداختند. این اتفاقات چه درسی برای همه ما ایرانیان (با هر گرایش جنسی) دارد؟ در مورد این دو نوجوان دلایل زیادی وجود دارد. اول اینکه قانون اعدام همجنسگرایان همچنان پابرجاست و دولت و دستگاه قضائی هر وقت بخواهند می توانند با استناد به آن افراد را اعدام کنند،

از این گذشته پی گیری بی طرفانه! و دقیق تمام اخبار و اطلاعات منتشره این را بیشتر در ذهن تداعی می کند یکی از "جرائم" اصلی که منجر با اعدام آنها شده همانا داشتن سکس با همجنس بوده. از یک طرف وکیل آنها گفته که دو نوجوان اعتراف کرده اند که نمی دانستند چنین عملی (سکس با همجنس) مجازات اعدام دارد، و از طرف دیگر در اخبار اولیه موضوع "لواط" همجنس گرایی بعنوان یکی از دلائل اعدام عنوان شده بود و تنها بعد از انتشار خبر و شروع اعتراضات بود که مسئولان قضائی مشهود جنبه سکس آن را کم رنگ کرده و بر جنبه " آدم ربایی، تجاوز و..." بیشتر تاکید کردند. بنا بر تجارب اعدام های دیگر، در این مورد که آیا این دو نوجوان واقع به عمل تجاوز دست زده اند یا نه تنها به گفته مسئولین قضائی نمیتوان اعتماد کامل داشت، همینطور اعتراض پدر آن پسر ۱۳ ساله هم نمی تواند دلیلی بر تجاوز باشد. و نمیتوان این امکان را نادیده گرفت که آن پس ۱۳ ساله واقعاً به زور وادار به سکس شده یا اینکه خود تمایلی هم داشته است. (عصبانیت پدر در همان چارچوب خشم و عصبانیت پدر و مادرهای ایرانی که وقتی از همجنس گرا بودن فرزند خود خبر دار می شوند و در پی نفی و انکار و این که تقصیر دیگران است و... تا "شرم و سرشکستگی" خود را پنهان کنند، را هم نباید از نظر دور داشت. اینکه نوجوانان دختر و پسر در سنین ۱۰ تا ۱۷ سالگی بنا بر کنجکاوی یا گرایش واقعی و درونی خود به رابطه جنسی با همجنس خود دست می زنند، چیز عجیب و غریبی نیست. و یادمان باشد که دو نوجوان هنگام ارتکاب جرم خود کودک بوده اند (۱۶ ساله و طرف مقابل آنها ۱۳ ساله که از نظر رشد و... گاهی نمیتوان تفاوت ظاهری چندانی مشاهده کرد) و نباید آن را با پدوفیلی (تجاوز یک فرد بالغ به کودکان) قاطی کرد. این را بسیاری از نوجوانان در همه دنیا تجربه می کنند بدون آنکه در در آینده همجنس گرا شوند. با این همه بخشی از این نوجوانان (۷ تا ده درصدی) بهرحال همجنس گرا هستند. (همان تعداد نسبی همجنس گرایان در هر کشور و جامعه ای). پس در این باره که آیا این دو نوجوان واقعاً همجنس گرا بوده اند یا نه نمیتوان یک حکم قطعی داد اما (یک امای مهم) وقتی آنها را به "جرم" اصلی عمل همجنس گرایی (بقول هموفوبیستهای اسلامی، لواط) اعدام می کنند به این معناست که بر اساس همان قانون مجازات اسلامی که بر اساس آن مجازات همجنس گرایی اعدام است، عمل کرده اند و اینجاست که موضوع اعدام همجنس گرایان در ایران و بخصوص موضوع اعدام دو نوجوان به "جرم" همجنس گرایی برجسته می شود. واکنش به حق جامعه همجنس گرایان جهانی هم در همین رابطه است (بگذریم که کلا اعدام عملی غیر انسانی است).

بعد از این مقدمه طولانی، هدف اصلی این نوشته اما چیز دیگری است و آن جلب توجه دوباره نیروهای فرهنگی، سازمانهای زنان، سازمانهای غیر دولتی و نیروهای سیاسی و مدافعان حقوق بشر به اهمیت دفاع علنی تر و صریح تر از ما همجنس‌گرایان کشور است. در یکسال گذشته که حکومت سایت های همجنس‌گرایان را مسدود کرد، افراد آگاه این نیروی اجتماعی خیلی سریع نیروی محدود خود را جمع آوری کرده و به یک ضد حمله دست زدند. در یک سال گذشته دو مجله و یک رادیوی همجنسگرایان ایران شروع به کار کرده اند، همچنین تعداد سایت های اینترنتی همجنس‌گرایان امروز تقریباً دو برابر تعداد سایت های سال گذشته است. در نتیجه همین فعالیت ها که البته تحت انواع فشارهای حکومتی و فرهنگی و خانوادگی صورت گرفته، همجنس‌گرایان ایران موفق شده اند که تماس های اولیه با جامعه جهانی همجنس‌گرایان برقرار کرده و آنها را در جریان وضعیت خود قرار دهند که به نوبه خود در شکل گیری اعتراضات وسیع و خشم آلود اخیر جامعه جهانی همجنس‌گرایان به حکومت ایران بی تاثیر نبوده است. البته می دانیم که در سال های اول انقلاب که حکومت اسلامی تعدادی از همجنس‌گرایان را اعدام کرد گروه های خارجی واکنش نشان دادند اما سال های سال است که خبری از این گونه حمایت ها نبوده و گروه های خارجی کم و بیش به حمایت از همجنسگرایان ایرانی پناهنده بسنده کرده اند. وقایع گفته نشان می دهد که نیروهای تحول طلب و دمکراسی خواه ایران اگر بخواهند و اراده کنند میتوانند به شکل گیری جبهه مهم و جدیدی در مقابل حکومت اسلامی کمک کنند. این جبهه شامل مبارزات همجنسگرایان داخل و افکار عمومی جامعه جهانی همجنسگرایان است که فشار به حکومت و چالشهای آن را دو چندان می کند. همجنس‌گرایان طیف و نیروی وسیعی در کشور هستند. اگر همجنس‌گرایان ۴۰ به بالا اکثراً بالاجبار تن به ازدواج داده اند اما همجنس‌گرایان جوانتر از آگاهی بیشتری نسبت به گرایش جنسی خود برخوردارند و نسبت به فشارهای خانواده برای ازدواج مقاومت بیشتری نشان می دهند. تعداد همجنس‌گرایان ۲۰ تا ۳۵ ساله مجرد در کشور چندان کم نیست. همجنسگرایان بطور عمده با حاکمیت فعلی دمساز نیستند و خواهان بهتر شدن شرایط خود می باشند. از طرف دیگر ارزش های سنتی و مذهبی را به کنار نهاده اند و حتی همجنس‌گرایان مذهبی هم برداشت و قرائت های بسیار امروزی و سکولار از مذهب خود دارند. همجنسگرایان همچنین در تضعیف سنت، تقویت فردیت، مقابله با مردسالاری، ارائه تعریف مدرن و تازه از مفهوم خانواده و زندگی مشترک نقش بسیار با اهمیتی را میتوانند ایفا کنند. همجنسگرایان ایران یکی از نیروهای اجتماعی است که اگر به آن کمک شود بطور بالقوه از این توان برخوردارند که به یک نیروی متشکل و سازماندهی شده تبدیل شوند که با

برنامه وارد کارزار دمکراسی خواهی و پیوند با دیگر نیروهای تحول خواه شده و در جهت گسترش مفاهیم دمکراسی و حقوق بشر و گسترش مفاهیم مدرن و سکولار در جامعه نقش بسیار مثبت و با اهمیتی ایفا کنند. اما همجنسگرایان تنها تحت فشار حکومت نیستند بلکه از طرف جامعه و بخصوص خانواده های خود که آنها را برای تن دادن به یک ازدواج اجباری و بر اساس سنت هم تحت فشار روحی روانی شدیدی قرار می دهند، واقع هستند. به عبارتی دختران و پسران همجنس گرای ایرانی تحت یک فشار گاز انبری در جامعه قرار دارند، امری که پروسه خود آزادی و اعتماد به نفس آنها را کند می کند. همچنین آنها در علنی کردن گرایش جنسی خود در مدرسه، محیط کار و... با مشکل اخراج شدن مواجه هستند. در این رابطه نقش بی بدیلی بر عهده روشنگران فرهنگی و نیروهای سیاسی دمکرات ماست و آن کمک به خنثی کردن فشار گاز انبری بر این نیروی اجتماعی است. بعبارت بهتر صرف اعلام اینکه ما از حقوق همجنسگرایان دفاع می کنیم کافی نیست، بلکه بایستی درست همانطور که در باره مسائل زنان، کارگران، و... برخورد میشود و یا همان طور که وجوه مختلف دمکراسی و اهمیت آن از زوایای مختلف بررسی می شود. باید در مورد همجنسگرایی و حقوق همجنسگرایان هم مطلب و مقاله منتشر کرد و از زوایای مختلف به آن پرداخت تا بتوان حداقل فشار افکار عمومی و خانواده ها را از دوش همجنس گرایان کم نمود و آنها نیرو و انرژی آزاد شده خود را کانالیزه کرده و برای حقوق اجتماعی خود که بخشی از حقوق بشر است، وارد فعالیت شوند. چنین امری خود بخود علاوه بر اصلاح ذهنیت سنتی جامعه در این باره، همچنین به فعال شدن یک جبهه فرهنگی تازه (جنبش همجنسگرایان) در مقابل رژیم کمک می کند، جبهه ای که پشتیبانی بخشی از افکار عمومی غرب را به دنبال خود دارد و رژیم نخواهد توانست آنطور که می خواهد به سرکوب آن بپردازد. ما همجنس گرایان ایران در به میدان کشاندن بخشی از افکار عمومی غرب (همجنسگرایان متشکل غربی) به حمایت از دمکراسی و حقوق بشر در ایران این توان را داریم که نقش با اهمیتی ایفا کنیم که نمونه آن را ما در این روزها شاهد بودیم، اما بشرطی که در خنثی کردن فشار خانواده ها و افکار سنتی در جامعه به ما کمک شود و حقوق ما در برنامه روشنگران و دمکراسی خواهان هم منظور شود تا بتوانیم با اعتماد به نفس و نیروی بیشتری وارد میدان شویم. اینجا هدف من استفاده ابزاری از مسائل همجنسگرایان نیست بلکه منظور این است که آن دسته از روشنفکران، روشنگران اجتماعی و نیروهای سیاسی، سازمان های غیر دولتی و دیگر تشکلات حقوق بشری کشور ما که خود را از اسارت ذهنیت گذشته رها کرده و از برابری انسانها فارغ از گرایش جنسی اشان دفاع می کنند، می باشد که نباید این عرصه را مهم را فراموش کنند. مخالفان حکومت هم باید مسائل

روانشناختی جوانان را بهتر بشناسند چرا که اگر پیامی برانگیزنده و نیرو بخش به نیروی وسیع همجنس‌گرایان کشور ندهند، مطمئن باشیم که آنها هم ما را جدی نخواهند گرفت. باید بار حقارت را از دوش همجنس‌گرایان گرفت، باید اجتماع و خانواده‌ها را به ظلم و ستمی که متوجه فرزندان همجنس‌گرای خود می‌کنند آگاه کرد و آنان را از آن برحذر داشت. اگر فشار فرهنگی و خانوادگی فعلی از دوش همجنس‌گرایان برداشته شود، آن وقت این نیرو با کمک افکار عمومی جهان خواهد توانست رژیم اسلامی را به یک چالش عمده فرهنگی به کشاند و آن وقت راه برای پیوند زدن مبارزات و تلاش‌های جوانان همجنس‌گرای کشور با جنبش دموکراسی خواهی هموار خواهد شد. باور کنیم که تنها چند شعار سیاسی ضد حکومتی کارساز نخواهد بود مگر زمانی که نیروهای تحول طلب فرادستی فرهنگی خود را در عمل ثابت کنند.

بدترین آفت ما

جهانگیر شیرازی

انتشار عکسهای شکنجه شده امیر دل هر انسانی را بدرد آورد. می توان از صدها جنبه به مسئله پرداخت اما من فقط به یک موضوع اشاره می کنم و آن این که آن دوستان همجنسگرایی که می گویند ما به سیاست علاقه نداریم و نمی خواهیم در سیاست دخالت کنیم در چنین مواقعی چگونه برخوردی می کنند؟ یک حکومت سیاسی در مجلسی که سیاسی است قانون اعدام ما همجنسگرایان را تصویب می کند، بعد از آن ماموران این حکومت سیاسی در کوچه و خیابان و پارک و اینترنت در بدر بدنبال ما هستند تا با سیخ و شلاق عشق و احساس ما را سرکوب کنند. رسیدن به حقوق همجنسگرایان در کشور و جامعه ای مثل ایران که همه چیزش سیاسی است و مسئله حقوق ما که در نوع خودش اجتماعی مدنی است را خود حکومت سیاسی کرده، بدست نمی آید مگر این که خود ما همجنسگرایان (حتی بر خلاف میل خود هم که شده) به موضوع سیاست توجه کنیم.

اصلاً من نمی دانم که ما چطوری می خواهیم قانون اعدام را خنثی یا لغو کنیم بدون آنکه با سیاسیون شاخ به شاخ شویم؟ مسئله را می توان از دو زاویه دید؛ یکی این که با این حکومت و در دوران همین حکومت چیزی عاید ما نخواهد شد و تنها با سرنگون شدن این حکومت است که ما به حقوق خود می رسیم. زاویه دیگری که بعضی دوستان از آن نگاه می کنند این است که باید آهسته حرکت کرد و به روشنگری ادامه داد.

دوستان دسته اول که آزادی ما را در سرنگونی می دانند پس باید بطور جدی وارد همکاری و تعامل با نیروهای سرنگونی خواه رو آورند و در حرکات و اعتراضات و تظاهرات سیاسی نیروهای مخالف درون و بیرون شرکت کنند و دیگران را هم به شرکت فعال دعوت نمایند و آنهایی که معتقدند باید روشنگری کرد هم نباید بیکار بنشینند و با حکومت و سیاستی که در سرکوب و شکنجه همجنسگرایان دست درازی دارد، در حد همان اصلاح، مبارزه کنند و با نوشتن و گفتار اعمال آن را افشاء کنند. اما زجر دهنده این است که اکثر دوستان فارغ از اینکه چه موضعی می گیرند، برخورد خود را صرفاً برای توجیه بی عملی و دست رو دست گذاشتن، انتخاب می کنند و این مشکل عمده جنبش امروز ماست. یعنی همه ما همجنسگرایان به میدان نیامده ایم و تا زمانی که چنین است نمیتوان امیدی به تغییر وضع خود داشته باشیم. دیروز دو نفر از ما را در مشهد اعدام کردند، امروز امیر شکنجه می شود و فردا من یا توی خواننده به این روز خواهیم افتاد. سکوت و بی تفاوتی ما همجنسگرایان بدترین آفتی است که به جان ما افتاده و باید بر

این آفت بی تفاوتی، گریز از سیاست و به من چه ها غلبه کرد تا بتوانیم رخوت را از تن خود بزدائیم، خود و خواسته ها و احساسات خود را جدی تر بگیریم و آنگاه خواهیم دید که ما را آنطور که می خواهند نمیتوانند نادیده بگیرند. خلاصهکنم ما چه بخواهیم و چه نخواهیم مسئله امان سیاسی شده، دست خودمان هم نبوده. پس تنها از راه دخالت فعال در سیاست است که به لغو قانون اعدام و ممنوعیت همجنسگرایی در کشور دست می یابیم. این قانون عمده ترین و جدی ترین مانع هر گونه تشکل و ایجاد انجمن یا انتشار مجله و... می باشد. پس باید برای لغو این قانون و خاتمه دادن به دست درازیهای حکومت به جان و مال و عشق خود، کاری کنیم. حال که ما می دانیم چه می خواهیم، اگر علیرغم این دانستن باز سکوت کنیم و بی تفاوتی پیشه نمائیم آنوقت شریک سرکوبگران خود شده ایم .

وضعیت بفرنج دوجنسگوناگان ایرانی

ترانه فروهر - دبیر دوم سازمان

همیشه مردم و دولت های اروپایی فکر می کنند که ترنسجندر ها یا همان دوجنسگونه ها در ایران مشکل و معضلی ندارند و در آسایش و سلامت کافی به سر می برند. دولت های پناهنده پذیر با استناد به صدور حکم آیت الله خمینی مبنی بر آزادی عمل تغییر جنسیت در ایران درخواست پناهندگی اینان را بدون هیچ گونه توجهی به شرایط اجتماعی ایران رد می کنند و اینان را به ایران بازپس می فرستند گویی که بهشتی است برین برای این قشر جامعه.

دگرجنسگونه شده ای که مایل به عمل تغییر جنسیت است برای انجام این عمل بایستی به جنگ مشکلات بسیاری رود و حتی در صورت پیروزی و غلبه بر این مشکلات باز در ابتدای راه قرار دارد. مشکلات و مخالفت های خانواده، طرد اجتماعی، فرار از دوستان قدیمی، هزینه های عمل، انعکاس های فامیل و آشنایان، زندگی بعد از عمل، موقیت کار، وضعیت ازدواج و هزاران موردی که اثری جز اضطراب و دلهره ندارد.

عمل تغییر جنسیت در ایران آزاد است و این بدین معنا نیست که همه چیز بر وفق مراد می باشد و با تغییر جنسیت تمامی مشکلات حل شده و زندگی آرام و دلنشین می شود. اولین قدم مخالفت های خانواده هست که مهمترین و اساسی ترین آنها نیز می باشد. شایان ذکر است که این گونه مخالفت ها عامل بسیاری از خودکشی همجنسگرایان و ترنسجندرها در ایران است که ما در چند ماه گذشته شاهد تعدادی از آنها بودیم. روشنگر که بعد از سه سال و نیم از تغییر جنسیتش خود را با تریاک کشت، نیما که خانواده اش او را تحت فشار قرار دادند و بناچار برای فرار از این فشار با پودر مرگ موش خود را کشت و این اواخر امیر که به دلیل مخالفت خانواده با تغییر جنسیتش خود را خفه کرد. این سه مورد دردناکی بود که خبر آن ها پخش شد اما بسیاری موارد دیگر وجود داشت که مایل به انتشار آن نبودند و ترجیح دادند که باز در سکوت بمانند. این فشارها و آمارها چرا زیاد می شود؟ امیر در خانواده ای مرفه زندگی می کرد و حتی بیضه های خود را از بدن بیرون کشیده بود و در آستانه عمل قرار داشت. روشنگر دیگر یک پسر نبود و بدن و اندامی کاملاً زنانه داشت و حتی خواستگاران زیادی داشت. چه دلیلی برای این اقدامات وجود دارد به جز فشارهای خانوادگی و اجتماعی؟ خانواده روشنگر حتی اجازه ملاقات با دوستان پسر قدیمی اش را نمی دادند و او را همانند دختری نجیب در خانه حبس کرده بودند. مادر روشنگر وقتی او را خشک و بی حرکت در رختخوابش دید فهمید که چه بلایی بر سر پسر دختر شده اش آمده است. مادر امیر در مراسم تشیع جنازه او فریاد می

کشید که امیر جان مرا حلال کن زیرا من مخالف تغییر جنسیت تو بودم. مادر و پدر نیما در مراسم تشییع جنازه او ساکت بودند و شرم می کردند که به خانواده بگویند که چرا نیما خودکشی کرده است. پدر نیما به دوستان همجنسگرای پسرش که همانند صاحبان عزای او شیون می کردند اعتراض کرده و خودکشی نیما را به مسائل دانشگاه و ... نسبت می دادند. گویی هیچ کس از این امر آگاه نمی شود و ماه برای همیشه در پس ابر خواهد ماند. با نگاهی دقیق به ترنسجندرهای ایرانی می توانیم درد آن ها را بفهمیم، فقط کافی است کمی بنگریم.

زمانی که فردی مایل به تغییر جنسیت است ابتدا باید ۶ ماه تا ۲ سال تحت مشاوره روانپزشکی قرار گیرد و بعد از آن با مراجعه به پزشک قانونی و درخواست به دادگستری روند تغییر جنسیت خود را آغاز نماید و با توجه به هزینه سرسام آور این جراحی خود را به آب و آتش زند تا شاید بتواند خود را از این دوگانگی برهاند. سازمان بهزیستی فقط حداکثر ۱۰ درصد هزینه را پرداخت می کند که این مبلغی بسیار جزئی است و حتی کرایه رفت آمد آنها به بیمارستان و مطب پزشک را تامین نمی کند و در آخر بعد از پشت سر گذاشتن تمام این مراحل و فشارهای روانی خودشان را به تیغ جراحی می سپارند و بعد از عمل به امید حضوری جدید در دنیا قدم بر می دارند غافل از اینکه چه اتفاقات و مسائلی به کمین نشسته اند.

صفحه آخر شناسنامه حاوی توضیحی کوتاه می گردد که این شخص از هویت و جنسیت خود را تغییر داده و نام جدید او را اعلام می دارد. ثمره این توضیح چیزی نیست جز نگون بختی و طرد مجدد اجتماعی. هر درخواست کاری لغو می گردد، هر پیشنهاد ازدواج رد می شود و هر حضوری در جامعه با نگاهی سنگین پاسخ داده خواهد شد و بسیاری موارد که فقط باید دید و شنید.

خبرهایی به تازگی حاکی بر این است که آیت الله مکارم شیرازی یکی از مراجع تقلید پیشنهاد کرده اند که عمل تغییر جنسیت در ایران بایستی متوقف گردد اما هنوز این امر به تصویب نرسیده است و در صورت اجرای این حکم معلوم نیست سرنوشت ترنسجندرهای ایرانی به کجا بیانجامد. خبرهایی نیز مبنی بر دستگیری تعدادی از ترنسجندرهایی که در مراحل تغییر جنسیت قرار دارند مخابره شده است که بر این نگرانی ها می افزاید. چندی پیش نیز یکی از همجنسگرایان را در فرودگاه دستگیر کرده و به بازداشتگاه فرستادند به جرم اینکه به دوجنسی بودن آن مشکوک بودند و اقدامات ارسال این شخص به پزشکی قانونی انجام می شد که با مخالفت شدید و ادعای شرف و شکایت متهم قرار گرفتند و او را با قید ضمانت آزاد کردند. ضرب و شتم ها و ترنسفوبیایی نیز مزید بر علت شده و شرایط را سخت تر از همیشه می نماید.

سازمان همجنسگرایان ایرانی به عنوان اولین سازمان مدافع حقوق **LGBT** های ایرانی (**Lesbian, Gay, Bisexual, Transgender**) اینگونه اقدامات را محکوم کرده و از تمامی انسان های آزاده می خواهد که با روشنگری و مطالعه سعی در دفاع از هویت این افراد نمایند و کمک و یاری رسان سازمان شوند. لطفا دوستان ترنسجندر خود را به ما معرفی کنید تا در صورت نیاز به کمک آنها بشتابیم. لطفا از حق پناهندگی اینان دفاع کنید و با اسال نامه ها، سازمان های تصمیم گیرنده کیس های پناهندگی را از این مشکلات آگاه نمایید.

جنبش همجنسگرایان جنبشی اجتماعی یا سیاسی؟

فرهاد رامتین

بررسی جنبش همجنسگرایان از زوایای متفاوت می‌تواند به آشکار شدن نقاط ضعف و قوت این جنبش انجامیده و حرکت آن را تعالی بیشتری بخشد و با تقویت نقاط قوت و اصلاح نقاط ضعف، حرکت آن را به سوی پیروزی در آینده ای نه چندان دور تسهیل نماید.

یکی از مباحث بسیار مهم در این رابطه که موافقان و مخالفان خود را نیز دارد، این است که آیا این جنبش یک جنبش صرف اجتماعی است؟ و یا می‌تواند جنبشی اجتماعی-سیاسی بوده و نقشی تعیین کننده در روند تحولات جامعه ایران، به ویژه تحولات سیاسی داشته باشد؟

دلیل اصلی کسانی که این جنبش را جنبشی صرف اجتماعی تلقی کرده و مخالف کارکرد سیاسی برای این جنبش هستند. این است که وارد شدن مسائل سیاسی در حوزه عمل این جنبش، حرکت آن را دچار اخلاص کرده و باعث می‌شود جنبش نتواند به خواسته‌ها و آرمانهای جامعه همجنسگرایان، جامه عمل بپوشاند. چون این جامعه متشکل از افراد متفاوت و دارای دیدگاههای سیاسی متفاوتی است و وارد شدن در حوزه عمل سیاسی باعث ایجاد اختلاف و تنش در آن شده و حرکت جامعه همجنسگرایان را دچار اخلاص می‌کند. ضمناً این کار حساسیت و عکس العمل حاکمیت ایران را برانگیخته و باعث برخورد هرچه شدیدتر حکومت ایران با همجنسگرایان شده و حداقل پیروزیهای این جنبش را نیز در مراحل اولیه دچار توقف می‌نماید.

ولی مهمترین نکاتی که در اینجا مورد توجه قرار نمی‌گیرند عبارتند از :
اول این که حرکت این جنبش اگر دقیق نگریسته شود در اصل دارای مبنائی سیاسی می‌باشد. زیرا مهمترین هدف این جنبش این است که جامعه به نقطه ای برسد، که کلیه اقلیتها و به ویژه اقلیتهای جنسی بتوانند با آزادی کامل و بدون هراس از وجود قوانین غیرعادلانه موجود، نحوه زندگی خود را برگزیده و با آسودگی به فعالیتهای خود در صحنه اجتماع بپردازند و این نیز جز با تحقق دموکراسی و مردم سالاری و مخصوصاً تقویت بنیان های سکولاریسم در جامعه، دست نیافتنی به نظر می‌رسد و رسیدن به این نقطه نیز بدون حضور فعالانه همجنسگرایان در حوزه عمل سیاسی میسر نمی‌باشد.

دوم این که بخشی از همجنسگرایان نیز مانند همه اقشار جامعه مایلند وارد تحولات سیاسی گشته به عنوان اعضای شوراها، پارلمان، کابینه و یا افرادی فعال در نهادهای مدنی به کار سیاسی بپردازند و بی تردید بدون حضور همجنسگرایان در چنین نهادهایی امکان اصلاح قوانین موجود و تصویب قوانین مطلوب در مورد همجنسگرایان بعید به نظر می‌آید.

سوم این که متشکل شدن جامعه همجسگرایان و موضعگیری سیاسی آنان در تحولات سیاسی ایران می تواند در برخی مواقع حتی مسیر تحولات را دچار تغییر و دگرگونی نماید. به عنوان مثال در همین دور اول انتخابات اخیر ریاست جمهوری ایران با توجه به اینکه آرا بسیار شکننده بوده و تغییر جزئی آرا می توانست روند انتخابات را دچار تغییر کلی نماید، اگر جامعه همجسگرایان به طور فعال وارد عرصه انتخابات می شدند با توجه به میزان ۴۵ میلیون واجدین شرایط حق رای در ایران اگر حدود ۵٪ این آرا را متعلق به همجسگرایان بدانیم و میزان شرکت آنان را نیز در حدود ۵۰٪ برآورد کنیم، آرائی در حدود ۱،۱۰۰،۰۰۰ رای متعلق به آنان بود که می توانست در انتخابات بسیار موثر بوده و در تعیین رئیس جمهور نقشی اساسی ایفاء نماید.

دلیل دیگر برای این موضوع می تواند تجربه گروههای همجسگرا در کشورهایی باشد که کشورهای پیشرو در زمینه احقاق حقوق همجسگرایان محسوب می گردند. با نگاهی به تاریخ جنبش همجسگرایان این کشورها مشهود هست که این حقوق عموماً بعد از استقرار دولت دمکراتیک و در بستر جامعه ای سکولار به دست آمده است. همچنین بیشترین ظلم ها به همجسگرایان در حکومتهای استبدادی به ویژه در بستر استبداد دینی روا داشته می شود.

بنا به موارد ذکر شده در بالا به نظر می رسد که تلقی صرف از جنبش همجسگرایان به عنوان یک حرکت اجتماعی نه تنها مفید نمی باشد بلکه حتی می تواند باعث کندی حرکت و ضربه خوردن به این روند در بلندمدت گردد و بدون حضور همجسگرایان در عرصه سیاسی و شرکت فعالانه آنان در تعیین مسیر تحولات سیاسی دست یابی به آرمانها و اهداف این جنبش بسیار بعید و مشکل به نظر می رسد. حال با توجه به موارد فوق و برای پرهیز از تنش در جامعه همجسگرایان ایران به دلیل وجود علایق سیاسی متفاوت در آنان، بهتر است که همجسگرایان حول شعارهای ایجاد جامعه دمکراتیک و برقراری دمکراسی، عمل به منشور جهانی حقوق بشر و ترویج اصول بنیادین سکولاریسم به فعالیت در حوزه سیاسی نیز پردازند و نقش تاریخی و موثر خود را در روند تحولات جامعه ایران ایفاء نمایند.

در پایان ذکر این نکته ضروری است که این مطلب روزنه ای برای ورود به بحث فوق بوده و نقد و ارزیابی دوستان می تواند به هرچه پربارتر شدن این بحث انجامیده و کاستی ها و نقاط ضعف را اصلاح نماید. لطفا نظرات خود را در مورد این مقاله به دوستان عزیز در چراغ ارسال نمایید.

نقش کرامت انسانی در جامعه شناسی

پدرام پارسا

امروزه بیش از هر زمان دیگری تخصص گرایی بر تمامی جنبه های علمی و کاربردی حتا هنری تاثیر داشته است. تخصص گرایی این چنین وانمود می کند که تونوانی در امور دیگری غیر از تخصص که داری دخالت کنی، این خود سبب بیگانگی فرد نسبت به خود و محیط پیرامونش می شود و جهان واقعی فرد را محدود و یک بعدی می کند و او را در خدمت نظام های غالب در می آورد، نه به این دلیل که فرد نمی نخواهد بلکه این گونه القا می شود که نمی تواند. این گونه تخصص گرایی با همه ابعادش در زندگی مدرن جا باز کرده و رفته رفته وارد کشورهایی می شود که الگویی جز الگوی دنیای مدرن غرب ندارند. الگویی که بیش از همه فرد را محدود و تحت سلطه در آورده تا اهداف سیستم های سیاسی - اقتصادی برآورده شود.

از طرفی جنبه های مثبت این نظام چیزی جز تاثیرات مثبت در حیطه عمل و پیشرفت آن تخصص به دنبال نداشته است اما در آن سوی سکه متخصصین جز پیاده کردن اهداف از پیش تعیین شده کاری دیگر انجام نمی دهند. علم جامعه شناسی در ابتدا با افرادی آگاه به جامعه عصر خود که دغدغه جز تغییر و اصلاح نداشتند تا معضلات اجتماع را در جهت منافع مشترک انسانها رفع کنند، پا به عرصه وجود نهاد. اما امروزه دستمایه قدرت های سیاسی و اقتصادی قرار گرفته تا بهترتوانند نفوذ خود را بر جامعه اعمال کنند.

جامعه شناسی هر چقدر هم که تخصصی شود محال است جنبه های گوناگونی که به اجتماع تاثیر دارند را از هم جدا بداند یا به مصلحتی یک را بر دیگری ارجح دانسته و حتا از قلم بیندازد و صرفا در محدوده آماری یا گزارشات صرف در جا بزند.

البته منظور این نیست که جامعه شناس با ارایه نظریاتی کلی و آرمانی دست به پیشگویی های یوتوپیایی بزند و هر چیز را از بیخ و بن نفی کند و با این روند عده ای را در خلسه و یا عده ای دیگر را به سمت جنون و اغتشاش سوق دهد. بلکه هدف او روشنگری است و این روشنگری چیزی نیست جز آگاه کردن فرد از جایگاهی که در اجتماع دارد و مورد سوء استفاده قرار گرفته است و خط بطلان بر هر گونه استثمار و استحمار است که در همه جا بر فرد اعمال می شود، با تاکید بر آن که ارتباط انسان با جامعه خویش برای همزیستی مسالمت آمیز در جهت رفع نیاز های اولیه و عالییه اش و به دور از هر گونه منفعت طلبی و غرض ورزی های شخصی، اجتماعی انسان را شکل بخشیده است.

امروزه با همه ادعاهایی که شنیده می شود نابرابری های اجتماعی، خشونت علیه زنان و کودکان، انواع خشونت های خیابانی، فقر و گرسنگی، بیکاری،

عدم امنیت، جنگ، شیوع تسلیحات عظیم کشتار جمعی، خصومت های قومی و نژادی، بیسوادی و بسیاری معضلات و مشکلات فردی و اجتماعی دیگر، در سراسر جهان دیده می شود و هیچ کاری در جهت رفع آن ها صورت نمی گیرد. شاید کرامت انسان فراموش شده و انسان بازیچه ای شده تا منافع عده های اندک برآورده شود. آن عده ای که با تبلیغات گسترده با تحمیق توده ها در جهت استحکام پایه های خود می کوشند.

هم چنین نیاز های جدیدی شکل گرفته اند که کارکردشان فقط در اسارت کشیدن فردیت انسان است برای سودهای کلانی که به جیب صاحبان شرکت های غول پیکر اقتصادی سرازیر می شود.

شاید بیگانگی آدمی از خود و اجتماع یکی از بزرگ ترین معضل های دنیای جدید باشد.

بیگانگی از جامعه ای که تک تک انسان ها وجود یکدیگر را حس می کنند و بی خیال از کنار هم می گذرند. شبکه های ارتباطی نیز در جهت ایجاد بیگانگی برای برآوردن اهداف از بالا تعیین شده اذهان را به طرفی سوق می دهند که جذابیت کالاهایشان بیشتر نمود پیدا کند و در سمت دیگرش آنچه را مغایر هدف خود می بیند یا کمرنگ نشان می دهند یا می اهمیت.

شعارج جهانی سازی و تبلیغات پیرامون آن چیزی جز ادامه فرایند بیگانه کردن فرد برای به دام انداختن او در چهارچوب دروغین سرشار از آرامش (اما در حقیقت تهی از آن) نیست با ارایه این رویا که وسایل ارتباطی او را در همه جای جهان قرار داده و غافل از این که با این ترفند می خواهند او را محدود تر و تحت سلطه بیشتر در آورند. این بیگانگی عصری دیگر را رقم می زند، عصری که انسان بازیچه شرکت های بزرگ اقتصادی به مصرف کنندگانی صرف یا اجزایی مکانیکی در بدنه آن نظام تبدیل می شوند و تهی از هر گونه احساسات عالی به موجودی تبدیل می شوند که جز ارضای نیازهای سر هم بندی شده هدفی ندارند.

جامعه شناسان سطحی نگر تنها در برآوردن اهداف از پیش تعیین شده نظام ها پیش می روند و نمی توانند از این منجلاب بیرون آیند، آنها هم چون ماشینی برنامه های وارده را انجام و تحویل می دهند

دوجنسگرایان چه کسانی هستند؟

کامران - تهران

دوجنسگرایی یعنی چه؟ به چه کسانی نسبت داده می شود؟ چه تمایلاتی دارند؟ کدام طرفی هستند؟ چه می خواهند؟ چه می کنند و سوالات زیادی از این قبیل که در ذهن مردم وجود دارد.

اول از همه از چراغ و یاراناش تشکر می کنم که در این پیش شماره سعی کردند مسایل ما را مطرح کنند. پیام به من اطلاع داد که برای چراغ در این مورد مطلب بفرستم و من با دیده منت این کار را پذیرفتم و امیدوارم که توانسته باشم به سهم خودم کمک کنم. ترجیح دادم قبل از هر موردی این سوالات را جواب بدهم. اگر این سوالات پاسخ داده شود به خودی خود خیلی از مسایل برطرف خواهد شد.

دوجنسگرا معادل واژه بایسکشوال می باشد یعنی کسانی که شادی، آرامش و ارضای روحی و جسمی خود را هم در کنار جنس مخالف و هم در کنار جنس موافق به دست می آورند. به زبان ساده تر هم با دخترها و هم با پسرها ارتباط عاطفی و جنسی دارند و از این نوع رابطه در تمامی مراحل زندگی شادکام هستند. شاید با این تعریف در ذهن تداعی شود که دوجنسگرایان انسان هایی هوس ران هستند که جنسیت فرد مقابل برای آنها مهم نیست و تنها به دنبال ارضای جنسی هستند و برای برطرف سازی این میل افسار گسیخته به هر دری می زنند. اما این افراد با این طرز فکر کاملاً در اشتباه هستند. البته کمی هم باید به آن ها حق داد زیرا که به دلیل مسایل مختلف فرهنگی اجتماعی کشور ما اکثر انسان ها شبیه دوجنسگرایان هستند. اکثر مردان به دلیل این که زنی برای دفع شهوت خود نمی یابند به پسرها روی می آورند و معتقدند که لنگه کفش در بیابان نعمتی است. اگر سری به چت روم ها بزنید با این افراد حتما برخورد خواهید کرد. شاید بتوان این افراد را مصداق آن افسار گسیختگان جنسی نامید اما دوجنسگرایان از این وادی فرسنگ ها فاصله دارند. ما دوجنسگرایان در کنار شرکای خود کمال آرامش را دارا هستیم. این بدان معنا نیست که حتماً ارتباط با دو جنس موافق و مخالف را به صورت همزمان داریم. من یک پسر دوجنسگرا هستم و هم اکنون چند سالی است که با شریک جنسی همجنس زندگی می کنم و با هیچ دختری ارتباط جنسی نداشته ام. همجنسگرا نشدم چون شدنی نیست. من هنوز هم به دختران میل جنسی دارم و از بودن با آن ها لذت می برم اما در حال حاضر به خاطر عشق و علاقه ای که به شریک جنسی ام دارم با دخترها سکس نمی کنم و فقط دوست هستیم. دوستان دختر من هم می دانند که من پارتنری پسر دارم و مخالف هم نیستند. اما اگر خدای ناکرده روزی از پارتنرم جدا شوم این احتمال وجود دارد که با دختری ارتباطم را

شروع کنم. همجنسگرایان و دوجنسگرایان در اینجا از هم جدا می شوند که ما با جنس مخالف هم میل به ارتباط داریم اما همجنسگرایان صرفاً با همجنسان خودشان احساس آرامش دارند و میل به ایجاد ارتباط با جنس مخالف نیستند.

بر خلاف تصور خیلی از دوستان که معتقدند ما بسیار راحت و بی دردسر هستیم باید عرض کنم که اگر مشکلات ما از همجنسگرایان بیشتر نباشد کمتر هم نیست. زیرا که ما هم روابط و زندگی همجنسگرایی داریم و در ردیف آنها قرار می گیریم و ممکن است به دلیل ارتباط با جنس مخالف نیز بیشتر در معرض خطر قرار گیریم. من همیشه به این موضوع فکر می کردم که انسان ها دوجنسگرا بوده اند و کم کم با گذشت زمان دوجنسگرا شدند و بعد همجنسگرا یعنی یک سیر تدریجی اما بعد از مطالعاتم فهمیدم که این ایده من بسیار خنده دار هست البته طرفدارانی هم در دنیا به دنبال خود دارد اما من دیگر این مورد را قبول ندارم چون معتقدم که این یک انتخاب نیست که باعث تغییر تدریجی شود و به دیگران انتقال داده شود بلکه یک حس عمیق درونی است.

امیدوارم که توانسته باشم به اندازه بسیار کمی از مسایل دوجنسگرایان را بگویم و در آشنایی افکار عمومی قدمی بردارم. از همه شما خواهش می کنم که همراه ما باشید و اقلیت های جنسی را آن طور که هستند بپذیرید نه آن طور که میل به آن هستید.

حقوق جنسی

آنا إلنا آباندو

برگردان: سهیلا وحدتی

در پانزدهمین «کنگره جهانی مطالعات جنسی»، مجمع عمومی «انجمن جهانی مطالعات جنسی» افزودن موادی به «اعلامیه حقوق جنسی» را تصویب کرد و تصدیق کرد که "... حقوق جنسی **sexual rights**، حقوق جهانشمول بشری است که براساس آزادی ذاتی، حرمت و برابری همه انسان‌هاست. از آنجایی که سلامتی یکی از حقوق اساسی بشر است، سلامت جنسی نیز یک حق بنیادین بشر است." این اعلامیه هم چنین بیان می‌دارد که به منظور تضمین پیشبرد سلامت رفتار جنسی در انسان‌ها و جوامع، ضروری است که همه جوامع، با همه امکاناتی که در دسترس دارند، آزادی و خودمختاری جنسی را مورد احترام و حمایت قرار داده و به رسمیت شناخته و ترویج دهند. این شامل حق حرمت جنسی و امنیت بدنی جنسی؛ حقوق برابری جنسی و حریم جنسی؛ حقوق بهره‌وری از لذت جنسی و ابراز احساسات جنسی؛ حقوق مربوط به رابطه جنسی آزادانه و تصمیم‌گیری‌های آزادانه و مسئولانه درباره باروری؛ حقوق کسب اطلاعات جنسی برپایه تحقیق علمی، آموزش جنسی کامل و مراقبت‌های بهداشتی جنسی می‌باشد. اعلامیه تاکید می‌کند که "سلامت جنسی برآمده از محیطی است که حقوق جنسی را به رسمیت می‌شناسد، مورد احترام قرار می‌دهد و استفاده می‌کند." اکنون تقریباً همه قوانین و اسناد حقوقی ملی و بین‌المللی شامل بسیاری از حقوق بشر اساسی - مانند آزادی، خودمختاری، حرمت، برابری، و غیره - می‌شود، اما واژه «جنسی» بصورت قانونی بدان‌ها اضافه نشده است، مگر در مورد آموزش جنسی و بهداشت جنسی. در عین حال، بر اساس حقوق آزادی، عدم تبعیض و کرامت انسانی و نیز در راستای اصول جهانشمولی، درهم‌پیوستگی، و جدایی ناپذیر بودن حقوق قید شده در «اعلامیه جهانی حقوق بشر» و بسیاری استانداردها و پیمان‌نامه‌های حقوقی بین‌المللی و با درک این که حقوق به هم‌پیوسته و وابسته‌اند، می‌توان بطور قطع بیان داشت که حقوق جنسی زنان و مردان متعلق به همه اقوام، گرایش‌های جنسی، هویت‌های جنستی، عقیده‌های سیاسی و مذهبی و شرایط اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و غیره حقوق بشر است.

نهادهای گوناگون سازمان ملل متحد، از جمله «کمیسون حقوق بشر سازمان ملل متحد»، گزارش‌های تهیه شده توسط «نماینده ویژه سازمان ملل متحد درباره اعدام‌های خودسرانه و بدون محاکمه»، و «نماینده ویژه سازمان ملل متحد درباره خشونت علیه زنان» حق احترام برای زندگی خصوصی، تبعیض جنسی یا دسته‌بندی‌هایی از قبیل «دیگر شرایط یا ویژگی‌ها» را شامل گرایش‌های

جنسی دانسته‌اند. آنان هم چنین از اهمیت «حقوق جنسی» در چارچوب حقوق بشر سخن گفته‌اند.

رادهی‌کا کوماراسوامی، «نماینده ویژه سازمان ملل متحد درباره خشونت علیه زنان» در گزارش نهایی خود که در سال ۲۰۰۳ به «کمیسیون حقوق بشر» این سازمان ارائه نمود، توصیه کرد که مقام «نماینده ویژه سازمان ملل متحد درباره گرایش‌های جنسی» ایجاد شود. هم چنین «نماینده ویژه سازمان ملل متحد درباره حق آموزش» بیان کرده است که گزارش سال ۲۰۰۴ وی دربرگیرنده وضعیت دانش‌آموزان همجنس‌گرا، دوجنس‌گرا، و دگرجنسی و این نکته که آیا هنجارها یا تدارکاتی درباره گرایش جنسی یا هویت جنسی آنان در آموزش‌های جنسی وجود دارد - یا نه - خواهد بود. در جزوه «حمایت از پناهندگان» که توسط دفتر «کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد» منتشر شده است، قید شده است که "همجنس‌گرایان براین اساس که به خاطر عضویت در یک گروه خاص اجتماعی مورد پیگرد قرار می‌گیرند، می‌توانند واجد شرایط پناهندگی باشند." این سیاست «کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد» است که افرادی که به خاطر هویت یا رفتار جنسی خویش مورد حمله، رفتار غیرانسانی، یا تبعیض جدی قرار می‌گیرند و دولت‌هایشان قادر به یا خواهان حمایت از آنان نباشند، بایستی به عنوان پناهنده شناخته شوند.

در ماه مه ۱۹۹۹ برای اولین بار «کمیسیون حقوق بشر قاره امریکا» پذیرفت که در یک پرونده تبعیض بر اساس گرایش جنسی دخالت کند. این پرونده توسط یک زن همجنس‌گرا، مارتا الوارز گیرالدو، بر علیه کشورش، حکومت کلمبیا، ارائه شده بود زیرا در دوران زندان به یارش اجازه استفاده از «ملاقات همسر» داده نشده بود. افزون بر آن، در سال ۱۹۹۴ «کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد» اعلام داشت که در پرونده «توتن در مقابل استرالیا»، قوانین لواط در جزیره استرالیایی تاسمانیا نقض تعهدات آن کشور به مواد ۱۲ و ۱۷ «کنوانسیون بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی» است. بسیاری از کشورها قوانینی دارند که برای رابطه جنسی بین دو فرد بالغ همجنس که با توافق طرفین صورت می‌گیرد، مقرراتی وضع کرده یا آن را غیرقانونی ساخته است. در میان باصطلاح قوانین لواط، برخی هنجارها به وضع مقرراتی منجر می‌شوند که درباره کارهای مشخص از جمله سکس مقدی، صرف نظر از گرایش جنسی، است در حالی که برخی دیگر روابط جنسی بین افراد همجنس را منع کرده و آن را «غیرطبیعی» یا «غیراخلاقی» توصیف می‌کنند. برخی کشورها قوانینی دارند که چنین اعمالی را جرم جنایی تعریف کرده و آنها را در تقابل با هنجارهای مورد قبول جامعه، یا

رسوایی آشکار دانسته است؛ این قوانین سپس توسط نیروهای انتظامی برای آزار و دستگیری همجنسگرایان، دوجنسگرایان، و دگرجنسی‌ها بکار می‌رود. در سال ۲۰۰۳، در طول ۵۹مین نشست «کمسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد»، کشور برزیل قطعنامه‌ای درباره «حقوق بشر و گرایش جنسی» برای بحث و تصویب ارائه کرد. اعتراضات فراوان توسط کشورهایی که هنوز مخالف اصل جهانشمولی هستند باعث شد که موضوع این قطعنامه به تعویق افتد.

بسیاری از ملتها و دولت‌های محلی قوانینی برای حمایت از همجنسگرایان و دوجنسگرایان در مقابل تبعیض در محیط کار، انتخاب مسکن، دسترسی به خدمات و دیگر عرصه‌های زندگی اجتماعی، از جمله ازدواج یا ثبت زندگی مشترک، ارائه کرده‌اند. در حقیقت، تعریف «خانواده» که توسط رادهیکا کوماراسوامی، «نماینده ویژه سازمان ملل متحد درباره خشونت علیه زنان» ، پیشنهاد گردید، بیان می‌دارد که "... خانواده نباید به شکل قالبی و ساختار هسته‌ای متشکل از شوهر، زن و بچه‌ها ... " تعریف شود و بدین‌ترتیب وجود اشکال گوناگون خانواده در جهان را به رسمیت می‌شناسد. همچنین، برنامه عمل «کنفرانس بین‌المللی جمعیت و توسعه» که در سال ۱۹۹۴ در قاهره تشکیل شد، بر ضرورت به رسمیت شناختن گوناگونی ساختارهای موجود خانواده در جهان امروز تاکید می‌کند.

برنامه عمل «چهارمین کنفرانس جهانی زنان» که در ۱۹۹۵ در پکن تشکیل شد به این حقیقت رسمیت بخشید که حق زنان برای کنترل رفتار و هویت جنسی خودشان، که بنیان حقوق جنسی آنهاست، بخش جدایی‌ناپذیری از حقوق بشر آنان است و زنان بدون این حق نمی‌توانند از دیگر حقوق بشر خویش به تمامی بهره‌ور شوند.

کنفرانس پکن مجدداً بر حقوق بشر زنان، از جمله حقوق باروری و حقوق کنترل همه جنبه‌های هویت و رفتار جنسی خویش، تاکید کرد و دولت‌ها ترغیب شدند که به منظور تضمین احترام کامل و حمایت از حقوق بشر زنان اقدام کنند (پارگراف ۲۳۲f). این پاراگراف توافقی کنفرانس ۱۹۹۴ قاهره را در مورد حقوق باروری و بهداشت باروری و جنسی قابل اجرا ساخت. عنصر مهم دیگر این است که کنفرانس قاهره امر برابری، توانمندسازی، حقوق باروری و بهداشت جنسی را در مرکز سیاست‌گذاری‌های توسعه و جمعیت قرار می‌دهد.

پیشرفتی دیگر در ژوئن ۲۰۰۱ هنگامی حاصل شد که در مجمع عمومی سازمان ملل ویژه HIV/AIDS ، دولت‌ها پذیرفتند "اقداماتی بعمل آورند که توانایی زنان و دختران در حال بلوغ را برای حفاظت خویش در مقابل آلودگی HIV افزایش دهند و اساساً این اقدامات را از طریق تدارک خدمات و مراقبت‌های بهداشتی، از جمله بهداشت جنسی و باروری، و از طریق آموزش پیشگیری انجام

دهند که به رشد برابری جنسیتی در چارچوب فرهنگی با حساسیت‌های لازم جنسیتی انجامد." (پاراگراف ۶۰)

اما هنوز سیاست‌گذاری عملی دولت‌ها در زمینه بهداشت عمومی، دربرگیرنده رفتارهای جنسی **sexualities** و حقوق جنسی، که شامل "حرمت جنسی" و "کنترل فرد بر بدن خویش" است - و به گفته‌ای درمسیر قدرت و منابع ثروت قرار دارد - نیست. رفتارهای جنسی در شیوه‌های بروز گوناگون‌شان همچنان در اکثر جوامع بصورت تابو باقی مانده‌اند و از نظر سیاسی به عنوان بهانه‌ای برای دولت‌های دستراستی و بنیادگرایان مذهبی و اقتصادی در ممانعت از پیشرفت کلیت حقوق بشر زنان بکار گرفته می‌شود.

یکی از مشکلاتی که عدم استفاده از حقوق جنسی ببار می‌آورد، دشوارساختن امر مبارزه با شیوع ایدز و ویروس **HIV** و دیگر بیماری‌های واگیردار آمیزشی است و همچنین مانع از استفاده آزادانه زنان از حقوق باروری‌شان می‌گردد. بنابراین باید روشن گردد که در صورت عدم اعمال کامل حقوق جنسی، حقوق بهداشت و تندرستی و برابری اقتصادی و اجتماعی بصورت انتظارات حقوقی باقی خواهند ماند.

این نکته نیز دارای اهمیت است که حقوق جنسی را هم از دیدگاه موارد نقض این حقوق، یعنی حق رها بودن از خشونت، اجبار، و تبعیض، درک کنیم، و هم از دیدگاه پیش‌پردی، یعنی حق انجام کاری، تعریف کنیم. «برنامه عمل کنفرانس پکن» تنها دیدگاه موارد نقض حقوق جنسی را بکار می‌گیرد و از "حق اختیار و تصمیم‌گیری آزادانه و مسئولانه در امور مربوط به رفتار جنسی، فارغ از اجبار و تبعیض و خشونت، از جمله بهداشت باروری و جنسی" برای زنان صحبت می‌کند. (پاراگراف ۹۶)

بر اساس دیدگاه پیش‌پردی، بنا به راهنمای «بهداشت، عمل، توانمندسازی، حقوق و مسئولیت‌پذیری»، حقوق جنسی شامل حقوق آزادی و خودمختاری در بکارگیری مسئولانه هویت و رفتار جنسی، افزایش احترام متقابل در روابط شخصی و تضمین توانایی لذت بردن مردم از رفتار جنسی به عنوان رابطه‌ای صمیمی و عمیق بین انسان‌ها، می‌باشد. احترام برای حقوق جنسی به عنوان حقوق بشر، پایه اساسی در حذف خشونت علیه زنان است، خشونتی که آزادی‌های اساسی زنان و دختران را لطمه زده و نفی می‌کند و آنان را در مقابل خطر مثله جنسی (ختنه)، آزار جنسی، سوء استفاده، تجاوز، تن‌فروشی، خشونت خانگی و بردگی جنسی قرار می‌دهد.

گرچه حقوق جنسی شامل حقوق افراد در کسب تجربه و کنکاش درباره هویت و رفتار جنسی خویش بدون ترس، شرم، گناه، باورهای نادرست یا دیگر موانع بروز آزادانه تمایلاتشان است و این حقوق همچنین شامل حق انتخاب آزادانه یار بدون تبعیض، حق احترام کامل برای حرمت جسمانی، حق آزاد و خودمختار بودن در بیان گرایش جنسی یا حق بهداشت جنسی است که شامل دسترسی به انواع اطلاعات درباره هویت و رفتار جنسی و بهداشت جنسی و آموزش و خدمات درمانی با بهترین کیفیت ممکن می‌شود. اما می‌دانیم که این حقوق در عمل تحقق نمی‌یابد. پیشرفت‌های حاصل شده در سطح حقوقی، با تغییر نگرش مردم همراه نیست. اکثر افراد حتی نمی‌دانند که حقوق جنسی آنها چیست. افزون بر آن، پخش و گسترش و استفاده از این حقوق با سد اقدامات و گفتمان‌های بنیادگرایی در زمینه نئولیبرالی روبروست که در آنجا حقوق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به تارمویی بسته است.

بنیادگرایان مذهبی و اقتصادی تهدیدهای دائمی برای پیشبرد حقوق جنسی و باروری هستند. بسیاری از دولت‌ها، در اتحاد با کلیساها و دیگر گروه‌های محافظه‌کار، سیاست‌گذاری‌هایی می‌کنند که دسترسی زنان به اطلاعات و خدمات لازم برای تصمیم‌گیری در امور مربوط به بدن و رفتار جنسی‌شان را دشوار می‌سازد.

حرکت‌های اجتماعی در جهت تحقق و پیشبرد حقوق جنسی اکنون با چالش‌های چندی مواجه هستند، از جمله:

- افزایش آگاهی و جلب حمایت ملی و بین‌المللی برای حمایت و پیشبرد حقوق جنسی.

- ترویج مداوم آگاهی درباره اقدامات موثر جهت پیشبرد حقوق بهداشتی و جنسی، به منظور تاکید بر مشکلات بهداشتی مربوط به ایدز، میزان بالای مرگ و میر مادران، و اشکال گوناگون خشونت جنسی علیه زنان و دختران.

- تشکیل اتحاد استراتژیک میان گروه‌های گوناگون حقوق بشر و زنان، مدافعین حقوق همجنس‌گرایان و دوجنس‌گرایان و دگرجنسی‌ها، متخصصین امور درمانی و مدافعین حقوق افراد مبتلا به **HIV/AIDS**، به منظور ایجاد کارپایه مشترک برای حرکت جهانی برای حقوق جنسی.

- تعریف اقدامات مشخصی که باید توسط دولت‌ها و سازمان‌های غیردولتی با در نظر گرفتن هنجارها و عرف و قوانین آن کشورها برای پیشبرد فرهنگی و حقوقی امر حقوق جنسی انجام پذیرد.

مکانیزم‌های حقوق بشر

- کنوانسیون و پروتکل مربوط به وضعیت پناهندگان

کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد در ماه آوریل ۱۹۹۳ تصریح کرد که همجنس‌گرایان در تعریف مربوط به «یک گروه خاص اجتماعی» به منظور اجرای اهداف کنوانسیون و پروتکل می‌گنجند.

● کنوانسیون حقوق کودک (۱۹۸۹): دولت بوش، در کنار ایران، عراق، لیبی، سودان، سوریه و واتیکان، با اعتراض به نقش دولت‌ها در زمینه ارائه اطلاعات و خدمات به نوجوانانی که از نظر جنسی فعال هستند، تلاش کرد که در نشست ویژه مجمع عمومی سازمان ملل متحد درباره کودکان مانع توافق جمعی برسر آموزش درباره هویت و رفتار جنسی شود.

● کنوانسیون پیشگیری، مجازات و حذف خشونت علیه زنان در قاره امریکا: این تنها سند بین‌المللی است که بطور مشخص با مساله خشونت علیه زنان برخورد می‌کند. ماده ۶ حق هر زنی را به رها بودن از خشونت بیان می‌دارد، که شامل حق رهایی از همه اشکال تبعیض نیز می‌گردد.

● کنوانسیون حقوق بشر قاره امریکا: ماده ۵ (حق رفتار انسانی - در دفاع از زندانیان زن همجنس‌گرا استفاده شده است)؛ ماده ۷ (دستگیری و بازداشت خودسرانه را منع می‌کند)؛ ماده ۱۱ (حمایت در مقابل دخالت خودسرانه یا ایجاد مزاحمت در زندگی خصوصی مردم)؛ ماده ۱۳ (آزادی اندیشه و بیان)؛ ماده ۱۵ (حق گردهمایی)؛ ماده ۱۶ (آزادی گردهمایی)؛ ماده ۲۴ (حق برخورداری از حمایت برابر در مقابل قانون، بدون تبعیض).

حقایق و ارقام

● حداقل ۷۰ کشور در حالی به قرن ۲۱ میلادی وارد شده‌اند که قوانین آنها رابطه جنسی بین افراد همجنس را منع می‌کنند. در برخی کشورها، رابطه جنسی که با توافق طرفین بین افراد بالغ همجنس صورت می‌گیرد، جرم «لواط»، «جنایت علیه طبیعت» یا «عمل غیرطبیعی» شمرده می‌شود. دیگران از عباراتی مانند «اعمال خلاف اخلاق» یا «رسوایی عمومی» استفاده می‌کنند تا شیوه‌های گوناگون هویت جنسی همجنس‌گرایی را جرم قلمداد کنند.

● در سال ۲۰۰۲، مردم در ۶۱ کشور بخاطر هویت جنسی‌شان و در نتیجه قوانینی که اجازه می‌دهد افراد تنها به خاطر هویت جنسی‌شان مورد پیگرد قرار گیرند، در زندان بودند.

● در ۹ کشور زیر قانون مجازات اعدام برای رابطه جنسی همجنس‌گرایان اجرا می‌شود: افعانستان، امارات متحده عربی، چین، ایران، موریتانی، پاکستان، عربستان سعودی، سودان و یمن.

● همجنس‌گرایی هنوز در شیلی، نیکاراگوئه، و پورتوریکو جرم شناخته می‌شود گرچه برخی مقامات با آن تا حدودی مدارا می‌کنند. گروه‌های همجنس‌گرا در این کشورها با هجوم خودسرانه پلیس از جمله حمله و دستگیری در گردهمایی‌ها یا اماکن عمومی مواجه هستند.

- در کشور ایالات متحده امریکا، در ۲۳ ایالت همجنس‌گرایی قانونی است، در حالیکه رابطه جنسی همجنس‌گرایان هنوز در چهار ایالت آرکانزاس، کانزاس، اوکلاهما، و تکزاس غیرقانونی است.
 - در سال ۲۰۰۱، روسیه همجنس‌گرایی را از لیست بیماری‌ها حذف کرد. پس از آن، وزرات بهداشت همجنس‌گرایی را به عنوان یک اختلال رفتاری و روانی طبقه‌بندی کرد.
 - سوئیس در سال ۲۰۰۱ قانون اساسی جدیدی را تصویب کرد که تبعیض بر اساس گرایش جنسی را منع می‌کند. در این قانون اصطلاح «شیوه زندگی» به جای "گرایش جنسی" بکار برده شد.
 - در سال ۱۹۹۹، بریتانیای کبیر پناهندگی افرادی را که به خاطر «هویت جنسی» تحت پیگرد بودند، پذیرفت. مجلس اعیان تصویب کرد که زنان کشورهای اسلامی و همجنس‌گرایان می‌توانند در این کشور بخاطر «عضویت در یک گروه خاص اجتماعی» - که در کنوانسیون ژنو ۱۹۵۱ در رابطه با وضعیت پناهندگان قید شده بود - درخواست پناهندگی کنند.
 - دادگاه حقوق بشر اروپا از حقوق دگرجنسی‌ها در تغییر وضعیت مدنی خویش با توجه به کنوانسیون حقوق بشر اروپا حمایت می‌کند.
 - در سال ۱۹۹۸، پارلمان اروپا قطعنامه‌ای را به تصویب رساند که بر دفاع از برابری حقوقی برای همجنس‌گرایان در اروپا تاکید دارد.
 - «کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد» مشاهده کرده است که قوانینی که "اعمال جنسی غیرطبیعی" را جرم دانسته، کار پیشگیری از **HIV/AIDS** را مختل می‌سازد. افزون بر آن، این قوانین منجر به بازداشت و بدرفتاری با کسانی می‌شود که برای افزایش آگاهی درباره **HIV/AIDS** تلاش می‌کنند و گفته می‌شود که آنها به ترویج همجنس‌گرایی می‌پردازند.
 - در چندین مورد، واتیکان لوایح پیشنهادی کشورهای اروپایی را برای ترویج قوانین مربوط به همزیستی افراد همجنس محکوم کرده است و این قوانین را که حقوق و مسئولیت‌های برابر به زوج‌ها می‌دهد، "یک آشوب اخلاقی و نشانه پس‌گرایی" خوانده است.
 - ۱,۲ میلیارد جوان در معرض خطر **HIV/AIDS** و دیگر بیماری‌های واگیردار آمیزشی، خشونت جنسی، بارداری ناخواسته و سقط جنین غیربهداشتی قرار دارند.
- منبع: شبکه حقوق بشر زنان

مناسک حج یا تربیون مخالفت؟

بابک امیری

قسمتی از متن سخنرانی آقای سید علی خامنه ای به مناسبت ایام مناسک حج (با کمی خلاصه سازی)

آدمی در میدان‌های گوناگون زندگی، قربانی غفلت خویش است. هر جا غفلت هست انهدام اخلاقی و انحراف فکری و هزیمت روحی نیز هست و همین ضایعات است که به نوبه خود می‌تواند علاوه بر اضمحلال شخصیت افراد انسان، شکست ملتها و فروپاشی تمدن‌ها را نیز پدید آورد.

حج یکی از برترین تدابیر اسلام در غفلت زدایی است. بین‌المللی بودن این مراسم، گویا این پیام را می‌رساند که امت اسلامی در هویت جمعی خود نیز، جدا از وظیفه فردی هر مسلمان، موظف به غفلت زدایی از خویش است.

اکنون که به برکت فداکاری مبارزان و شجاعت و صداقت رهبران در برخی از نقاط دنیای اسلام، بیداری اسلامی امواج خود را گسترش داده و جوانان و نخبگان و آحاد مردم را در بسیاری از کشورهای اسلامی به میدان آورده و چهره غدار سلطه طلبان برای بسیاری از سیاستمداران و زمامداران مسلمان آشکار گشته است، بار دیگر سردمداران استکبار در پی ترفندهای تازه برای ادامه و تحکیم سیطره خود بر دنیای اسلام اند. شعار دموکراسی خواهی و حقوق بشر یکی از این ترفندها است. امروز شیطان بزرگ که خود مجسمه شرارت و قساوت بر ضد بشر است، پرچم طرفداری از حقوق بشر را بلند کرده و ملتهای خاورمیانه را به دموکراسی دعوت می‌کند. دموکراسی مورد نظر آمریکا در این کشورها به معنای آن است که دست نشاندگانی رام و مطیع، به کمک توطئه و رشوه و تبلیغات اغواگر، در انتخاباتی ظاهراً مردمی و باطنا آمریکایی بر سرکار بیایند و عامل آمریکا در تحقق هدفهای پلید استکباری شوند. ملتهای مسلمان باید امروز کاملاً هوشیار و مراقب باشند و علما و پیشوایان دینی، روشنفکران و دانشگاهیان، نویسندگان و شاعران و هنرمندان، جوانان و نخبگان، همه و همه باید با هوشیاری و اقدام بهنگام، نگذارند، آمریکای جهانخوار دوره جدیدی از سلطه استعماری خود بر دنیای اسلام را آغاز کند.

برادران و خواهران مسلمان

امروز جهان و بویژه جهان اسلام دوران حساسی را می‌گذراند، از سویی امواج بیداری سراسر دنیای اسلام را فراگرفته و از سویی چهره غدار آمریکا و دیگر مستکبران از پرده‌ی تزویر و ریا، بیرون افتاده است. از سویی حرکت به سمت بازیابی هویت و اقتدار در بخشهایی از جهان اسلام آغاز شده و در کشوری به عظمت ایران اسلامی، نهالهای دانش و فناوری مستقل و بومی به بارنشسته و اعتماد به نفسی که محیط سیاسی و اجتماعی را متحول

کرده بود به محیط علم و سازندگی کشیده شده است و از سویی رخنه‌های ضعف و اغطاط در آرایش سیاسی و نظامی دشمنان پدید آمده است. دنیای اسلام برای مردمسالاری و حقوق بشر، محتاج نسخه مغلوط و بارها نقض شده غرب نیست، مردمسالاری در متن تعالیم اسلامی و حقوق انسان از برجسته‌ترین سخنان اسلام است. دانش را از دارندگان آن، از هرجا و هرکه، باید آموخت و بی دنیای اسلام باید همت کند تا همیشه شاگرد نماند و از استعدادهاي خود همت خود برای نوآوری و ابتکار و تولید علم کمک بگیرد.

ارزشهای غربی که در کشورهای آنان به فروپاشی اخلاقی و رواج شهوترانی و خشونت و قانونی کردن همجنس‌بازی و فضاحت‌های دیگری از این قبیل انجامیده قابل تقلید نیست. اسلام با ارزشهای والای خود، برترین منبع رستگاری انسانها است و نخبگان ملتها وظیفه حتمی بازخوانی و ترویج این ارزشها را بر دوش دارند.

ارتجاع اسلامی و مسیحی و همکاری دولت بوش با دولت ایران در نفی حقوق بشر

جهانگیر شیرازی

سازمانهای غیر دولتی (ان جی او) ها قانوناً نمی توانند عضو سازمان ملل و ارگانهای مختلف آن بشوند اما می توانند درخواست کنند که بعنوان ناظر و با رای مشورتی در کمیسیونها و ارگانهای مختلف سازمان ملل حضور داشته باشند. گرفتن چنین نقشی بشرطی است که کشورهای عضو کمیسیونهای مختلف سازمان ملل به درخواست یک ان جی او رسیدگی و آن را مورد پذیرش قرار دهند. در حال حاضر بیش از سه هزار سازمان غیر دولتی در سازمان ملل متحد و ارگانها و کمیسیون های مختلف آن نقش ناظر و مشورتی دارند.

سازمان جهانی همجنسگرایان (ایلگا) بعنوان یک ان جی او جهانی که از حقوق همجنسگرایان در عرصه جهانی دفاع می کند، تا کنون بارها و بارها درخواست پذیرفته شدن بعنوان ناظر و با رای مشورتی در سازمان ملل متحد را ارائه داده است اما هر بار با مخالفت آن دسته از کشورهای موافقه شده که در آنها سرکوب سیستماتیک همجنسگرایان امری روزمره است. از جمله ایران، پاکستان و کشور زیمبابوه که رئیس جمهور آن روبرت موگابه همجنسگرایی را "بیماری آفریقا" می خواند.

امسال نیز ایلگا درخواست خود برای گرفتن نقش مشورتی در سازمان ملل متحد را ارائه کرد. بلافاصله بعد از آن، سازمان عفو بین الملل و سازمان دیده بان حقوق بشر با انتشار بیانیه مشترکی از دولتهای عضو کمیسیون بررسی کننده درخواست ایگا، خواستار اعطاء پاسخ مثبت به ایگا شدند. اما دولتهای ارتجاعی و هموفوبیک ایران و نیجریه اخیراً با پیش نهاد و پیشنهادی ارائه داده اند که طبق آن کمیسیون سازمان ملل متحد اصلاً نباید درخواست ایلگا را مورد بررسی قرار دهد چه برسد به اینکه بخواهد به آن جواب مثبت دهد.

حدس بزنید که چه کسانی از این پیشنهاد حمایت کرده اند؟ بله، دولت آقای جرج بوش.

علاوه بر دولت جرج بوش، از دیگر کشورهایی که از پیشنهاد ایران حمایت کرده اند میتوان از پاکستان، چین، کوبا، کامرون، روسیه، سنگال، زیمبابوه و سودان نام برد و دولتهای شیلی، فرانسه، آلمان، پرو، رومانی، کلمبیا و هند رای موافق داده، ترکیه رای ممتنع و ساحل عاج غایب بود. بله، دولت جرج بوش که خود با کمک و حمایت نیروهای دست راستی و مرتجعین مسیحی آمریکایی بقدرت رسید، آنجا که منافع دولت او و پشتیبانان مذهبی اش ایجاب کند حتی با دشمن خود نیز متحد می شود. اینجاست که دوگانگی اخلاقی دولت بوش و پوچ بودن ادعای او در دفاع از دموکراسی و حقوق بشر عیان می شود.

اما این اولین بار نیست که ارتجاع مسیحی و مسلمان دست بدست هم داده و در راه دستیابی به حقوق بشر با هم تبانی می کنند. در اعتراض به این اقدام دولت بوش، علاوه بر سازمان دیده بان حقوق بشر، سازمان جهانی حقوق بشر همجنسگرایان و سازمان ملی همجنسگرایان آمریکا، بیش از ۴۰ سازمان و گروه مدافع حقوق همجنسگرایان در آمریکا با ارسال نامه شدید الحنی به دولت بوش با یادآوری ادعای بوش مبنی بر گسترش دموکراسی و حقوق بشر در جهان، خواستار توضیح مواضع خود و همکاری با دولتهایی همچون ایران و زیمبابوه در نفی حقوق بشر شده اند.

فعالان همجنسگرای ایرانی و دولت امریکا

متن فارسی نامه تشکلات، مجلات و وبلاگ نویسان ایران به وزیر خارجه آمریکا در اعتراض به رد کردن حق مشورتی به ایلگا در سازمان ملل

حضور محترم کاندولیزا رایس

وزیر خارجه ایالات متحده امریکا

تاریخ: ۹ بهمن ماه ۱۳۸۴ (۲۹ ژانویه ۲۰۰۶)

وزیر گرامی خانم رایس،

ما از طرف همجنسگرایان، دوجنسگرایان و ترانس جندره‌های ایرانی، برای شما می نویسیم تا احساس شوکه، بهت و حیرت و نارضایتی خود از عمل ایالات متحده در همین هفته، در کمیته ان جی او "اقتصاد و جامعه" سازمان ملل را بگوش شما برسانیم.

دیر وقتی نیست که آقای جرج بوش تغییر جهت در سیاست خارجی آمریکا را اعلام و قول داد که از این به بعد، در سیاست خارجی آمریکا، حقوق بشر و دموکراسی اولویت خواهند داشت. علاوه بر آن دستگاه اجرایی بوش ادعا می کند که قصد کمک به گسترش دموکراسی و حقوق بشر در خاورمیانه را دارد و دولت ایران را به سرکوب مردم خود متهم می کند.

چگونه ما باور کنیم که نماینده ایالات متحده در ECOSOC بر خلاف جهت مسیر کشورهای همچون بریتانیا، فرانسه و حتی شیلی و کلمبیا حرکت کرده و همگام با دولت های سرکوبگر همچون ایران و سودان و زیمبابوه بر علیه حقوق بشر رای دهد و ایلگا، بعنوان یک ان جی او جهانی مدافع حقوق بشر برای همجنسگرایان در سطح جهانی از جمله ایران را از حق مشورتی محروم کند. باور نکردنی است که ایالات متحده آمریکا، از سیاست خود در سال ۲۰۰۲ که همراه ۱۶ کشور دیگر از درخواست حق مشورتی ایلگا حمایت کرد، عدول کند.

آیا نماینده ایالات متحده به تاثیر و نتایج چنین سیاستی بر اذهان میلیونها جوان ایرانی مشتاق آزادی از جمله همجنسگرایان، اندیشید؟ شما چگونه می خواهید که آنان باور کنند که ایالات متحده صادقانه خواهان گسترش دموکراسی و حقوق بشر در خاورمیانه و از رفرم در ایران دفاع می کند؟

همانطور که شما می دانید، همجنسگرایان در ایران سرکوب و طبق قانون مجازات اسلامی "جرم" آنها اعدام است. ما که برای برسمیت شناخته شدن حقوق بشر

خود مبارزه می کنیم از اینکه شاهد همگامی ایالات متحده با دولتهای سرکوبگریم، عمیقاً احساس دل شکستگی می کنیم و عصبانی هستیم.

تا زمانی که سرکوب حقوق بشر همجنسگرایان و ترانس جندرها اعمال می شود، اهمیت دوچندان دارد که ان جی او هایی که به نمایندگی از طرف آنها کار می کنند، حق ابراز نظر در سازمان ملل را داشته باشند.

بعد از حمله سبعانه تروریستها به ایالات متحده در سپتامبر ۲۰۰۱، جوانان ایرانی تنها گروه جوانان در خاورمیانه بودند که با بر افروختن شمع، همبستگی خود را با ایالات متحده و مردم آن اعلام کردند. اقدام شما در کمیته سازمان ملل، سیلی ای بصورت این جوانان بود و باعث دلگیری عمیقی شد.

ما، همجنسگرایان و ترانس جندره های ایرانی، امیدواریم که دموکراسی ها در جهان، از مکانیسم سازمان ملل و حقوق بشر در جهت کمک به مردم تحت ستم برای دست یابی به حقوق خود استفاده کنند. صلح، حقوق بشر و دموکراسی از طریق جنگ و خشونت یا همگامی با دولتهای سرکوبگر مخالف حقوق بشر بدست نمی آید.

با احترام

گروهی از وبلاگ نویسندگان همجنسگرای ایرانی

آرزو صالحی (مدیر رادیوی اینترنتی رها)

ایمیل: radio@pglo.org

آرشام پارسی (سخنگو و دبیر کمیسیون حقوق بشر)

ایمیل: hrc@pglo.org

آرین ورجاوندی (دبیر اول سازمان همجنسگرایان ایرانی)

ایمیل: pglo@pglo.org

دلکده (مجله ادبی اجتماعی همجنسگرایان ایرانی)

ایمیل: delkadeh@gmail.com

ماها (مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران)

ایمیل: majaleh_maha@yahoo.com

پیام شیرازی (سردبیر نشریه چراغ)

ایمیل: editor@pglo.org

گزارشی در مورد اعدام های مشهد

صبا راوی

روزنامه نگار بریتانیایی که برای حقوق بشر و همجنسگرایان فعالیت می کند در هشتم فوریه در پارلمان اروپا در محل **Place Martyrdom** گزارش ویژه خود را تقدیم نمود. این یک تحقیق جامع در مورد دو فرد به نام های اصغری و مرهونی که به دلیل همجنسگرایی در جولای ۲۰۰۵ در مشهد اعدام شدند می باشد. طبق گزارش رژیم ایران آن ها به این دلیل اعدام شدند که به یک کودک ۱۳ ساله تجاوز کرده اند. این یک دروغ محض است زیرا تحقیقات انجام شده بیان گر این دروغ رژیم ایران می باشد. این دو شخص عاشق یکدیگر بودند و صرفاً به خاطر رابطه همجنسگرایانه شان اعدام شدند.

به دلیل فشارهایی که سازمان همجنسگرایان هلند **COC** و طومارهای اعتراضی و شب زنده داری هایی که برای ادای احترام به این دو نوجوان همجنسگرای اعدام شده انجام شد دولت هلند بازپس فرستادن کلیه همجنسگرایان ایرانی را موقتاً به تعلیق در آورد اما با در دست داشتن این گزارش باز پس فرستادن همجنسگرایان به ایران می بایست به طور کامل متوقف گردد و نه تنها در هلند بلکه در همه جای اروپا باید به این مهم توجه نمایند.

به همین دلیل این گزارش تقدیم سفیر بخش حقوق بشر هلند آقای کلرک و پارلمان و دولت های اروپایی خواهد شد و در این راستا در هشتم فوریه یک نتیجه گیری کلی در ارتباط با تحت تعقیب قرار گرفتن همجنسگرایان در ایران و قطع ارتباط اروپا با ایران اتخاذ گردید.

به نظر آقای فرانک فان دالن رئیس سازمان همجنسگرایان هلند کشورهای اروپایی نباید با یک کشور شیطنی مثل ایران که همجنسگرایان را شکنجه و اعدام می کند ارتباط داشته باشید. تا به حال سی هزار امضا برای حمایت از همجنسگرایان ایرانی جمع آوری شده است پناهجویان همجنسگرای ایرانی منتظر گزارش سفارت هلند در رابطه با تحقیق در مورد اعدام ها هستند اما با تقدیم این گزارش که آقای سیمون فوربس آن را انجام داده است باید این پناهجویان از این انتظار در بیایند و مطمئن شوند که هیچ وقت به کشور هوموفوبیای ایران برگردانده نخواهند شد.

سازمان همجنسگرایان ایرانی **PGLO** و دفتر نمایندگی آن در هلند همانند گذشته تمام تلاش و همکاری خود را با **COC** و آقای سیمون فوربس انجام خواهد داد و تلاش خواهد نمود تا هر چه زودتر حق پناهندگی شامل حال پناهجویان همجنسگرای ایرانی در هلند و دیگر کشورهای اروپایی گردد. شایان ذکر است که سازمان همجنسگرایان ایرانی کمپینی را در ماه های آینده برای دفاع از پناهجویان همجنسگرا راه اندازی خواهد نمود.

فاجعه ای که وزیر مهاجرت هلند نمی خواهد به آن بیاندیشد

آرشم پارسی

بعد از اعدام دو همجنسگرا در مشهد، هلند یکی از اولین کشورهای بود که بازپس فرستادن همجنسگرایان را به ایران موقتا متوقف نمود و منتظر گزارش سفارت خود در ایران شد تا گزارش دقیقی از این موارد به دست آورد. در اواخر ماه فوریه سال جاری میلادی سفارت هلند در ایران گزارش خود را اعلام کرد و خانم ریتا فردونک (**Rita Verdonk**) وزیر مهاجرت هلند به استناد این گزارش نامه ای به پارلمان هلند نوشت و گفت: "در ایران همجنسگرایان کاملا راحت هستند و هیچ مشکلی با دولت ندارند" ایشان در ادامه گفت که دولت ایران اعلام کرده است که ما با همجنسگرایان کاری نداریم و آن ها می توانند به راحتی کارهای خود را انجام دهند و به خاطر روابط همجنسگرایانه آنها اصلا تحت تعقیب قرار نمی گیرند و ما آن ها را اعدام نکردیم.

این در حالی است که خانم ریتا فردونک در نامه خود به پارلمان هلند نوشت که در قانون مجازات اسلامی ایران اگر دو مرد با هم رابطه جنسی داشته باشند اعدام می شوند. این تناقض ها در گفتار و نوشتار دولت هلند جای شک و تردید بسیار دارد. همچنین اعلام شده بود که سازمان دیده بان حقوق بشر و سازمان عفو بین الملل این اعدام ها را تکذیب کرده اند و مدارکی دال بر همجنسگرا بودن آنها ندارد و این در صورتی است که آقای سیمون فوربس گزارش تحقیقی بسیار دقیقی از این فاجعه را تهیه نموده اند و به اتحادیه اروپا تقدیم کرده اند و تاکید شده بود که این اعدام تنها به دلیل رابطه عشقی بین دو فرد همجنسگرا بوده است نه هیچ چیز دیگر.

همچنین در چند روز گذشته رسانه های هلند اخبار مربوط به همجنسگرایان ایرانی و نظر خانم ریتا فردونک وزیر مهاجرت آن کشور را در سطح وسیعی منتشر نمودند. شبکه تلویزیونی **RTL7** هلند در زیرنویس های خود می نوشت "همجنسگرایان باید به ایران برگردند".

خانم فان در لان (**Van Der Lan**) از حزب دموکراسی **D66** هلند در انعکاس به سخنان خانم ریتا فردونک گفت: "سخن خانم فردونک یک عمل بسیار وحشتناک و فاجعه انگیز را در پی خواهد داشت"

گفته می شود که یکی از روزنامه نگاران هلندی در ایران، تحت فشار و ترس موجه از اخراج از ایران گزارشات غیر واقعی را به سفارت هلند در تهران و دولتمردان هلندی ارسال می دارد.

سازمان همجنسگرایان ایرانی از این اقدام هلند کاملاً متأسف است زیرا که انتظار نمی‌رفت که برای انجام تحقیقات از خود جمهوری اسلامی ایران سوال پرسیده شود زیرا مسلم است که هیچ‌گاه دولت ایران خود را محکوم نخواهد کرد. همچنین چندی پیش خبری از سازمان همجنسگرایان هلند **COC Netherlands** مخابره شد که دولت جمهوری اسلامی ایران از هرگونه همکاری در زمینه اعدام‌های مشهود خودداری نموده است که جای پرسش است این اخبار نادرست از کجا تهیه شده است.

تماس با ما

برای تماس با قسمت های مختلف سازمان می توانید با دفتر روابط عمومی سازمان به آدرس پست الکترونیکی pglo@pglo.net تماس بگیرید. لطفا در قسمت موضوع نامه نام شخص مورد نظر را بنویسید.

aryan@pglo.net	❖ جناب آرین ورجاوندی دبیر اول سازمان
Taraneh@pglo.net	❖ سرکار خانم ترانه فروهر دبیر دوم سازمان
arsham@pglo.net	❖ جناب آقای آرشام پارسی سخنگوی سازمان
hrc@pglo.net	❖ جناب آقای آرشام پارسی دبیر حقوق بشر سازمان
shahrokh@pglo.net	❖ جناب آقای شاهرخ رئیسی دبیر امور فرهنگی
editor@pglo.net	❖ نشریه چراغ دبیرخانه نشریه و تیم دبیران
radio@pglo.net	❖ سرکار خانم آرزو صالحی مدیریت رادیو همجنسگرایان ایرانی - رها
ava@pglo.net	❖ سرکار خانم آوا هاشمی دبیر نشریه هومن
pglo@pglo.net	❖ سرکار خانم مهرناز خجسته مدیریت پروژه سیمای همجنسگرایان ایرانی
pglo@pglo.net	❖ جناب آقای شایان رافعی دبیر امور آموزشی
pglo@pglo.net	❖ جناب آقای پیروز مهرآئین دبیر امور اجتماعی
pglo@pglo.net	❖ سرکار خانم سارا سالاری مشاور اجتماعی
pglo@pglo.net	❖ جناب آقای مانی زانیار دبیر امور سلامت
saba@pglo.net	❖ جناب آقای صبا راوی نماینده سازمان در هلند
babak@pglo.net	❖ جناب آقای بابک امیری نماینده سازمان در فرانسه
shahrokh@pglo.net	❖ جناب آقای شاهرخ رئیسی نماینده سازمان در آلمان

نمایندگان سازمان هیچ تماسی با آدرس های دیگر برقرار نخواهند کرد، پس مراقب باشید